

پروترهای جهان متحد شوید!

# دنیا

۴

تیر ۱۳۵۷

## در این شماره:

- شاه سرانسیه دندان نشان میدهد، ولی مردم جان به لب رسیده را باکی نیست (۳)
- رسایش آتش (۱۶۰ سال از زادروز کارل مارکس میگذرد)، (۱۰)
- زنده باد جمهوری دموکراتیک افغانستان! (۱۸)
- هفتاد و دو سال از عمر مشروطیت میگذرد (۳۱)
- سیاست و اپس نگر رژیم شاه در اجلاس سنتسو در لندن (۳۷)
- کودتای امپریالیستی و ارتجاعی ۲۸ مرداد - کودتایی بود علیه استقلال و آزادی (۴۴)
- ششماه کار، تدبیری با هدف های آشکارا ضد کارگری (۵۱)
- دیداری از "الجماهیریه" (۵۵)
- بعدل سوگند که صلح پیرزاست (۶۲)

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران  
بنیادگذار دکتر تقی ارانی

سال پنجم (دوره سوم)

D O N Y A  
Political and Theoretical Organ  
of the Central Committee of the  
Tudeh Party of Iran  
Jule 1978 No 4

بهای تکفروشی در کتابفروشیها و کیوسک ها:

U.S.A.....	0.4 Dollar
Bundesrepublik .....	1.00 Mark
France.....	2.50 franc
Italia.....	250 Lire
Osterreich.....	7.00 Schilling
England.....	4 shilling
XX	

بها برای کسانی که مجله را در خارج از کشور بوسیله پست دریافت میکنند ۲ مارك و معادل آن پسا پرازاها

## « دنیا » را بخوانید و به پخش آن یاری رسانید!

### حساب بانکی ما:

Sweden  
Stockholm  
Stockholms Sparbank  
N: 0400 126 50  
Dr. Takman

### با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

Sweden  
10028 Stockholm 49  
P.O.Box 49034

## دنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران  
چاپخانه "زالتن لاند" ۳۲۵ شتاسفورت  
بها در ایران ۱۵ ریال

Index 2

## شاه سراسیمه دندان نشان میدهد ولی مردم جان به لب رسیده را باکی نیست

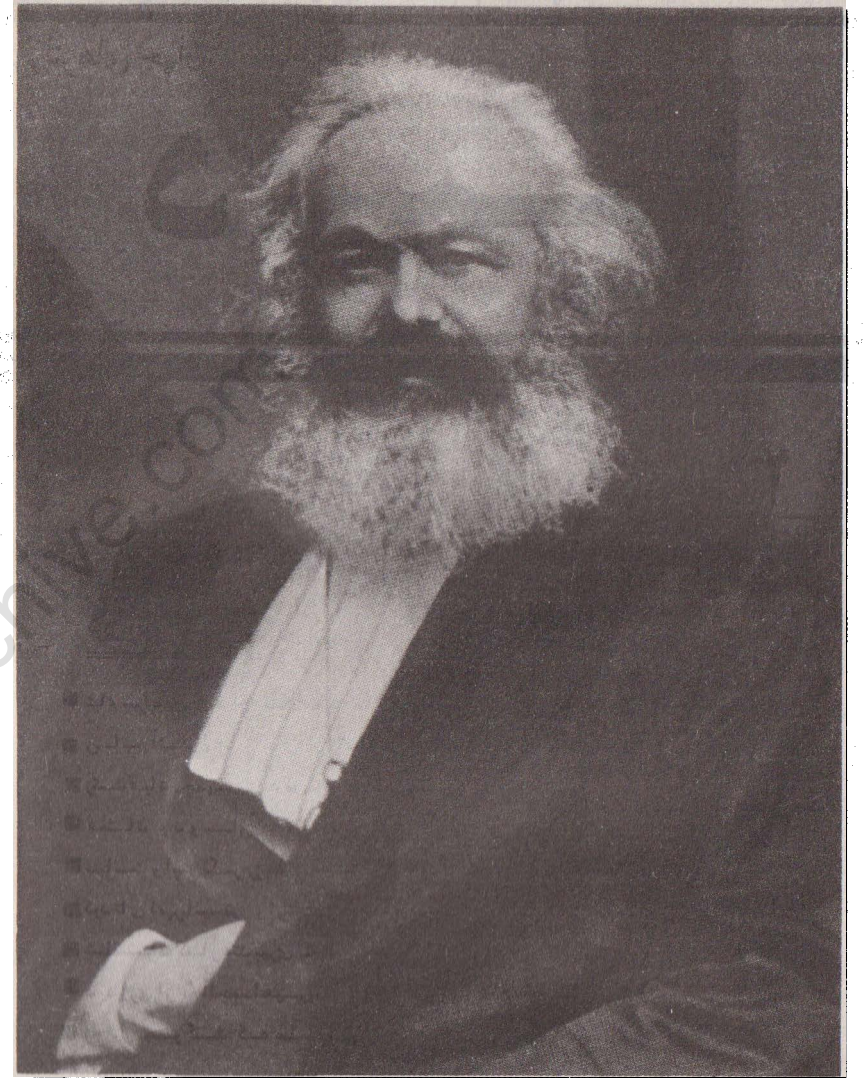
(شیوه های مختلف رژیم استبدادی برای مقابله با نهضت مردم)

"جنرلهائی که شاه مستبد و دارودسته اش با پشتیبانی امپریالیستها و صهیونیستها با آنهمه جنایت‌مورد منبریس و ریختوپاش از ثروت‌های بحساب ملی، بخمال خود برای دورانی دراز بوجود آورده بودند دیگر چارزله‌های سهمگین گردیده است. پایه‌های کاخ استبداد فرعونى خاندان فاسد، چپا و لگرو منقوش پهلوی سخت بلرزه درآمده است."

این واقعه را منتها نیروهای ضد رژیم شاه میگویند، بلکه حتی در لابلای نوشته های روزنامه های ساواک زده ایران، از درآمد های بی دریغی شاه و دارودسته اش هم نمایان است. تقریباً مهمترین روزنامه‌ها و خبرگزاریهای امپریالیستی وابسته به متحدین رژیم ایران مجبورند با هراس به وضع ناپایداری که برای رژیم مورد پشتیبانی‌شان پیدا شده اعتراف کنند تا آنجا که روزنامه امریکائی "انترنشنل هرالد تریبون" به سرمقاله شماره ۱۹ ماهه ۱۹۷۸ خود عنوان "ایران میتواند تغییر کند" داده و آنرا با این جمله پایان میدهد: "خبرنگاران و مفسران جرأید معروف غرب مجبورند اعتراف کنند که طیف مخالفین سرسخت استبداد شاه تقریباً همه قشرهای جامعه ایران را در بر میگیرد و کوششهای تبلیغاتی رژیم شاه در این راه که جبهه مخالفین را بانام "ائتلاف ارتجاع سرخ و سیاه" بی اعتبار سازد با شکست روبرو شده است. با این ترتیب کاملاً روشن است که وضع ایران را نمیتوان تا همین شده دانست و اگر دگرگونی عمدتاً بوجود آید آنگاه بار دیگر شکنندگی حکومت‌های فردی بطور ردناکی نمایان خواهد شد."

پیدايش و تشدید این ناپایداری در ایران پدید یافتنی نیست. این پدید آمدن محصول دورحرا زرفی است که یکی تمام سیستم سرمایه داری انحصاری جهانی را عمود دیگری جامعه ایران را پیوسته در بر گرفته و هر دو این بحرانیها با شتابی روزافزون شدت و گسترش مییابند.

شاه مستبد ایران و پشتیبانانش بخصوص می بینند و احساس میکنند که با گسترش بیسابقه موج ناخشنودی مردم در ایران، با تغییراتی که در سیاست و کشور همسایه و هم‌پیمان ایران یعنی ترکیه و پاکستان در سالهای اخیر بوجود آمده، با دگرگونی انقلابی که در کشور همسایه ما افغانستان پیدا شده و با آن ضربه سختی بر پایه‌های تسلط امپریالیسم و ارتجاع در منطقه ای که کشور ما هم در آن قرار گرفته، وارد آمد، دوران ادامه "آرام" فرمانفرمایی خود گامه رژیم استبدادی در ایران پایان یافته و دوران تزلزل و تلاطم آغاز شده است. شاه و پشتیبانانش با تمام نیرو می‌کوشند که برای این بیماری مزمن راه درمانی پیدا کنند و در این کوشش همه "شیوه‌های کهنه" پزشکی و مبارزه علیه جنبش‌های



کارل مارکس

"نام او آرمان اوقرن‌ها زنده خواهد ماند"  
انگلس

آزاد بیخشم ملی را در مبارزه نکرده و همه "تجربیات" همپالکی های خون آشام خود را در کشورهای دیگر بکار می بندند .

**شیوه اول** - تشدید فشار تا حد کشتار وحشیانه مبارزان آزادی ، در زدیدن و محو اجساد کشته شدگان ، پرکردن زندانها و تبعیدگاهها . با این "دارو" رژیم میکوشد از گسترش سریع شعله های آتشی که برافروخته شده و آزارش خشم مردم جلوگیری کند . در این کوشش بکامل بحساب نیامده و آن اینست گفته ایران امروز ، ایران ۱۵ سال پیش است و نه جهان امروز ، جهان ۱۵ سال پیش . تغییرات طبیعی که در این مدت در جهان و ایران روی داده شرایط بکلی تازه ای را بوجود آورده است . بحران درون کشور ماضی ترازین مدت درجهان و ایران است که با این دروی کهنه شده بتوان آنرا درمان کرد . در شرایط امروزی دیگر مردم جانشان به لب آمده و کار به استخوانشان رسیده است و دیگر زمرگ بهمینند آرد و همه نظریه که در زمانهای عظیمهای اخیر نشان دادند شعار "بامرگ یا آزادی" که مبارزان قم با خون کشته شدگان روی دیوارها نوشتند ، هر روز تشریهای تازه تری از مردم را به دنبال خود میکشاند .

از اینجست است که حتی مشاوران امپریالیستی رژیم شاه او را از شدت عمل در رو برودن با نمایشهای مردم بر حذر میدارند . رویدادهای نزدیک به ششماه اخیر ایران بخوبی این واقعیت را نشان داد که خشونت مرگبار رژیم مردم را هر روز قاصی تر کرده و سراسر ایران بصورت یک انبار بمباران منجمد درآمده است .

عامل دیگری همپالکی مبارزان رژیم را در این زمینه محدود میکند بی اعتمادی نسبت به ارتش است . رژیم می بیند که ارتش امروزی ایران ارتش در شمال پیش نیست ، این ارتشی است که اکنون اولین نشانه های تردید و متزلزل در فرمانبرداری بی چون و چرایش از شاه پدید آمده است . رویدادهای تیرماه و رویدادهای ماه گذشته در ریایکامبروجرد که در نتیجه آن چند افسرجوان تیرباران شدند و ده های دیگر زیرساقط و مرگبار رژیم قرار گرفته اند اعتماد بمنفسی را که تا یکسال پیش شاه در مورد ارتش زیر فرماند هیش داشت به سختی متزلزل ساخته است .

به همین جهت است که رژیم به کارگروین شیوه اول خود زیاد اعتماد ندارد و همزمان با آن شیوه های دیگر را مورد آزمایش قرار میدهد .

**شیوه دوم** استفاده از نهادهای آرمکش اوپاش و مامورین ساواک با لباس شخصی . این شیوه هم در قوامین جهانی ارتجاعی ندارد . همیشه یکی از افزارهای نیروهای ارتجاعی توسل به اوپاش و کارکنان بدون اوپاش در دستگاههای جنایت بار خود بوده است . همه میدانند که تزارسم در روسیه بمیزان زیادی از این شیوه استفاده میکرد ولی نمکشتارهای مبارزان انقلابی ، نه از دستگاههای مرگ سیبری و نه مانند های اوپاش ، نتوانستند از سرنگونی اجتناب ناپذیرش جلوگیری نمایند . پس از جنگ امپریالیسم امریکایی در کشورهای امریکای لاتین که رژیمهای نظیر رژیم سیاه استبداد ایران در آنها حکم فرماست برای جلوگیری از گسترش جنبش های رهایی بخش ملی و آزادخواهانه این شیوه را با وسعت بسیار زیادی بکار بسته و می بندند . حالا هم شاه ایران بدستور مشاوران "سیا" تیش بهاتمه کرده گرانقیمت فطرتانی مانند مجیدی این شیوه را بمورد آزمایش میگذازد . در خانه مخالفان رژیم بمب میگذارد ، آنانرا از کوجه و خیابان میدزدند و قصد کشت میزنند و در میان میاندازند ، چاقو کشان و گرزهای بدون اوپاش ساواک را بمجامع عمومی مخالفان رژیم میفرستند پرووکاتورها را به داخل صفوف نمایش دهندگان گسیل میدارند . در این زمینه هم رژیم استبداد فکر میکند با این اقدامات ممکن است این ویا آن فرد ویا گروه را برای مدت کوتاهی بترساند و ساکت

و آرام کند . ولی این سیل عظیم ناخشنودی و اعتراض مردم را که از وضع سیاسی و اقتصادی کنونی ایران سرچشمه میگردد نمیتوان از بین برد . برعکس رژیم استبداد شاه بنا بر اهمیت ضد ملی و ضد خلقی بطور روزافزونی بر این خشونتها خرسندی مردم میافزاید . این راهم پشتیبانان رژیم می بینند و میدانند که این سیل رانه با کمک گارد های مسلح و نهادهای اوپاش و چاقو کشان نمیتوان به بند کشید و از این جهت شیوه سوم را میمان میکنند .

**شیوه سوم** - عوامفریبی است . با آنکه این شیوه کهنه هم که در سالهای گذشته اثراتسی در زمینخام کردن مردم داشت اکنون بتدریج تا شیرو نفوذ خود را از دست میدهد ، ولی هنوز هم رژیم این شیوه را بمحتوای یکی از معدومترین روشها روپرای همه درد ها بکار میبرد .

برای عوامفریبی کالا های زیادی در بازار ایران عرضه میشود : یکی از آنها اعطای آزادی از طرف شاه ، ایجاد " فضای آزاد " طبق فرمان ملوکانه و تظاهر آنهاست . شاه تصور میکند که با این مسخره بازیها میتواند مردم ایران را که هر روز بدتر میشوند و خواهان برافتادن این دودمان منفرقه ارتگر و فاسد هستند ، در چهارچوب " نظام شاهنشاهی " به " بازی آزادی " سرگرم سازد . " آزادی " شاهانه البته میبایست در همان چهارچوب انتقاد بدریان وزارتخانه ، ماموریت ، دست فروشان کوجههای جنوب شهر و برخی تذکرات بسیار مودبانه نسبت به مامورین مالیات بردار و کارگران رهاغناقی و احیاناد در بار بمبور و کراسی و رشوه گیری در اداره و موسسات دولتی آنها در حد و دی که وزارت اطلاعات و جبهانگری صلاح بداند محدود گردد . غافل از اینکه دانش رشده فکری و آگاهی سیاسی مردم ایران در سالهای اخیر خیلی بیش از آنکه رژیم بتواند تصور آنرا بنماید گسترش یافته است . شاه هرگز انتظار نداشت که مردم ایران از امکانی که برای ابراز ناخشنودی خود بدست آورده اند ، در وهله اول برای دادن شعار " سرنگون باد استبداد شاه ! " استفاده نخواهند کرد .

شاه و همسرش بدوره افتاده و بالای منبر میروند . شاه از کمسور مایه داران را از کمونیسم میترساند ، از سوی دیگر کارگران و ده میدهد که از حقوق آنان در مقابل نهاد مریه های سرمایه داران پشتیبانی خواهد کرد . در مقابل مسلمانان " گریه ها بد " میشود . کسی که خود و خانواده اش در سراسر جهان بیک از فاسدترین خاندانهای حکومت کنند مشهور شده اند نقاب پشتیبانی از بین وایمان بصورت خود میکشند و مانند واعظ بالای منبر میروند و مردم را از خطر انقلابیون که گویا همه دشمنانند هیند بر حذر میدارند . ولی مردم دیگر خوب میدانند که شاه ایسران ، با حمایت همه جانبه مادی و معنوی از صهیونیسم و از سردمداران محافل بهائی ( که هر دو وابسته به دستگاههای سپاه ارتجاعی و جاسوسی امپریالیستی هستند ) ، بطور روشن در اولین رده های ارتش دشمنان خلق های مسلمان خاورمیانه ، خاور نزدیک و شمال افریقا جای گرفته است و حنای عوامفریبی او در زمینه " پشتیبانیش " از دین اسلام در یگرد میان مسلمانان مبارز و آزادخواه رنگ ندارد . و کارگران دست او را خوانده اند و هر روز بیشتر و بیشتر میبندند که سرچشمه همه بدبختیها و دشواریهای زندگیشان همان حکومت جابروفا ترکز رژیم استبدادی شاه است . خود شاه و کارگزاران رژیم و پشتیبانان نشان بی برده اند که از این شیوه هم کاری برای درمان بیمار ساخته نیست و به همین جهت است که به شیوه دیگر توسل شده اند .

**شیوه چهارم** - مخالفین خود را از هم جدا سازد ، میان آنان تفرقه اندازد و بیک را سرکوب کند . اینست یکی از کمترین و کارگرفته ترین شیوه ارتجاع جهانی . اکنون که رژیم استبدادی شامی بیند که شیوه های دیگرش اثر محسوس نمی بخشد و بحران روز بروز شدت میگردد ، میکوشد که این شیوه را وسیله نجات خود قرار دهد . در این زمینه رژیم

از تجربه‌های بسیاری چه در مقیاس مبین خود مان و چه در مقیاس جهانی برخوردار است و هنوز امکان  
 ابتذارات فراوانی دارد. زمینه مبنی برای کارگر بودن این شیوه، ضعف‌های موجود در میان رده  
 های نیروهای مخالف رژیم است. این ضعفها بخشی ناشی از عوامل مبنی وابستگی‌های گوناگون  
 طبقاتی این نیروها بمنافع محدود طبقه و قشر خویش است و بخشی دیگر مربوط به پائین بودن سطح  
 آگاهی سیاسی و ضعف اعتقاد آنان به لزوم مبارزه آشتی ناپذیر سیاسی تا رسیدن به هدف نهایی یعنی  
 سرنگون ساختن رژیم استبداد سلطنتی شاه است. شاه رژیم استبداد پیش از این نقاط ضعف بسیار  
 حمله‌گری و تزویر بهره برداری میکند و میکوشد از اتحاد هم‌نیروها برای تحقق هدف مشترک یعنی  
 برانداختن رژیم استبداد جلوگیری نماید و این نیروها را به جنگهای ویرانگری میان خودشان  
 مشغول سازند. رژیم این سیاست را در چهارچوبهای مختلفی بکار میبرد و میکوشد میان  
 جناحهای گوناگون جنبش ضد استبدادی تخم سوئ ظن، عدم اعتماد، و در صورت امکان دشمنی  
 و کینه‌توزی را بپاشد و از این راه نزدیکی، تبادل فکر، اتحاد میان آنان را غیر ممکن سازد.  
 به خود نیست که مأمورین ساواک و دستگاہهای تبلیغاتی رژیم از کسوف‌فقرهای معینی از مردم را از  
 امکان پیروزی "ارتجاع سیاه" میترسانند و مدعی میشوند که گویا هدف مسلمانان مخالف رژیم استبداد  
 آزادی مردم و استقلال ملی و سرنگونی رژیم شاه نیست، بلکه هدف اصلی آنها اینست که دوباره  
 چادرسياه به سرزنان کنند و زنان را از کارخانه و اداره و مدرسه و بیمارستان بیرون کشیده همه کسج  
 زندان خانگی فرستند و هر کس مقاومت کند به روی او اسید میریزند و چند مأمور ساواک هم مأمور میشوند  
 که در واقع به چنین جنایتی دست بزنند و از سوی دیگر میان مبارزان مسلمان اینطور تبلیغ میکنند که  
 گویا انقلابیون مارکسیست و با طرفداران نظریات علمی دوباره تحول جامعه بشری "دشمنان دین  
 و ناموس هستند"، "مساجد را خراب میکنند"، "زنان را عمومی میکنند"، "اموال مردم را مصادره  
 میکنند" و لا طاقلاقی بسیاری از این قبیل، این تبلیغات دشمنانه هم نواوری رژیم سیاه استبداد شاه  
 نیست. از این شیوه کهنه هم ارتجاع همیشه استفاد میکرد و همانطور که تجزیه و تحلیل کردیم  
 همسایه ما افغانستان که اکثریت مطلق مردمانش مسلمان هستند نشان داد این سم هم دیگری  
 بدن نیرومند خلق ناراضی و آگاه کارگرنیست و نمیتواند این یکم پهلوان میدان تاریخ جهان را از پا  
 درآورد. این سم میتواند برای مدت کوتاهی میان‌دهد ای رخوت رستی ایجاد کند ولی پاد زهر  
 روشن بینی و آگاهی سیاسی است که این سم را بی اثر خواهد ساخت.  
 در پیوند با این کوشش رژیم شاه نمیتوان پادآوری نکرد که تنهادرستگاہهای تبلیغاتی و مأمورین  
 حقوق بگیر رژیم نیستند که این سم را در میان رده‌های نیروهای مبین پرستو آزاد بخواه پخش  
 میکنند و هوای اجتماعی را مسموم میسازند. دود ستهد بگر که از لحاظ ماهیت باید یکم پگرا اختلاف جدی  
 دارند، یکی آگاهانه و دیگری ناگاه به این کار رژیم کمک می‌رسانند.  
 دسته اول را گروههای نفاق افکن حرفه‌ای تشکیل میدهند که مافوق نیستند و در روس آنها  
 قرار گرفته‌اند. اینان یک هدف دارند و آن اینست که از اتحاد نیروها علیه رژیم جلوگیری کنند. برای  
 اینکار نه با ماسک هواداری از رژیم که رسوا می‌آبروست بلکه با نامهای پسر سوئدای انقلابی نما  
 وارد میدان میشوند. شیوه عمل اینها درست همان نظریه است که دولت چین امروز عمل میکند.  
 رهبران مافوق نیستی چین که با فاشیستهای شیلی و جنگ افروزان امریکا و اروپا و ژاپن و جانیانی مانند  
 سوپو تو و صمیمانه همکاری دارند، علیه پتنام قهرمان مستقیم غیر مستقیم تاحد ارتش کسی  
 جنایت آمیز پیش میروند. گردانندگان این گروهها در حقیقت بدستور استادان یکی خود از رژیم شاه  
 کمترین توزیع دشمن جنبش آزاد بخواهانه و مبین پرستانه کشور ماست پشتیبانی میکنند. شکستی

فقط در اینجا است که تمام رسوائی‌هایی که سیاست زمامداران پکن در دشمنی دیوانه وار نسبت  
 به جنبشهای رهائی بخش ملی سراسر جهان بار آورده است هنوز افرادی ناآگاه از آن پیروی میکنند  
 و تلاش خودآب بقاسیای دشمنان بشریت و در درجه اول بزرگترین دشمن ملت ما رژیم استبداد  
 سلطنتی شاه می‌ریزند.

گروه دیگری ناآگاهانه بدام دشمن افتاده اند آنها هم هستند که در چهارچوب تنگ نظریات  
 و اعتقادات گروهی، قشری و طبقاتی خود گرفتارند و نمیتوانند آنطور که باید روش مبارزان دور بین  
 باشد، عمدتاً را از غیر عمد و تشخیص دهند و چه بسا آنچه را که غیر عمد و فوری است بر عمد ترجیح  
 دهند. آنان هم خود و هم مردم را به مسافلی مشغول میکنند که برای برانداختن سد اساسی  
 پیشرفت جامعه مابوسی آزادی و استقلال ملی نقش تعیین کننده دارند و از این راه در زمین اینکسدر  
 صداقتشان در مبارزه علیه رژیم استبداد تردید نمیتوان داشت در عمل باشیوه‌های نادرست خود  
 کار میسازند. این رژیم را آسان میسازند. این گروه بجای اینکه هم‌نیروها را علیه رژیم تجهیز کنند  
 بخشی از نیروی خود و مردم را برای مبارزه با سایر نیروهای ملی و مبین پرست و در درجه اول در  
 جهت تضعیف بخش توده ای جنبش ملی و موکراتیک مبین ما وارد میدان میکنند. نتیجه ایمن  
 شیوه افتادن در همان دای است که رژیم هر روز میگذرد. ولی همانطور که تاریخ مبارزات انقلابی  
 سراسر جهان نشان داد ما ست از حدت این بیماری همد رچیرا نشد تناقضات زینی جامعه و شرکت  
 روز افزون نیروهای خلق ویژه توده‌های زحمتکش در نبرد گاشته خواهد شد. مسلم است ککوشش  
 آگاهانه همه مبارزان راستین را آزادی و استقلال ملی طول وحدت این بیماری را کوتا هتروکستر  
 خواهد ساخت و مبین هلت است که ما بویژه در این زمینه برای رهبران گروهها و سازمانهای مبارز ضد  
 رژیم مسئولیت بزرگی قائل هستیم.

جریان مبارزات ماههای اخیر بویژه در آن بخشی که در مبارزات رود روبا نیروهای سیاه  
 سرکوب کننده رژیم درگیر شده اند از گسترش پدیده نزدیکی نیروها به یکدیگر شهادت میدهد.  
 بهترین نمایش خارجی این نزدیکی در وحدت شعار اساسی مرحله کنونی است. شعار سرنگونی  
 رژیم استبداد سلطنتی محمد رضا شاه به شعار هم‌نیروهای مبارز بگریزید بدل شده است. لزوم ایجاد  
 یک حکومت ملی و آزاد بخواه و مراجعه به آراء عمومی مردم برای تعیین سرنوشته‌های کشور هر روز  
 مورد پذیرش قشرهای وسیعتری از نیروهای مبارز ضد رژیم قرار میگیرد.

همین پدیده است که بیش از هر عامل دیگر گردانندگان رژیم استبداد را دچار سراسیمگی  
 و سردرگمی کرده و در همین اینکمانند گذشته با هارت و پورت از "شبات" رژیم در میزنند، اعتماد بنفس  
 گذشته را از دست داده اند و فکر مقابله با گسترش بیشتر این پدیده "خطرناک" افتاده اند.  
 شیوه پنجم در پیوند با همین چارچوبی است که رژیم بهره‌برداری از آخرین شیوه خود را مورد  
 مطالعه قرار داده است که آمادگی "با بخشی از نیروهای مخالف رژیم برای سرکوب بخش‌های  
 مبارز آشتی ناپذیر آن است. بکار بستن این شیوه آخرین نیرنگی است که شاه و رژیم در چنجه  
 دارند و از مدت‌ها پیش از سوی پشتیبانان امریکایی و انگلیسی به او توصیه میشود. اینان از او میخواهند  
 که با آن دسته‌های از مخالفان که برای امپریالیسم خطری بوجود نمی‌آورند، کم‌کم کنار بیاورد و  
 خشونت ساواکی کمی آب و رنگ تازه بزند و دادن برخی امتیازات این گروه‌ها و "شخصیت" هارا  
 از انبوه مردم ناراضی جدا کند و آنها را در میان نیروهای مخالف رژیم تفرقه بیندازد. شاه این  
 کوشش را مدتی است آغاز کرده، به این‌وآن وعده نخست و زیر می‌دهد، نزد آنان واسطه می‌فرستد  
 و در همین حال همهجا برای ایجاد وحشت احتمال "پیشرفت نیروهای توده‌ای" را مطرح میسازد.

برکنار کردن یکی از قزاقان و سرکرده ارانل و آذکشان " شاهپرست " نصیری را هم باید در همین چهارچوب مورد بررسی قرار داد . جنایات ساواک تا آن اندازه در ایران " فراگیر " و دردناک " جهانگیر " شده بود که نگهداشتن نصیری حتی برای اربابش غیرممکن گردید . این خود نشانه ضعف روزافزون رژیم شاه است که دیگر نمیتواند امثال نصیری را نگهدارد و از ترس او را به پاکستان میفرستد ، یعنی به جایی که بعد از دههای ساواک در ایران " بیشترین " امنیت " ممکن را برای او فراهم سازد .

شاه میخواست اینطور وانمود کند که گویا جنایات ساواک کار نصیری هاست و ما برکنار کردن او اوضاع عوض میشود . ولی کیست که نداند که سرچشمه همه جنایات رژیم در بار پهلوی و شخص محمد رضا شاه است و هر وسکهای مانند نصیری ، مقدم ، فردوست و نظایران جز نوکران پست و جوجه جلاهای ضحاک دوران کنونی نیستند و نقشی جز اجرای کورکورانه دستورات شخص شاه ندارند . مثل " سگیزد برادر شغال است " کمالا در باره آنان صادق است . کسانی که با پخش لاطلاعاتی از این قبیل که گویا با رفتن نصیری ها و آمدن مقدم ها وضع تغییر میکند ، از این توپشه مزورانه شاه پشتیبانی میکنند و بزرگترین جنایت را به جنبش ملی و آزاد پخواهانه مهین ما مرتکب میشوند . کوشش در منحرف کردن مسیر اساسی جنبش که در جهت سرنگونی شاه مستبد است ، پسوی مهره های درجه دوم و سوم و تلاش در نگهداری شاه ، این سرچشمه جنایات بمنزله خنجر زهر آلودی است که از پشت به نیروهای ضد استبداد وارد آید . وظیفه همه مبارزان راستین ضد استبداد است که این مانور مزورانه شاه و خیانت و سازشکاری کسانی را که با ماسک هواداری از جنبش مردم زمینه مساعد برای اینگونه بازیها و مانورها بمنظور گول زدن قشرها و گروههای کم آگاه مردم آماده میکنند ، رسوا سازند . اینهاست عمدترین شیوههایی که رژیم شاه ( مانند همه رژیمهای ارتجاعی تاریخ گذشته و معاصر جهان ) برای ناتوان کردن و در هم شکستن جنبش گسترش یابنده نیروهای ضد استبداد بکار می بندد .

بیگانه پاد زهری کنیروهای ضد استبداد برای خنثی کردن این شیوهها را اختیار دارند ، تشدید مبارزه با مستگیری روشن در جهت سرچشمه همه بدبختیهای اجتماعی ، یعنی در مبارزه با فاسد و خون آشام پهلوی ، سازماندهی این مبارزات و اتحاد عمل همه نیروهای مخالف رژیم است . تنها با تشدید مبارزه میتوان هر روز اضعفتر و وسعتر کرد و قشرهای تازه تر و تازهتری را به میدان نبرد کشید و از اینراه نیروهای ارتجاع را در پهنای سراسر کشور پراکند کرد و آنرا ناتوان تر ساخت و از اینراه زمینه را برای بعد از آمدن باز هم بیشتر نیروهای تازه تری آماده کرد . تنها با تشدید مبارزه و وارد شدن قشرهای وسیعتری از حمتکشان و اصناف و روشنفکران ، سیل ناخشنودی مردم از یوارهای سرپازخانهها بدرون نفوذ میکند و بزرگترین پایگاه رژیم شاه را متزلزل میسازد . جنبش آزاد پخواهانه و مهین پرستانه کشور باید وون نفوذ جدی در سرپازخانهها ، بدون جلب بخش مهمی از افسران جوان ، درجه داران و سپاهان با شکال میتواند این سنگرمخوف رژیم استبداد را در هم شکند . باید با تمام نیرو و رایین جهت فعالیت کرد .

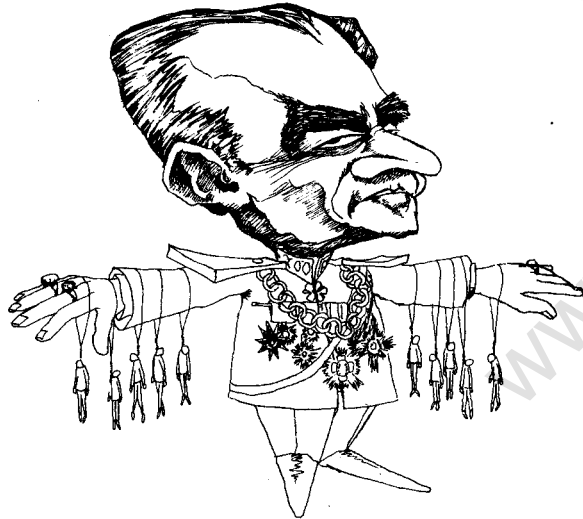
گروههای مخالف رژیم باید بدون درنگ به سازماندهی همه جانبه ترقیب ترین نیروهای خود بپردازند . عمل پراکنده و بدون نقشه جز شکست و ناکامی چیزی به بار نمیآورد . باید برای جمعیت هر چه وسیعتر و گامترو موثرترین نیروهای خود با محاسبه کامل امکانات دشمن نقشه دقیق و همه جانبه طرح کرد . باید همه امکانات و شیوههای ممکن مبارزه را با در نظر گرفتن وضع نیروهای که رژیم اسرور در اختیار دارد و فرداد را اختیار خواهد داشت مورد بررسی قرار داد . آماده بود که به تناسب بدبند

آمدن شرایط جدید اشکال نویسی از مبارزه راجانشین اشکال کهنه کرد . جنبش رهایی بخش ملت ایران گسترش مییابد و در چنین شرایطی اهمیت حیاتی دارد که رهبری گروههای مبارز ، بتوانند در " لحظه مناسب " با تدابیر درست به ضعیفترین نقطه جبهه دشمن ، سختترین ضربه را وارد سازند و امکان مانور را از او بگیرند .

بدون اتحاد عمل گردانهای مبارز ، این سازماندهی و عمل طبق نقشه میسر نیست . اگر تنها یکی از شاخه های نیروهای ضد رژیم آنقدر نیرومند میبود که میتواندست به تنهایی سنگرهای استبداد را در هم شکند ، آنگاه میتواندست ادعا کند که احتیاجی به اتحاد با سایر نیروها ندارد . ولی واقعیت جامعه کنونی ایران اینست که برای فروریختن کاخ استبداد تلاش متحد همه نیروهای مهین پرست و آزاد پخواه و بهره برداری آنان از هر امکان اضافی - هر قدر هم کوچک باشد - ضرور است . تنها از این راه میتوان غول خون آشام استبداد سلطنتی را از یاد آورد . تاریخ جنبش های پیشین ترقیخواهانه و مهین پرستانه مرد ما بارها این حقیقت را تاکید کرده است .

درست بر همین پایه است که حزب توده ایران برای اتحاد عمل نیروهای ضد استبداد اهمیت درجه اول قائل است و علیرغم همه نا سازگاریهای کمالاتی و گروهها و شخصیت های مبارز نسبت به سیاست حزب ما انجام میگیرد ، پیوسته برای رسیدن به اتحادی استوار با آغوش باز بسوی این نیروها گام بر میدارد و در این راه هرگز خسته نخواهد شد .

تشدید مبارزه در مقیاس تمام جامعه و سراسر ایران ، سازماندهی نیروها و عمل طبق نقشه دقیق و اتحاد عمل نیروهای مبارز شرایط اساسی برای رسیدن به هدف مشترک همه مردم ایران یعنی سرنگون ساختن رژیم استبداد محمد رضا شاه و نیل به آزادی و استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی هستند .



قمرشاهانه

## رَبایش آتش



(۶۰ سال از زادروز کارل مارکس میگذرد)

"پرومته" از ایزدان بارگاه‌های یونانی است. وی ایزدی بود را و چون رنج و سرگردانی آدمیان را در سرما و تیرگی دید، بر آن شد که آتش را از کوره‌ی خدایان برآید و آنرا به انسان بدهد. پس بانثی زبانه‌ای سوزان از آتش ریود و آنرا ارمغان بشر ساخت. بشر در رفوع آن از تیرگی و در تابش آن از سرما رست و جهان خود را بهتر ساخت.

مارکس شیفته چهره پرومته است و او را "والا ترین شهید و قدیس در کارنامه فلسفی" مینامد. خود مارکس در تاریخ معاصر نقش پرومته زمینی را بازی کرد. آموزش او همان آتش جان بخش برای توده کار و زحمت بدل شد. او میگفت: "فلاسفه، تنها به صور گوناگون جهان را توضیح داده اند ولی مسئله بر سر تغییر جهان است". و برای آنکه فلسفه به افزار پرتوان دگرگون ساختن جهان بدل شود، او بر آن بود که باید با پرولتاریا پیوند یابد. میگفت: "مغزهایی انسانی فلسفه است و قلب آن پرولتاریا". نیز میگفت: "اتحاد آنهاست که فکر میکنند و لذت آنرا میبرند با آنهاست که رنج میبرند و لذت فکر میکنند" شرط دگرگونسازی جهان است.

آن جهان بینی که او، با بهره جویی از بهترین عناصر اندیشه بشری تا زمان خود، بی افکند و بعد در دستش انگلس آنرا در عرصه های مختلف مشخص ساخت و سپس در آغاز سده بیستم بدست لنین جامه عمل پوشید و گسترش نو یافت، تا امروز خرمی و سرسبزی خویش را حفظ کرده است.

درست بدلیل همین سرزندگی است که لنین اندر زمین هد: "پیوسته با مارکس مشورت کنید!" زیرا همیشه از این ژرفش در ریای يك اندیشه بی همتا، با مرور اید های رخشان باز خواهد گفت. او را کهنه شده اعلام میکنند و این ادعا امروزی نیست. در سالهای چهل قرن گذشته، هگلین جوان "اندیشه مارکس را که تازه در کار زایش و تبلور بود، اندیشه ای "کهنه" و "غیر نقد" اعلام داشتند و کتاب فرتوت فلسفی را که رنگ و روغن نوحورد بود، بر آن کشیدند! ولی از نقادان اثری برجای نماند و آنچه که "کهنه" اعلام میشد، امروز جهانی را بسوی بهار جوانی میرود و رفش

رزم و کار سازنده صد ها و صد ها میلیون در پنج قاره جهان است.

يك فیلسوف کاتولیک معاصر بلژیکی و از مخالفان مارکسیسم، بنام آ. دووالانس (A. de Waelhens) در اثر خود بنام "فلسفه ابهام" (چاپ ۱۹۶۷) درباره این اندیشه چنین مینویسد: "در شرایط کنونی مارکسیسم تنها فلسفه سیاسی است که مواعیدش درباره هر چه سزی با احساس مسئولیت همراه است. این تنها فلسفه ایست که بنام واقعیات سخن میگوید و در واقع نیز واقعیات را مورد بررسی قرار میدهد. این تنها فلسفه ایست که درک میکند که سیاست را نمیتوان از تاریخ جدا کرد". (کتاب یاد شده، صفحه ۳۳۳).

یکی از دانشمندان مارکسیست در توصیف اثر بزرگ مارکس و انگلس - "مانیفست" تحلیل‌سی بدست میدهد که بسی سنجیده و روشن گراست. وی میگوید: "مدینه الهی" اثر قدیس اوگوستین برای آغاز نفوذ الیسم، "کمدی خدایان" اثر دانته برای آغاز سرمایه داری و "مانیفست" مارکس و انگلس برای آغاز جامعه سوسیالیستی، هر سه، آثار خشم، ایمان و عشق کبیر بخلق محسوب میشوند. هر سه آنها، هر کدام در چارچوب تاریخی خاص خود، نظام کهنه را بسود استقرار نظام نومی کویند و ظهور این امر در سرپیچ های بزرگ تاریخ يك پدیده فرهنگی و مدنی قانونمند و ضرور است.

لنین درباره آموزش مارکس چنین میگوید: "آموزش مارکس بسی قدرتمند است زیرا حقیقت است. این آموزشی است کامل هیا روخوش پیوند که يك جهان بینی موزون که، با خرافه و ارتجاع و دفاع از ستم بورژوازی ناسازگار است، به انسان عطا می کند".

بهمین جهت در دوران حیات طوفانی این آموزش، از طرف دشمنان رنگارنگش بآن بد و گونه برخورد شده است: کسانی کوشیده اند آنرا مطلقا خطا جلوه دهند و انکارش کنند. کسانی دیگر کوشیدند ناقص و نارسا بخوانند و با وصله‌هایی ناجور "تکمیلش" کنند. مثلا مارکس را با فلسفه ترون و سطاتی تئوس داگوشناس، با اندیشه کانت، با نظریات فروید و سایر تری پیوند زدند. یا از "چینسی کردن" مارکسیسم سخن گفتند، با اعلام داشتند که ما طرفدار "مارکسیسم انقلابی و دموکراتیک" هستیم (گوئی مارکسیسم غیر انقلابی و غیر دموکراتیک هم میتواند وجود داشته باشد!) یا از "نئو مارکسیسم" و "مارکسیسم اصیل" (که، در مکتب فرانکفورت" ساخته و پرداخته میشود و مسرود استفاده سوسیال دموکراتهاست) سخن بمان آوردند.

همه جا هدف نمتکمیل بلکه جریحه دار کردن مارکسیسم، تپی ساختن آن از گوهرا انقلابی از خصلت ناسازگاران با خرافه و ارتجاعیست بود. و حال آنکه مارکسیسم يك پدیده محلی نیست، بلکه يك آموزش علمی بین الطلی است که البته میتواند بنحو خلاق و از سرچشمه عمل تکمیل شود و سر شرایط خاص انطباق یابد، ولی نباید مسخ و تپی وی چهره گردد.

مارکسیسم مجموعه ای از "جزییات لا یتغیر" نیست، ذکم نیست، علم است. با آنکه يك سیستم فکری است ولی سیستم جامد نیست، سیستم فکری رشد یافته است و با آنکه مارکس و انگلس و لنین در ایجاد و گسترش آن سهمی شگفت انگیز دارند، مارکسیسم امروزی ثمره تنها اندیشه آنها نیست، بلکه در فضا و وسط آن جنبشهای انقلابی کارگری و دانشمندان و اندیشه و روان انقلابی سراسر جهان شرکت دارند، بعلاوه از منبع علوم طبیعی و اجتماعی و اسلوبی در مبد م غنی تروفشی تر میشود. بر خلاف سفسطه ای که میکنند، بسط و تکمیل و نوسازی مقولتا و احکام و استدلالات آموزش مارکسیسم - لنینسم، "تجدید نظر طلبی" نیست. "تجدید نظر طلبی" اصطلاحی است برای آن نوع دگر سازی های موزونه در مارکسیسم که هدف آن تجدید این آموزش انقلابی و انتقادی بیک آموزش بی آزار آکادمیک در خدمت سرمایه‌دوست و خرافه است. شان نزول مارکسیسم، چنانکه مارکسی

میگفت، تغییرجهان بود، نه تثبیت آن و آن چه "مارکسیسمی" است که در دستر محافظه کاری بخزد و به افزار استمگریدل شود و به سپاه انبوه رنجبران جهان خیانت کند! از شعله فروغ و سوزندگی گیش رباستانید، آنرا نابود کرده آید.

مارکسیسم از همان آغاز زیدایش خود، ایداد عوی مطلقیت نداشت. صاحب نظران بورژوا تمایل شفقتی داشتند که خود را کاشف حقایق کل و جاوید بیانگارند و بدینسان بیکران راد را غوش کشند و بیشمار را بشمارند. مثلا فیلسوف معروف آلمانی امانوئل کانت در اثر خود "انتقاد عقل محض" سپاه برسفید می نویسد: "امید وارم که سیستم من علی الدوام تغییر ناپذیری خود را حفظ کند!" در همین کتاب سیستم خود را "سرمایه ای" میانگارد که "در آینده افزایش نخواهد یافت!" از فلاسفه معاصر بورژوا ویتگنشتاین نیز در اثر مهم خود "رساله منطقی - فلسفی" می نگارد: "حقیقت افکار بیان شده در این رساله بنحصر من رد ناپذیر و قطعی است و لذا بر آنم که مسائل ما روحه به و اساسی و مشکل نهایی حل شده است!"

البته در میان صاحب نظران بورژوا کسانى مانند هگل نیز هستند که در اثر پوهایی سرشتی تفکر خود چنین یاوه هایی نیافته اند. هگل فلسفه را یک سیستم رشد یابنده میدانند و بدینصورتی تصریح میکند: "آن شکل حقیقتی که حقیقت بدان شکل موجود است، سیستم علمی آن حقیقت است." مارکس و انگلس و لنین بارها تصریح کرده اند که آموزش آنها تنها راه نمایی عمل است. مارکس مینویسد: "تاکنون فلاسفه در کوشش میز خود حل کلیه معماها را حاضر داشتند و کافی بود نهایی آبله بی خبر دهن بگشاید تا تکلیف های سرخ کرده حقایق مطلقه را فرو ببلعد. ولی ما در مقابل عالمیان بمثابه شریعت گزاران با اصول تازه حاضر آمده ای ظاهر نمیشویم و نمی گوئیم: اینست حقیقت! پس در برابر آن بزبانور آفید! بلکه ما اصول جدید را بخاطر جهان و برپایه اصول خود این جهان انبیا بق و گسترش میدهیم" (کلیات، جلد ۱، صفحه ۳۸۱). مارکس میگفت: "باید اشیا را آن چنان که هستند در نظر گرفت و لذا باید از منافع انقلابی از طریق که با وضع تغییر یافته انطباق دارد دفاع کرد" (جلد ۳۱، صفحه ۴۳۸).

انگلس که او را دشمنان مارکسیسم به ایجاد یک سیستم اوتولویژیک (وجودی) جامد متهم میسازند، مینوشت: "سیستم سازی پس از هگل محال است. این درست است که جهان در دستگاه واحدی است یعنی یک کل بهم پیوسته است و لازمه معرفت باین دستگاه شناخت سرپای ابعیت و تاریخ است، ولی این امری است که هرگز انسان بدان دست نمی یابد، لذا کسی که در مورد ایجاد دستگاه تمام و کمال برآید، ناچار است جاهای خالی بسیاری را با یک توهما و تصورات خویش پر کند" (کلیات، جلد ۲۰، صفحه ۶۳۰).

در همین زمینه لنین میگفت: "اشتباه عمده ای که میتوانند انقلابیون مرتکب شوند، آنست که به واپس بنگرند، به انقلابات گذشته، و حال آنکه زندگی اینهمه متاخرترین بوجود میآورد" (لنین، کلیات بفرانسه، جلد ۲۴، صفحه ۱۴۵). و نیز میگفت: "ما هرگز آئین مارکس بمثابه چیزی جامع و مقدس نمی نگریم، برعکس، ما معتقدیم که این آئین تنها سنگ بنیادی دانشی را نهاده است که سوسیالیست لنین، اگر نخواهند از زندگی واپس بمانند، باید آنرا در همه جهات به پیش رانند" (لنین، کلیات بفرانسه، جلد ۶، صفحات ۲۱۸-۲۱۷). این سخنان مارکس، انگلس و لنین، که نذایر آن در نوشته هایشان بسیار است، با روشنی خورشید نشان میدهد که مارکسیسم دشمن دکامتیسیم است و مارکسیست ها از زمره آن سنت پرستان جزمی نیستند که اوحدی مراغه ای در بار آنها چنین سروده است:

"فصل و علم توجز" روایت نیست  
از "حقیقت" بدست کوری چند

با تو خود غیر از این حکایت نیست  
مصحفی ماند و کهنه گوری چند

برای مارکسیست ها، بگفته پرمغزگشته ثنوری خاکستری است و این درخت زندگی است که همیشه سرسبزه است. برای مارکسیست ها آموزش مارکسیسم - لنینیسم تنها اسلوب عمل و خاستگاه تفکرات است، بقصد جویندگی و پیروهندگی در لیازنه و نوا و روانه. لنین نمونه بزرگ چنین مارکسیستی است که بر روی اصول انقلابی بخواب نرفت، بلکه بر این سکوی محکم تمام قد ایستاد تا آنرا به حریمه ای بازهم کاراتر و پراثرتر بدل کند.

چنانکه گفتیم تمام مسئله در حفظ گوهرا انقلابی مارکسیسم از دستبرد های اپورتونیستی "چپ" و راست است. مارکس و انگلس در "اساسنامه بین الملل اول" تصریح کردند که "رهائی اقتصادی زحمتکشان، آن هدف کبیری است که جنبش سیاسی بمثابه افزار باید تابع آن شود". البته مقصد مارکس و انگلس از "رهائی اقتصادی زحمتکشان" بهبود حیات تصرفی آنها بمعنای سوسیال دموکراتیک این کلمه در عین حفظ نظام مزدوری سرمایه داری نیست و نمیتواند باشد، بلکه هدف خاتمه دادن به این نظام بعنوان شرط اصلی و مقدم رشد سریع سرپای جامعه و شخصیت انسانی، خاتمه دادن به بردگی مزدوری و ساختن اقتصاد نوین سوسیالیستی است و این خود امری است که باید از راه جستجو و تجربه، شکل مشخص آنرا در جریان عمل یافت، زیرا وظیفه ایست که بیرون فرج و ظریف و پرمسئولیت و بنا به تصریح مارکس اقتصاد هرگز تحمیل و ستم را بر نمی تابد و آنرا با قهر و زور نمیتوان بجلو راند.

مسئله تحول جامعه سرمایه داری به جامعه نوین سوسیالیستی در عین حال یک مسئله سیاسی است (حاکمیت)، یک مسئله اقتصاد است (مالکیت)، و این در جهت نیز پیوند دیاکتیکی بسا یکدیگر است. حاکمیت سیاسی باید بدست زحمتکشان بیافند تا آنها بتوانند مالکیت خصوصی سرمایه داران بوسائل تولید را به مالکیت اجتماعی بدل کنند. شرط این تحول عظیم کیفی در مالکیت، البته تحقق تحول کیفی در حاکمیت سیاسی است. یکی بدون دیگری ممکن نیست. حاکمیتسی که مالکیت خصوصی سرمایه داری را از بنیاد درگرون نکند، خصلت خلقی و انقلابی خود را در عمل از دست میدهد و نمیتواند دوام آورد و بنوبه خود تحول در مالکیت بدون آنکه افزار حاکمیت سیاسی در دست زحمتکشان باشد میسر نیست. تمام روح انقلابی مارکسیسم در همین پیوند دیاکتیکی است. اگر نیک دقت کنیم بسیاری از خطاها از عدم درک همین دیاکتیک حماس و مهم "حاکمیت" و "مالکیت" حاصل میشود. یافتن رابطه درست بین جنبش عملی، سیاست و اقتصاد در شرایط مشخص زمانی و مکانی، پایه تنظیم آن چنان روشی است که بتواند انقلابیون را به ادراک واقع بینانه محیط اجتماعی و کشف شیوه مناسب مبارزه موفق گرداند، وظیفه ای که به هیچوجه آسان نیست.

مارکس متذکر میشود که "مزد" و "سود" بطور عینی و بدون مداخله خواست کسی (و از آن جمله خواست خود کارگران) در نقطه مقابل هم است و هر قدر هم که سرمایه داری، بمنظور جلوگیری از تحول انقلابی جامعه، وضع مادی کارگران را بهبود بخشد، این تقابل عینی اقتصادی - اجتماعی اثرات وین آمد های جلوگیری ناپذیر خود را طی زمان ظاهر خواهد ساخت. از اینجاست که کوشش های اپورتونیستی برای یافتن "راه سوم"، "راست مصلحت" که در آن گویا با اصطلاح از "افراط" های فردگرای سرمایه داری و جمع گرایی سوسیالیستی احتراز میشود، داستان بی سرانجام و سخن پوچی است. از همین قماش است دعوی سردمداران جامعه ایران که مدعی هستند فرمول یک هماهنگی عالی اجتماعی را تحت شعار "جامعه مصلحت" یافته اند. مارکسیست ها با تکیه بر این تقابل عینی

مزد و سود، با مشکل کردن نبرد علیه استثمار سرمایه داری، این روند تاریخ را بشکل آگاهانه بسود هدف مطلوب رهبری میکند و بر نهای با آنهاست.

یکی از انتقادات های متداول صاحب نظران بورژوازی بهمارکسیسم، متهم ساختن آن بسده رویا و پنداری افانی (ثوتوی) است، یعنی اندیشه سوسیالیسم خیال خوش و زیبائی است که علمی نیست. بقول ریکاردو، سرمایه داری را " دست غیبی " رقابت آزاد و االب سود اداره میکند، واگر این دست غیبی برود، رشته امور از هم می گسلد. لذا تئوری جبهائی که در آن عدالت صرف حکمروا باشد افسانه باقی است. میگویند: واقعیت جهان سوسیالیستی ( سوسیالیسم واقعی ) نیز نشان داده است که در آنجا " بهشت برین " پدید نشده، جستجوی سود، ستیزه های فردی، امتیاز طلبی جمعی بزبان جمع دیگر، ستم و دروغ و فریب، همه، منتها در اشکال دیگری، وجود دارد و لذا " ثوتوی " مارکس و انگلس و لنین عملا مدتی است رد شده است! سوسیال دموکراتهای راست می افزایند که تنها از راه " مهندسی کوچک " و تعمیرات علمی در بنی موجود جامعه میتوان آنرا بهتر ساخت و " بهتر ساختن " غیر از " بهین ساختن " است، که خود آرزوی است خام، زیرا وقتیمی پند ریخ اصلاح میکنیم نمیدانیم بکدام سومیریم و یک جامعه ایدئال را از پیش مجسم کردن، خیالی باقی است. بیبنیم چیا را این دعاوی پرها ی وهوجیست؟

نظریات مارکس و انگلس و لنین بعنوان پایه گزاران کلاسیک سوسیالیسم علمی ایدار و پندار نیست. کلاسیک ها و پیروان پیگیر راه روش آنها، با اسلوب علمی به تحلیل واقعیت تاریخ و جامعه معاصر انسانی پرداخته اند و می پردازند و هر نتیجه گیری آنها بر کوهی از ناک و تجربه تکیه دارد. منتها تئوری جمع بست و تراشیدن است، عصاره است و زندگی انبوهه عظیم رویداد ها و گرایشهای قانونمند یا تصادفی است و در ظاهر ما بین علمی ترین و واقعی ترین تئوریها و سیر زندگی روزانه شهاست اندکی است. تنها با بدین جنگل و فرقه نشدن در تماشای درخت ( بگفته لنین )، با بررسی تاریخ در سیر راز مدت آن میتوان فهمید که چگونه از اخگر شعله برمی خیزد، چگونه از کتاب کوچک " مانیفست " در ۱۸۴۸، جنبش عظیم انقلابی عصر ما پدید آمده و چگونه از خاکستر یک روسیه فقیر پس از جنگ داخلی در ۱۹۲۱ و جنگ دوم جهانی اتحاد شوروی مقتدر در آن ما، قد علم کرده است. در جهان بینی مارکسیستی یک سخن هم رویا با فانه بمعنای جد از واقعیت تاریخی نیست ولی این روشن است که جهان بینی مارکسیستی بر اساس علم تاریخ، جامعه ایدئال و آرمانی را می ریزد که هم اکنون با تمام مشخصات تکامل یافته و تجلیات تعالیه خود پدید نشده و لازمه پیدایش آن کارومبارزه طولانی است. آنچه هم اکنون بدست آمده ضامن تحقق این آرزوی شریف انسانی است. وانگهی هرگز در تاریخ، بشر بدون رویا نزیسته. اسطوره ها، مذاهب، فلسفه ها همه بهانگ آرزوی انسان برای رهائی همه جانبه است. این رویا همیشه با انسانها دل داده که با مشکلات درافتد و بر موانع حیرت انگیز بنحوی اعجاز آمیز غلبه کند. هر یک از این نبرد ها و پیروزی ها گامی است به پیش. شاید رزمنده آنرا گام قطعی پندارد و وقتی آن را تنها گامی کوچک در جاده ای دراز ببیند که عصر او را فرو بلیعه کند، نومید شود ولی در این تردید نیست که از گامهای کوچک است که گام قطعی زائیده می شود و نبرد برای جامعه کمونیستی، نبرد در راه گام قطعی است. محال پنداشتن ایجاد جامعه ما بر مراتب عالی تر و اولاً ترا جامعه سرمایه داری موجود بهمان اندازه لغواست که در زمان خود دهسوی فئودالها و برده داران علیه سرمایه داری لغو بود. جامعه ای که بلافاصله پس از سرمایه داری پدید میشود، تا مدت ها " لکه های مادر زاد " هزاران سال جوامع مبتنی بر مالکیت خصوصی، امتیاز و حرمان، فرماندهی و فرمانبری، بهره دهنی و بهره کشی را در روحیات و اخلاقیات خواهد داشت و ناچار در آن

معایب و نقائص نیز بروز خواهد کرد. آنچه که مهم است آنست که آزمون عملی هم اکنون نشان داده که داستان " دست غیبی " کذائی آقای ریکاردو و حرف مفت است. کشورهای سوسیالیستی پویائی اقتصاد خود را هم در آهنگ رشد تولید و هم در آهنگ رشد یازده، حتی بشهادت ارقام سازمان ملل متحد، مدتهاست ثابت کرده اند.

مهندسی کوچک سوسیال دموکراتهای راست از آنجمله در نمونه سوئد، انگلستان، آلمان غربی نشان داده است که نظریه سازشکاری و اعزازت و خائنانه و لجن آلود این آقایان با سرمایه داران بزرگ و همه نوع باصطلاح " واقع بینی ها " تغییر در دین یاد جامعه مبتنی بر بهره کشی انسان از انسان داده نشده است. اقدامات باصطلاح " اجتماعی " در کشورهای سرمایه داری غرب پس از جنگ دوم پیش از آنکه نتیجه عمل سوسیال دموکراتها باشد، نتیجه وجود سوسیالیسم واقعی و فشار آن در تاریخ است. اگر در بخش از جهان پرچم تابناک اندیشه ظرفر مند مارکس، انگلس و لنین افراشته نمیشد، میلیاردهای اروپای غربی برای این آقایان " سوسیال دموکرات " فاتحه هم نمیخواندند. در امریکا که بورژوازی قوی و ترسش باورنسی کمتر است، هنوز آموری مانند درمان، آموزش عرضه شومترین سوداگری ها است و سوسیال دموکراسی نتوانسته است در اینجابه نیروئی بدل شود.

هم اکنون وجود سوسیالیسم واقعی غوغائی در تاریخ برپا کرده و افق پدید آورده که بیسابقه است و سیستم مستعمراتی فروریخته، " جهان سوم " یاد رخصه حیات و تمدن گذشته، جنبش زحمتکشان، جوانان، زنان، صلح گسترش شگرف یافته و درجه رزمندگی و درگاه اجتماعی همه جهان بالا رفته و اندیشه ها و نهاد های تاریک اندیش، و شعبده بازی پارلمانی و سفسطه های اجتماعی بورژوازی بهش از پیش رسوا شده است. درود یوار کاخ فرتوت سرمایه فرومیزد.

یکی دیگر از سفسطه ها علیه آموزش مارکس جستجوی " تضاد " تئوری مارکسیستی با عمل در کشورهای سوسیالیستی است. پس از جنگ دوم جهانی به زراد خانه آنتی کمونیسم این سفسطه افزوده شده است که گویا در عمل تمام نظریات مارکس رد شده و سوسیالیسم علمی ( یعنی سوسیالیسم موجود واقعی در یک سلسله کشورهای جهان ) نه فقط شهاستی به پیش بینی های نظری و تئوریک مارکس ندارد، بلکه اغلب عکس آنست. نتیجه آنکه مارکسیسم شکست خورده و سوسیالیسم موجود هم اصلا سوسیالیسم نیست.

اخیرا با استفاده از این مغلطه که به پیش پا افتاده میلخان سرمایه داری، دستگاہ تبلیغات آنتی کمونیستی رژیم ایران نیز کتابی درباره " سوسیالیسم نظری و سوسیالیسم علمی " نشر داده و خواسته است از همین راه سوسیالیسم را با اصطلاح باشیوه " منطقی " رد کند ولی مانند همیشه نتها با قاضی رفته است.

اسلوب مولف آنتی کمونیست کتاب ( که ضمنا از تئوری مارکسیستی اطلاعی ندارد ) آنست که ابتدا طی جملات کوتاه و دلخواهی شمارا، بقول خود، با نظریات مارکس درباره سوسیالیسم آشنا میکند: مغلطه از همین جا شروع میشود. مارکس هرگز نسخه هائی بدست نداده که بفرماید ایسن سوسیالیسم!

آنچه که مارکس در اثر داهیهانه و عظیم خود " سرمایه " خواسته است ثابت کند آنست که سرمایه داری نیز یک صورت بندی اجتماعی - اقتصادی نظیر فئودالیسم است که با قوانین خاص تولید بزرگ کالائی از بنیان آنجامه سرپر کرده و خود در اثر گسترش تضاد های درونی خویش ناچار باید منزل رابه صورت بندی نوینی که دیگر نمیتواند مبتنی بر مالکیت خصوصی باشد، بپردازد. البته برخی مشخصات بسیار عمده نظام سوسیالیستی را مارکس و انگلس بر اساس تجربه کمون پاریس و تحلیل



های عمیق علمی دیرپدست داده اند ولی بخوبی از شیوه هستی رخدادهای تاریخی و تنوع اشکال آنها در عین ثباتها همتشان آگاه بودند و به صادر کردن آیات و خشورانه دست نزده اند . درست بهمین سبب تنظیم "شرعیاتی" از گفتههای مارکس در بیست سی بند کوتاه و ارائه آن به عنوان نظرس مارکس در باره ساختمان سوسیالیسم يك شارلا تانیسم واقعی است . بویژه آنکه تمام اینس نظریات "منسوب بمارکس مفلوط و گاه پرت است و نشانه آنستکه مولف خواهم بعلت غرض ، خواهم بعلت جهالت و عدم اطلاع و عدم درك ، نخواسته و نتوانسته خلاصه ای از اصول فلسفی ، اقتصادی و اجتماعی مارکسیسم یا الاقل اندیشه های مارکس در باره مشخصات جامعه آینه را بدست دهد . آنچه که مارکس وانگلس و حتی لنین تا قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در باره مشخصات جامعه نو می گفتند يك سلسله احکام عمومی و خصیصه های کلی جامعه آتی است که صحت آن تنها در طول مدت ثابت میشود . مثلا کلاسیک های مارکسیستی از زوال دولت و دستگاه قضایی آن و پیدایش خودگردانی اجتماعی ، از احاطه طبقات ، از توزیع برحسب نیاز ، از نزدیکی کارفرمایان و پدید آمدن شهرورده ، از همبستگی بین الطلی خلق ها و پیروزی نهایی صلح جهانی و غیره سخن گفته اند . آنها گفته اند که برای رسیدن باین مرحله که کمونیسم نام دارد باید از سوسیالیسم عبور کرد ولی آنها نگفته اند که در این فازها از چه مراحل مشخصی و چگونه باید گذشت . آنها غیب نمیدانستند و دعوی چنین "معجزاتی" را نیز نداشتند . لنین پرداختن باین نوع آینه نگری های بی پشتوانه را ناروا میدانست و همیشه کمونیست ها را از آن برحذر میداشت و متوجه حلقه های مشخص میساخت .

این صحیح است که تاریخ تکامل اندیشه سوسیالیسم و تحققات فهای سوسیالیستی بر مراتب و مراتب در عمل مشخص تاریخی دسوارتر و پریچ و خم تر از آن آرزب درآمد که حتی شاید بنظر کلاسیک های مارکسیسم میرسیده ولی اگر آنها در واقع قادر بودند که همه این پیچ و خم ها را ببینند در آن صورت از زمره "انبیاء" می بودند ، ولی آنها نه انبیاء پنداری ، بل دانشمندان انقلابی بودند که عمر خود را وقف درك قوانین عینی تکاملی تاریخ و تنظیم مشی سیاسی شمر بخش برای تسریع این تکامل بسوی جهانی بهتر نمودند و اتفاقا در این تلاش خود بحد حیرت آوری کامیاب هستند و شریعت مدیون آنهاست .

مغلطه دیگری که میشود "اثبات" آنست که سوسیالیسم "علمی" یا سوسیالیسم و انما موجود با آنچه که مارکس گفته بکلی فرق دارد ! اینهم دروغ محض است . باید توجه داشت برای آنکه سرمایه داری خود را به "سرمایه داری انحصاری امپریالیستی" امروزی برساند ( تا زانهم در چند کشور محدود اروپای غربی و امریکای شمالی ) ، قریب پانصد سال از طریق استثمار روحشیا نه مردم خود ، استثمار خلیقهای دیگر ، جنگهای غارتگرانه ، تلاش کرده است . شمر این تاریخ خونین و طولانی جز يك جامعه مآکل و ماکول ، يك جامعه جنگل و سرشار از تضاد نیست . شما میخواهید طی نیم قرن ، سوسیالیسم در کشوری که پیش افتاد نبود ، در زیر فشار سختك آسای امپریالیسم ، با وجود تأثیرات چندین هزار ساله مالکیت خصوصی و روان فردی ناشی از آن یک مرتبه معجزه کند و بهشت تحویل دهد و همه آرزوهای دیرین سال بشر را بر آورد ؟

در واقع ایراد آنست که چرا مارکس غیب گوی کل نبود و چرا انقلاب اکتبر در عرض مدت کوتاهی جامعه را مانند جامعه ازخم رنگری تاریخ بارنگی نو در نیارورد ! اینک بین تئوری و عمل تفاوت است امری است روشن . برای آنکه يك تئوری نو انقلابی بتواند از سنگلاخ عمل راه خود را بگشاید فرصت لازم است . چنین کار بزرگی ، در مقام جامعه بشری ، بدون

انواع رنجها ، خطاها ، عقب نشینی ها ، گمراهیها قابل تصور نیست . در چنین اموری غیب گوئی نمیتوان کرد . مغلطه سست "سوسیالیسم نظری" و "سوسیالیسم علمی" مانند دیگر جوش و جلاهای افتراء آمیز خود نتیجه تزلزل موقعیت بورژوازی در جوامع معاصر انسانی است . لنین میگوید : "وقتی نفوذ فکری بورژوازی در بین کارگران سقوط میکند ، آسیب می بیند ، ناتوان میشود ، در آنحال بورژوازی همیشه و در همه جا به ما یوسانترین دروغها و افتراء ها متوسل شده است و خواهد شد" ( لنین - کلیات - جلد ۲۵ ، صفحه ۳۵۲ ) . ولی دشمنان مارکسیسم بدانند که اتفاقا از درون دشواریهاست که این آموزش حقانیت خود را متجلی میسازد ، زیرا بادرستی گفته اند : "از دشواریهاست که اعجازها زائیده میشوند" .

آنچه که ما در این نوشته کوتاه خواستیم یاد آوری کنیم نه بیان زندگی نامه مارکس است و نه تخیلی آموزش او ، بلکه تنها نشان دادن این نکته بود که آموزش مارکس يك دم ، يك اوتوبی و يك آموزش آکادمیک بیطرف نیست بلکه يك آموزش علمی ، واقع گرا ، جانبدار و انقلابی است که نه جهت علمی و نه جهت علمی و انقلابی آنرا دشمنانش نمیتوانند مردود سازند . زمانه ما با هیمنه تمام این مسئله را با اثبات رسانده است . آموزش مارکس بزرگترین انگیزه فکری و روحی برای عمل و پیکار است . مارکس خود در پرتوی این اندیشه با پیگیری اعجاب آوری ، علمبرغم دشواریهای روح سوز که محیط نامساعد تاریخی ایجاد کرده بود ، برای تشکل و تیرد پرولتاریا کوشید و مرا حل حیات خصوصی او تنها داستان نیرومند تر شدن ایمان و عزم و تیرد اوست . وی در حق مردان انقلابی از نوع خود او ، این سخنان شعله ور را نوشته است که برای ما اکنون طنین ویژه ای دارد : "من درسیسر زندگی را تنها باین نکته اعتقاد راسخ بیشتری یافته ام ، که همه با یاب واقعا نیرومند ، پس از آنکه در جاده انقلابی پای نهادند ، حتی از شکست ها ، پیوسته نیرو و قدرت تازه تری بدست میآورند و هر چه در سیلاب تاریخ بیشتر شمامی کنند ، قاطع تر و مصمم تر میشوند" .

از چلوه های "انقلاب" شاهانه

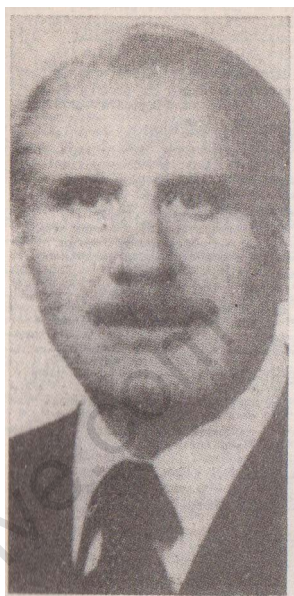
- "یکی از ایرانیهای سرشناس اخیرا در لندن در پارک سن" مشرف به "هاید پارک" آپارتمانی گرفته که دیوارهایش از جیسور و ران هایش از بلور ساخته شده و بشکل خیلی جالب و چشمگیر تزئین یافته است . هر کس که به این آپارتمان وارد میشود و دیوارهای جیسور و ران های بلور را می بیند ، به ذوق و سلیقه این ایرانی خوش سلیقه آفرین میگردد" ( خواندنیها ، ۱۷ مهر ۱۳۵۵ ) .
- "ساعت ۱۱ بامداد امروز راننده کامیون شماره ۲۴۲۸۹ تهران - ج ۰۰۰ هنگامیکه قصد داشت کامیونش را در چهار دیواری متروکی در خیابان آذریا بجان پارک کند مردی را که از قبل در گوشه ای خوابیده بود ، زیر گرفت و او را زیر چرخهای کامیون له کرد . ۵۰۰۰ در تحقیق ماموران معلوم شد این مرد از بعد از ظهر دیریز در آنجا خوابیده بود و برای پوشش خود ش نیز مقداری کاغذ و مقوا بروی خود کشیده بود" ( کیهان ۱۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۷ )
- باز دشمنان "انقلاب شاه و ملت" بگویند که این "انقلاب" عدالت اجتماعی برقرار نکرد و "دموکراسی اقتصادی" و "اقتصاد دموکراتیک" را در سراسر کشور جاری نساخته است!

زنده باد

جمهوری

دموکراتیک

افغانستان!



نور محمد تره کی

شامگاه هفتم اردیبهشت (۲۷ آوریل) رادپوی کابل نخستین اعلامیه "شورای انقلابی قوای مسلح افغانستان" را پخش کرد و این خبر مسرت بخش را اعلام داشت که "آخرین بقایای سلطنت ظلم، استبداد و قدرت خاندان نادر شاه سفاک خاتمه یافت و تمام قدرت دولت بدست خلق افغانستان قرار گرفت". نهم اردیبهشت، پس از آنکه وضع در ریاست و سراسر کشور بحالت مادی بازگشت، شورای نظامی انقلابی تمام قدرت عالی دولتی را به "شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان" منتقل نمود و خود در آن مدغم گردید. در هم اردیبهشت رادپوی کابل فرمان شماره یک شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان را پخش کرد. در این فرمان از جمله گفته میشود:

۱ - شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان در اولین جلسه خود **نورمحمد تره کی** شخصیت بزرگ ملی و انقلابی افغانستان را به حیث رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان که در عین حال رئیس حکومت یعنی **صدر اعظم** نیز میباشد، انتخاب کرد.

۲ - شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان بمثابة عالیترین قدرت دولتی کشور در اولین جلستها ریخی خود بعنوان نقطه چرخش عظیم تاریخی در سرنوشت نهضت آزاد بخش خلق افغانستان با اتفاق آراء تصویب کرد که: الف - بعد از این تاریخ (در هم ۲۷ آوریل ۱۳۵۷ مطابق ۳۰ آوریل ۱۹۷۸) افغانستان از لحاظ سازمان سیاسی "دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان" میباشد. ب - حکومت بمثابة عالیترین قوه اجرایی کشور از طرف شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان انتخاب و بنام "حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان" یاد میشود. حکومت در نزد شورای انقلابی

جمهوری دموکراتیک افغانستان مسئول است.

بموجب فرمان شماره ۲، شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان بپیک کارمل را بسمت معاون شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و معاون صدراعظم انتخاب کرد و اعضا حکومت را تعیین نمود.

سیاست صلحجویانه عدم تعهد، بیطرفی مثبت و فعال برپایه اصول همزیستی مسالمت آمیز، تحکیم روابط حسن همجواری با همه کشورهای منطقه، سمت اساسی سیاست خارجی حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان و صنعتی کردن کشور، اعتلاء سطح زندگی مردم، انجام اصلاحات ارضی دموکراتیک، برانداختن مناسبات فئودالی و ماقبل فئودالی، تامین حقوق و آزاد بهیسی زحمتکش و برابری حقوق زنان با مردان، اصلاحات آموزش و پرورش و تصفیه دستگاه دولتی از عناصر ضد انقلابی و فاسد، مواد اساسی برنامه حکومت را در عرصه سیاست داخلی تشکیل میدهد.

انقلاب ملی و دموکراتیک افغانستان که برهبری "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به پیروزی انجامید خشم امپریالیسم و محافل ارتجاعی جهان را برانگیخت. بلافاصله کارزار تبلیغاتی علیه جنبش انقلابی و حکومت جدید افغانستان آغاز شد. نورمحمد تره کی رئیس شورای انقلابی این کارزار خصمانه را محکوم ساخت و گفت: "ارتجاع بین المللی علیه جنبش رهایی بخش جهان و رژیم های مترقی و میهن پرست به اشکال و اسلوبهای گوناگون خرابکارانه توسل میجوید. اینک هنگامیکه در نتیجه انقلاب پیروزمند ۲۷ آوریل قدرت عاظمه در افغانستان بدست نیروهای واقعاتی، ترقی خواه، دموکرات و میهن پرست منتقل گردیده است، ارتجاع بین المللی به تبلیغات بد خواهانه و دروغ دامن میزند، واقعات را مسخ و ماهیت حوادث را تحریف مینماید، میکوشد افکار جهانیان را مشوب سازد". رئیس شورای انقلابی عملیات محافل ارتجاعی بین المللی را مبنی بر اینکه گویا بهنگام قیام هزاران نفر کشته و اعدام شده اند رد کرده و گفت: "در جریان حوادث ۲۷ آوریل تعداد کشته ها از صد نفر تجاوز نکرده است".

سود مند میشرم تا آنجا که در یک مقاله می گنجد وضع افغانستان و واقعات هائی را که به انقلاب ملی و دموکراتیک انجامید، از نظر بگذرانیم.

برخی اطلاعات عمومی

مساحت کشور ۵۰۰ ۰۰۰ کیلومتر مربع، چهارینجم آن کوهستانی و فلاتهای مرتفع و کم حاصل است. سلسله کوههای هندوکش از خاور به باختر کشو امتداد دارد. ارتفاع متوسط آنها ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ متر است. رود های مهم عبارتند از مرغاب، هریرود، کابل رود و رود هیرمند. (که از شمال خاور تا جنوب باختر کشور جریان دارد و بسرحد ایران میرسد).

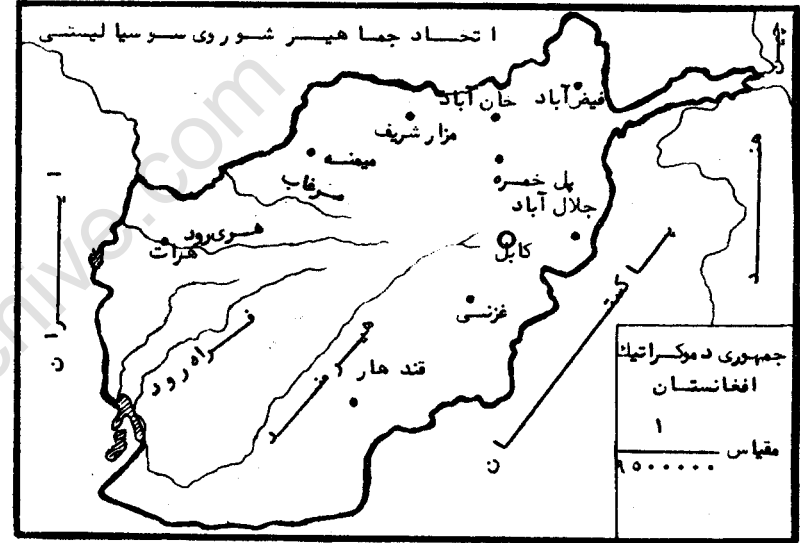
افغانستان در شمال با اتحاد شوروی، در باختر با ایران، در جنوب و خاور با پاکستان و در منتهی الیه شمال خلجوری در طول چند کیلومتر با چین و هند هم مرز است. اقلیم کشوریشت ببری، تابستان آن خشک و گرم، زمستانش سرد است.

جمعیت کشور از ۱۸ تا ۲۰ میلیون تخمین زد میشود. تاکنون در آن سرشماری انجام نگرفته و بطور کلی در هیچ زمینه ای آمار درستی در دست نیست. از جمعیت کشور ۱۰ تا ۲۰ میلیون کوچ نشین و نیم کوچ نشین هستند. بخش از کوچ نشینان ساکن مناطق مرزی پاکستان و افغانستان میان این دو کشور رگشت و گذارند.

توزیع جمعیت بسیار ناموزون است. پرجمعیتترین مناطق کشور عبارتند از کابل، هرات، قندهار، خان آباد و کم جمعیتترین مناطق صحراهای گرمسیر جنوب و کوهستانهای مناطق مرکزی و

وشمال خاوری است .

یکی از مشخصات حیات اجتماعی - اقتصادی افغانستان کندی گسترش شهرهاست که خودارضف رشد صنعتی کشورناشی میگردد . پانزده تا ۲۰ درصد جمعیت درشهرهازندگسی میکنند . جمعیتکابل پایتخت کشورردود ۵۵۰ هزارنفراست . هرات ، مزارشریف ، قندهار ۷۵ تا ۱۰۰ هزارنفروشهرهای درجه دوم مانند جلال آباد ، مینه ، غزنی ، فیض آباد ، خان آباد پل خمری وغیره ۲۵ تا ۳۰ هزارجمعیت دارد . افغانستان کشوری استکثیرالمطه . درآن واحدهای قومی مختلف پیش ازده ملیت ساکنند ازجمله پشتون ها ، تاجیک ها ، ازبک ها ، ترکمن ها ، بلوچ ها ، هزاره ای ها .



پشتون ها بطورمتراکزومیشتردر بخش جنوبی کشورساکنند ودر بخشهای شمالی کشوردر همه جا پراکنده اند . اکثریت پشتون ها بکشاورزی ویا به حالت کوچ ونیم کوچ به دامپروری میپردازند . بخشی ازپشتون ها درپاکستان زندگی میکنند . منطقه پشتون نشین پاکستان بدست استعمارگران انگلیس ازافغانستان جدا شد وهنگام تجزیه شبه قاره هند به پاکستان منتقل گردید . این پادگار استعمار انگلیس تاکنون بکراتعوجبت تشنج میان دوکشورافغانستان وپاکستان گردیده ولی حکومت تازه حل مسئله رابه انجامد اکرات مسالمت آمیزموکول کرده است . تاجیکها درمیان خلقهای افغانستان قدیمی ترین خلق کشاورزشمارمیروند ، درمیان آنها نظام عشیریمی وجود ندارد . تاجیکها درواحد های سواحل هریرود ، هرات ، بدخشان ، پنجشیر ودر بخشی ازمنطقه کابل زندگی میکنند ، درشهرستانهای دیگرافغانستان نیزپراکنده هستند . هزاره ای هانی که ازلحاظ قومی ازخلاف قبائل مغولند بزبان دری صحبت میکنند . سازما عشیره ای هنوزدرمیان آنهاوجود دارد . هزاره ایها در مناطق کم حاصل کوهستانهای مرکزی بنام

هزاره جات ساکنند .

ازبکها درمنطقه مرکزی شمال افغانستان ، منطقه مزارشریف اکثریت جمعیت راتشکیل میدهند . سازمان عشیریمی درمیان ازبکها نیزبازمانده مهمی ندارد . ترکمن ها درمجاورت ازبکها درمنطقه مینه ساکنند بطورعمده کوچ نشینند ودامپروری ، ( تربیت قرهگل ، اسب وشتر ) می پردازند . درحوالی بلخ ومزارشریف ترکمنها با ازبکها مخلوط زندگی میکنند وکاملا اسکان شده اند . بلوچ ها درجنوب کشورسکنی دارند . گذشته ازاینها گروههای کوچک دیگری مانند چارایماقی ها ونورستانیمها وغیره نیزوجود دارند که بزبانهای گوناگون صحبت میکنند . دین اکثریت قریب به اتفاق افغانها اسلام است ودر زندگی مردم افغانستان نقش مهمی ایفاء میکند .

وضع اقتصادی

افغانستان باآنکه ثروتهای زیرزمینی فراوانی دارد ازلحاظ اقتصادی یکی ازکم رشد ترین کشورهای جهان است . استعمار انگلیس در دوران که تسلط داشت از رشد اقتصادی واجتماعی افغانستان جلوگیری کرد ونگذاشت این کشوراز مرحله اقتصاد طبیعی وزراعتی ابتدائی گام فراتر نهد . درآن دوران فقط یک ضرابخانه ، یک کارخانه کوچک تعمیرافزارچنگی ، یک کارخانه پشم بافی درکابل ویک نیروگاه کوچک برق آبی درجبل السراج به قدرت ۲۰۰۰ کیلووات مجموعه صنایع کشورراتشکیل میداد .

درسالهای پس از ۱۹۱۹ که افغانستان استقلال سیاسی خود را بدست آورد واحدهائی از صنایع معاصر ، ازجمله کارخانه کبریت سازی ، نساجی ، سنگبری ، نجاری ، پشم بافی ، چاپخانه ، سیمان ، قند وغیره بوجود آمد . در ده اول پس از کسب استقلال صنایع دستی وخانگی نیزمورد تشویق وسیع قرارمیکرفت . کشتند وزیر برنامه ریزی حکومت جدید مینویسد : " متجددین آن زمان باشوروشوق مصنوعات وطنی را به تن ومصنوعات خارجی را تحریم میکردند . اما بیسری نتایجید که در اثر دو سالی وتوطفه های استعمار این نهال نارس جوانه نازده سرسریده شد ، وتسام کوششها برای رشد صنایع ملی کشور در فتنه پژمرد . بنا بر تعقیب شیوه اداره استعماری ونفوذ امپریالیسم آن کوششها در جهت رشد اقتصادی با هیچ گام مثبت ووسیمی دنبال نگردید . . . عدم رشد صنایع داخلی ونفوذ امپریالیسم در اقتصاد مملکت موجب آن گردید که موضع کشور رتقسیم بین العلی کار ببود نماید . کالا های زراعتی بعنوان اموال عمده صادراتی کشور باقی ماند وکالا های ساخته شده مصرفی بعنوان واردات اساسی " ( روزنامه پرچم ، اول سنبله ۱۳۴۷ ) .

باآنکه با اجرای برنامه های رشد اقتصادی ۱۰ - ۱۵ سال اخیر در زمینه صنایع گامهایی برداشته شد ، معدنک صنایع کم رشد یافته است . کارخانه های نسبتا بزرگ ونیروگاههای برق آبی سراسری ، نخلو ، پل خمری ، مجتمع بافندگی گلپهار ، کارخانه قند بغلان ، کارخانه پشم ریسی قند هار ، کارخانه تعمیرات بمبیل کابل وغیره با سرمایه دولتی ویاسرما به مختلط دولتی وخصوصی ، با استفادهاز کمک مالی وزنی خارجی وبطور عمده اتحاد شوروی تاسیس یافته اند . اتحاد شوروی برای دایر کردن اراضی جلال آباد وساختن جاده سالنگ کابل ورویه مرفته برای انجام بیش از ۱۲۰ طرح اقتصادی کمک کرده است . شماره موسسات معاصر صنعتی از ۲۴ تجاوز نمیکند . میزان تولید مهمترین فرآورده های صنعتی در سال ۱۳۵۴ بقرار زیر بوده است : برق ۵۲۷۲ میلیون کیلووات

ساعت ، گاز طبیعی ۲۹ میلیارد مترمکعب ، ذغال سنگ ۱۸۳ هزار تن ، نمک ۴۸۷ ، پنبه پاک کرده ۳۲۶ ، سیاه ۱۴۴۲ ، کوبد شیمیائی ۳۲ ، قند ۸۹ ، روغن نباتی ۶۳ هزار تن و منسوجا ( پنبه‌ای ، الیاف مصنوعی و پشمی ) مجموعاً ۸۱ میلیون متر .  
 نزدیک به ۸۵ درصد اهالی کشور کار کشاورزی و دامپروری مشغولند . اکثر آنهارا دهقانان به چیز ، اجاره دار و ریا خوش نشینان و کارگران روستائی تشکیل میدهند .  
 سلطانعلی کشتند طی مقاله ای تحت عنوان " وضع تاسف آورتولید پنبه و فله در کشور " در روزنامه پرچم ( دوشنبه ۲۳ جدی ۱۳۴۷ ) نوشته بود : " باوصف اینکه افغانستان باصطلاح یککشور زراعتی محسوب میشود و پایه اساسی اقتصاد آنرا تولید زراعتی تشکیل میدهد ، ولی مشخص سیاهی این اقتصاد یک پایه ، سطح نازل حاصل دچی کار و عقب ماندگی عظیم زراعتی است که با این وضع صادرات کشور نیز ( که هم اکنون ۹۰ درصد آن مشتمل بر مواد زراعتی است ) نمیتواند از لحاظ کمی و کیفی بهبود یابد ."  
 بطوریکه جدول زیر نشان میدهد در میزان تولید فرآورده های کشاورزی ، طی سالهای تغییر محسوسی پدید نیامده است :

فرآورده های کشاورزی ( هزار تن )

	۱۹۶۸	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴
گندم	۲۲۴۱	۲۰۸۱	۱۹۱۵	۲۲۴۳	۲۷۰۰	۲۷۵۰
ذرت	۷۶۶	۶۶۷	۶۷۰	۷۰۰	۷۶۰	۷۷۰
جو	۳۷۵	۳۱۰	۳۳۵	۳۵۰	۳۶۰	۳۸۰
برنج	۳۹۶	۳۳۶	۳۵۰	۴۰۰	۴۲۰	۴۲۰
سیب زمینی و سبزیجات	۶۳۸	۶۲۶	۷۲۵	۶۶۰	۶۸۰	۷۰۰
میوه	۸۲۵	۸۰۹	۶۵۰	۸۰۰	۸۴۰	۸۶۵
پنبه	۶۹	۷۶	۶۳	۷۹۷	۱۰۸	۱۴۵
چغندر قند	۶۲	۶۲	۶۰	۶۰	۶۴	۶۷
نیشکر	۵۷	۵۵	۵۰	۶۰	۲۲	۵۲
دانه های روغنی	—	۳۵	۲۸	۳۴	۳۸	۴۰

تولید فرآورده های دامی نیز کاملاً دچار رکود است و تولید ناخالص ملی نیز در سال ۱۳۵۴ مطابق آمار دولتی ۹۶۶ میلیارد افغانی یعنی تقریباً معادل ۱۶۸ میلیارد ریال بوده است .

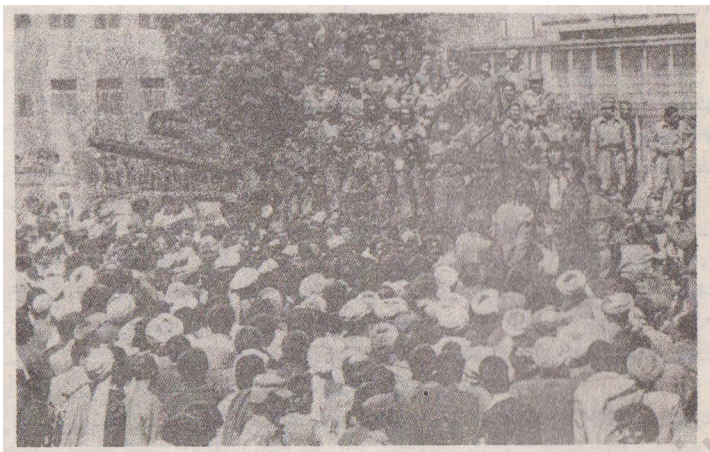
در چنین شرایطی میلیونها تن از مردم افغانستان در شرایط رقت بار و محروم از هر وسیله زندگی بسر میبرند . توده های عظیم دهقانان زیر چنگال آهنین قرض های رباخواران ، ستم و استثمار و حشیانه مالکان بزرگ ، مالیاتهای سنگین ، بورد کراسی و اداره فاسد محلی و مرکزی شکنجه میکشیدند . طبقه کارگر کشور بیرحمانه استثمار میشد و کسبه و پیشه وران ورشکست میگرددند .

حزب دموکراتیک خلق افغانستان

بدینسان تسلط نظام فئودالی ، نفوذ استثمار و امپریالیسم ، همسایه خاوری ما افغانستان را با وجود منابع ثروت طبیعی و مردم زحمتکش در نازلترین سطح حیات اجتماعی و اقتصادی نگه

داشته بود .

پس از جنگ دوم جهانی برپایه تشدید تضاد میان دهقانان و مالکین ، میان خلق و سلطنت مطلقه ، میان خلق افغانستان و امپریالیسم و در نتیجه پیروزی درخشان خلق شوروی در مبارزه علیه فاشیسم هیتلری و امپریالیسم ژاپون ، پدیدار و گاه سوسیالیستی و اعتلا جنبش رهایی بخش ملی خلقهای آسیا و آفریقا ، جنبش دموکراتیک در افغانستان نیز گسترش یافت . از سوی دیگر در اثر رشد نسبی نیروهای مولده و توسعه نسبی صنایع ، طبقه کارگر کشور رشد یافت . مجموعه این عوامل در ترکیب طبقاتی ، و معتقدات اجتماعی خلق افغانستان تاثیرات عمیقی بخشید . با شرکت عده ای از روشنفکران محافلی پدید آمدند که با برخورداری از جهان بینی علمی در جستجوی راه رهایی خلق از یوغ ستم استثمارگران ، از فقر و جهل و بیماری برآمدند . این محافل در ۱۱ دسامبر ۱۳۴۴ ( اول ژانویه ۱۹۶۵ ) با هم متحد شدند و نخستین کنگره " حزب دموکراتیک خلق افغانستان "



پیوند سوده مردم و ارتش ضامن پیروزی انقلاب افغانستان بود

را تشکیل دادند . کنگره پس از انتخاب کمیته مرکزی که در رأس آن نور محمد ترهکی دبیرکل حزب قرار داشت به کمیته مرکزی ماموریت داد تا بر طبق رهنمود های کنگره اساسنامه و برنامه حزب را تدوین و تنظیم نماید . این برنامه تنظیم شد و در نخستین شماره روزنامه خلق بعد بریت ترهکی در ۲۲ فورولان ۱۳۴۵ منتشر گردید . در مقدمه برنامه گفته میشود :

" افغانستان طی قرن ۱۹ و چند دهه قرن ۲۰ یک کشور مستعمره ، نیمه مستعمره و تاکنون یک کشور دارای نظام اقتصادی — اجتماعی فئودالی میباشد .

ملت ستمدیده این کشور سختترین و جبران ناپذیرترین نوع استبداد و استثمار ، جهل و فقر را زیر چنگال فئودالیهای حاکم محلی و مهاجمین استثمارگر برپتانها متحمل شده اند .

قیام ملی خلقهای افغانستان که باشتراك تمام طبقات زحمتکش مردم صورت گرفت به تسلط

مستقیم استعمارکین پایان داد . . . از آن تاریخ تاکنون ۴۷ سال میگذرد . طی این مدت طبقات و خلقهای محروم کشور و مبارزان ملی ما ، مشروطه خواهان و آزاد خواهان ، برای طرف نظام فئودالی ، رد استبداد و ارتجاع داخلی ، ریشه کن ساختن استعمار و امپریالیسم ، مجاهدات دلیرانه نموده اند که با کمال تأسف بنا بر نبودن شرایط مساعد ملی و بین المللی موقتا مواجه با شکست های رقت بار گردیده اند و قدرت فئودالی های فرمانروای محلی ( طبقه حاکمه ) و محافل حاکمه آن هم چنان پابرجا ماند و تضاد اساسی بین دهقانان و فئودالها ، تضاد بین خلقهای کشور و امپریالیسم را شدت بخشید .

تاریخ ، رسالت حل این تضاد های اساسی را بعهده نیروهای مترقی و وطن پرست با تحقق مرام دموکراتیک خلق گذاشته است .

در این مقدمه مرحله انقلاب خلق افغانستان ، انقلاب ملی و دموکراتیک مشخص گردیده و در متن مرامنامه نیروهایی که میتوانند به این انقلاب تحقق بخشند مشخص شده است . در مرامنامه گفته میشود که دولت ملی و دموکراتیک بر پایه جبهه متحد ملی که ستون فقرات آنرا اتحاد دهقانان و کارگران تشکیل میدهد ، میتواند تحقق یابد . در مرامنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان اتخاذ راه رشد غیر سرمایه داری ، انجام اصلاحات دموکراتیک ارضی ، ملی کردن بازرگانی خارجی ، انقلاب فرهنگی ، حل دموکراتیک مسئله ملی ، اجرای سیاست خارجی مترقی ، پشتیبانی از صلح و جنبش رهایی بخش ملی در سراسر جهان ، علمیتجاوزا امپریالیستی ، استقرار روابط دوستانه با کشورهای سوسیالیستی و مقدم بر همه با اتحاد شوروی و همه کشورهای صلح دوست به تفصیل توضیح شده است .

انتشار روزنامه "خلق" و مرامنامه حزب دموکراتیک خلق بلافاصله در سراسر کشور واکنش وسیعی پدید آورد . زحمتکشان و کلیه مفاصل دموکرات در این مرامنامه با زتاب آرزوها و خواسته های خود را دیدند و آنرا مورد تأیید قرار دادند . اما دشمنان خلق در داخل پارلمان (ولسی جرگه) و سترا توجرگه (علیه آن برخاستند . در نتیجه پس از نشر شماره ششم از انتشار روزنامه "خلق" جلوگیری شد . نشریه دیگری بنام "پرچم" انتشار یافت که آن نیز بیانگر منافع خلق و مدافع مرامنامه و اندیشه های حزب دموکراتیک خلق بود . انتشار این روزنامه پس از مدتی ممنوع گردید .

جلوگیری از نشر روزنامه های "خلق" و "پرچم" حزب دموکراتیک خلق افغانستان را از فعالیت بازداشت ، افغانستان کشوری است که در آن از هر دو منفرد بالغ ، ۹ نفر بیسوادند . برای بیداری خلق و سازمان دهی آنان تنها به روزنامه و نشریات نمیتوان اکتفا کرد ، تماس مستقیم با توده مردم و زحمتکشان و تبلیغات شفاهی نقش بزرگی ایفا میکند . با توجه باین واقعیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان از بدو تأسیس به تشکیل میتینگ ها و تظاهرات خیابانی توجه فراوانی مبذول میداشت و طی ۱۳ سال که از تأسیس آن میگذرد در سراسر کشور هزاران میتینگ و تظاهرات خیابانی تشکیل داده است . چه بسا این تظاهرات و میتینگ ها مورد حمله ارتجاع و پلیس قرار میگرفت . از آنجمله تظاهرات ۲۵ اکتبر ۱۹۶۵ ( که یادبودش همه ساله از طرف نیروهای مترقی و میهن پرست افغانستان تجلیل میگردد ) . در اثر حمله پلیس بخون کشیده شد و در جریان آن چندین جوان بقتل رسیدند .

حزب دموکراتیک خلق افغانستان از بدو تأسیس خود برای دفاع از حقوق زحمتکشان ، افشا اقدامات ضد ملی و ضد دموکراتیک هیئت حاکمه و اشاعه مرام دموکراتیک خلق از تیرهون پارلمان استفاده کرده است . در سال ۱۹۶۵ ببرک کارمل ، نور احمد و فیضیان الحق و سال ۱۹۶۹ ببرک کارمل و حفیظ اللامین بصورت مجلس شورای افغانستان انتخاب شدند .

ببرک کارمل که اکنون بعنوان معاون شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و معاون صدراعظم انتخاب شده است هنگام بحث درباره خط مشی صدراعظم وقت دکتر عبدالظاهر (ژوئیه ۱۹۷۱) در مجلس شورای افغانستان ماهیت حکومت های افغانستان را افشا کرد و گفت : "حکومت های دولت افغانستان ، بشمول حکومت صدراعظم موظف دکتر عبدالظاهر ، همه بنمایندگی از طبقات حاکم رجوع و استثمارگر افغانستان ، حلقه های سیاه یک سلسله اند که خلق کشور ما را بجزجیر کشیده اند . بدین جهت ما در برابر تمام حکومت های دولت افغانستان بی اعتمادی صریح و قاطع خود را سرسختانه اعلام کرده ایم و بحکم اراده خلق افغانستان بحکومت شما نیز ، آقای عبدالظاهر ای اعتماد نمیدهم . زیرا وضع هلاکت بار کنونی کشور ما باین حقیقت انکارناپذیر است که حکومت های افغانستان بنا بر ماهیت طبقاتی خود هرگز نمیتوانند مردم رنج کشیده ما را از فقر و ظلمت نجات دهند . . . با این خط مشی پادروا که بیشتر بیک مقاله عادی جرائد حکومتی شباهت دارد تا بخلق مشی یک حکومت و باینکه عده وزرای فاقد ماهیت دموکراتیک وجدان خلق مدعی حکومت بمحروم ترین ، مظلومترین و عقب ماندترین مردم جهان ، یعنی خلق های افغانستان هستند . . . ازجان مردم فقیر ما چه میخواهید ؟ . . . آقایان صاحبان قدرت چرا از تشکیک استقلال احزاب ، از اتحادیه های کارگران ، دهقانان ، جوانان ، محصلان می ترسید ؟ چرا از آزار بیان ، تظاهرات و امتصابات می ترسید ؟ چرا از بیداری ، اتحاد و تشکیک خلق می ترسید ؟ معلوم است برای اینک شما من حیث ماهیتتان ، ضد دموکراتیک و ضد خلق هستید و امتیازات بزرگ طبقاتی و بقای شمارا بمخاطره می اندازد ."

در همان مجلس حفیظ الله امین ، نماینده دموکراتیک حزب دموکراتیک خلق که اکنون معاون صدراعظم و وزیر امور خارجه جمهوری دموکراتیک افغانستان است چنین گفت : " مبارزات جهانی دموکراتیک خلق که در مرحله کنونی بخاطر پیروزی انقلاب دموکراتیک ملی صورت می پذیرد متکی بر جهان بینی علمی است . ما سایر پادشاهانگن خلق های زحمتکش جهان امپریالیسم را که تسلاش دارد خلق های عظیم کشورهای عقب مانده و روزه انکشاف را به خلق های وابسته و تحت ستم تبدیل و فارت نماید و بشریت را همیشه با خطر جنگ تهدید میکند مخوفترین دشمن حال و استقبال خلق های جهان می شناسیم . سیاست بیطرفی فعال و قضاوت آزاد ، آن چنانکه حکومت های افغانستان از آن در میزند در عمل وجود ندارد ، در مورد آن حوادث بین المللی که با مصالح ملی افغانستان ارتباط میگیرد ، حکومتها موضع جدی و روشن اتخاذ نمی کنند . اینگونه موضع گیریهای مبهم که با اصول سیاست بیطرفی و قضاوت آزاد یک کشور بیطرف مغایرت دارد حیثیت ملی ما را به سویه جهانی پائین می آورد . . . مطبوعات و رادیو د ولتی اخبار رویداد های سیاسی جهان را تحریف و به نفع کشورهای امپریالیستی پخش میکنند و مردم را از حقایق مربوط به جهان ، صلح و تفرقی نهضت های بین المللی کارگری و جنبش های رهایی بخش ملی جهانی بی خبر نگه میدارند . کابوس وحشتناک استبداد که بالای خلق های ستمکش کشور سایه افکنده است ، رشوت ستانی و اختلاس ، انواع شکنجه ها و کوهی که از طرف کارکنان فاسد دستگاه اداری دولت مخصوصا توسط "عمال باصطلاح" امنیتی" جریان دارد حقایق تلخ و جانناکهای است که نمیتوان روی آن پرده انداخت .

اغراض در برابر سر زبردن کتب زهر آگین بر ضد اندیشه های پیشروا مضامین امپریالیستی و کشورهای وابسته بآن ، استفاده ناجایز تبلیغاتی از بدین مقدس اسلام بر ضد جنبش ترقی و جوانان آگاه وطن پرست کشور بمنظور ایجاد تفرقه بین زحمتکشان و رنجبران وطن ، دامن زدن به نفاق و تبعیضات ملی ، مذهبی ، و منطوقی بخاطر جلوگیری از رشد شعور سیاسی و طبقاتی خلق های کمیت

مهم سیاست ارتجاعی و کومنتزانه حکومتها را تشکیل میدهد .  
نمایندگان حزب دموکراتیک خلق که بطور همه جانبه وضع کشور و سیاست دولت را تحلیل  
میکردند و در انتقاد از سیاست هیئت حاکمه تنها نبودند . وضع در کشور طوری روه نفاذ میرفت که  
عده دیگری از نمایندگان نیز مجبور بودند و لولها الحن سازشکارانه گوشه ای از ناراضی روزافزون مردم  
را منکسر سازند .

وضع اقتصادی روز بروز بدتر میشد . در ماه مه (۱۹۷۱) در کابل و جلال آباد دانشجویان  
و دانش آموزان ، و در مجاورت کابل دهقانان دست بتظاهرات زدند ، و انتقاد روزنامه هاشدت یافت .  
در سال ۱۹۷۲ وضع اقتصادی کشور وخیمتر شد . کارگران ، دانشجویان و کارمندان دولت  
دست باعتصاب و تظاهرات زدند . خواسته های عده فآنان که در مطبوعات و قلمنتشر میشد عبارت بود  
از مبارزه با افزایش سریع قیمتها ، احتکار ، رشوه خواری و فساد ، همچنین مبارزه در راه افزایش  
دستمزد ، درخواست انجام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و تصویب قانون احزاب و اتحادیه ها  
بر طبق مفاد قانون اساسی . در نتیجه تشدید و خامت وضع اقتصادی تشنج در سراسر کشور همچنان  
ادامه یافت ، مبارزه اعتصابی کارگران ، دانشجویان و تظاهرات کارمندان دولت ادامه میگرفت .  
همانطور که حزب دموکراتیک خلق افغانستان ضمن انتشارات خود ، در جریان تظاهرات و میتینگ  
ها و از پیشتر بیون مجلس شور ا توضیح داده بود ، رژیم سلطنتی هرگز نمیتوانست و نمیتوانست خواست  
های مردم را بر آورد و تاگزیر در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳ سرنوگن گردید و نظام جمهوری برقرار شد .

حزب دموکراتیک خلق افغانستان طی اعلامیه ای پشتیبانی خود را از نظام جمهوری اسلام  
داشت و چنین گفت : " کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان با تأیید و پشتیبانی از نظام  
جمهوری در کشور ، این پیروزی ملی را به همه اعضا ، حزب ، جوانان خلقی ، دوستان و هلاکفندان  
و همه خلقهای وطن محبوب ما افغانستان از ته دل تبریک گفته ، آرزو مندست که حزب در این مرحله  
تاریخی در راه تأمین هدف استراتژیک خود بموفقیت های بازم بیشتر و بزرگتر نائل آید ."  
در واقع سقوط رژیم اگر چه با سرکردگی سردار داود خان ولی با شرکت قشروسومی از افسران  
وطن پرست و ترقیخواه انجام گرفته بود . هنگامیکه محمد داود بهانیه ای خطاب بمردم افغانستان  
منتشر کرد کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان اعلام داشت : " از نظر حزب ما محتوی این  
بهانیه در حالی بر اساس منافع خلق تحقق یافته میتواند که برای تطبیق آن یک جنبه وسیع  
د دموکراتیک ملی اصولی به اشتراك تمام احزاب و نیروهای پیشرو ، دموکراتیک و ملی تشکیل یابند .  
کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان آمادگی خود را برای شرکت در همچو جنبه متحد و  
اصولی اعلام میدارد ."

ولی محمد داود تشکیل چنین جنبه ای را در نظر نداشت ، هیچ حزب و جمعیتی را برسمیت  
نمیشناخت و باین پیشنهاد حزب دموکراتیک خلق واقعی ننهاده . باین وجود هر وقت از جانب نیروها  
ارتجاعی علیه جمهوری اقدامی بعمل می آمد حزب دموکراتیک خلق بدفاع از جمهوری برمیخواست  
اما محمد داود که به کمک عناصر ترقیخواه بر سر کار آمده بود بزودی شورائی را که تشکیل یافته بود ،  
تعطیل کرد و وزرا و افسران ترقیخواه را از کار برکنار ساخت و بجای آنها عناصر محافظه کار و هم طبقه خود را  
بکارگمارد ، از انجام عده های خود سر باز زد و بطوریکه روزنامه " انیس " منتشره کابل نوشته است :  
" عده های میان خالی اودتی با احساسات و افکار مردم افغانستان بازی کرد . اما همینکه کارش  
به استقرار رسید دیگر نموده ای بود و نه شرم از آن عده ها ، نه آزان مردم دوستی اثری بود  
و نه از وطن پرستی نشانه ای ."

روزنامه " لوموند " در ۱۳ ماه مه ۱۹۷۸ از قول خبرنگار ویژه خود مینویسد : " در ماههای  
اخیر در کابل برکسی پوشیده نبود که داود و عده های خود را بجانیا ورده و رژیمش پوسیده است .  
در محافل آگاه همه از " ضربت نزدیک آینده " سخن میگفتند ، اما چنین می پنداشتند که تغییر زمانه در  
یکبار دیگر در رین طبقه حاکمه انجام خواهد گرفت . همین روزنامه مینویسد : " رشوه خواری و  
فساد همچنان ادامه داشت . داود این وضع را امید ولی بجای آنکه برای تغییر و سالم کردن وضع  
دموکراتیزه کردن زندگی اجتماعی نتیجه گیری و اقدام نماید ، بر همان اشراف پوسیده تکیه کرد  
تا کشور را با اصطلاح " در دست داشته باشد " . شرکت عده ای از جوانان مترقی در دولت تغییر  
پدید نیارود ، ماهیت دولت همان که بود بر جا ماند . یعنی خاندان سلطنتی با ضافه چند  
سرمایه دار بزرگ زمام امور را در دست داشتند . اشراف از طایفه وسیع خاندان سلطنتی بودند .  
اعضا آن اکثراد رلیسه " فرانکوافغان " کابل تحصیل کرده بودند . . . نگاهبانها بیشتر بمشکوره ای  
اروپا وخته بودند تا به فلاتهای افغانستان . زندگی پرتجمل آنها با وضع رقت بار اکثریت مردم مواسستار  
بیرحانه آنان ارتباط ناگسستی داشت . کلیه مقامات عالی دولتی را آنها اشغال کرده بودند .  
طبقه اشراف به طبقه پوسیده جدا از مردم مبدل شده بود . . . آزاناد بپای بنیادی اثری نبود  
احزاب سیاسی ممنوع بودند . . . داود در ۱۹۷۷ قانون اساسی جدیدی بمتصویب روسای  
تقابل و " رجال " رساند که خود ش منصب کرده بود ، بموجب آن خود را رئیس جمهور اعلام کرد  
و انتخابات راهبه اکتبر ۱۹۷۷ موکول نمود . خبرنگار " لوموند " مینویسد : " ماینفراید : " باین شرایط بهیچ  
شکست آور نیست که اعضا الیگارشی حاکم نخستین مشمولان تصفیه شده باشند ."

نقش ارتش در انقلاب ۷ شور

حزب دموکراتیک خلق افغانستان از بد و تا سپس خود رسا اعلام کرد که طرفدار اصول مبارزات  
سیاسی مسالمت آمیز است . در شماره ششم روزنامه " خلق " در مصاحبه ای که تحت عنوان " خلق  
از خود دفاع میکند " انجام گرفته است ، چنین میخوانیم : " ما باین تجربیات تاریخی و منابع علمی وساعدت  
شرایط ملی و بین المللی جدا طرفدار اصول مبارزات سیاسی مسالمت آمیز ، کاملاً قانونی ، علمی و  
و پارلمانی استیم که بصورت کلی منطق آن در " مرام " و دیگر مضامین جریده خلق توضیح گردیده  
است . . . تغییر در تناسب قوای بین المللی بمنفع صلح ، دموکراسی ، استقلال ملی و ترقی و  
ضعف روزافزون نیروهای ارتجاعی بین المللی و ملی ، به مالک کم رشد همجوار افغانستان مخصوص  
شرایط مساعد ملی ما ، امکاناتی را بوجود آورده است که از طریق مبارزه مسالمت آمیز و اصل " انتقال  
مسالمت آمیز " میتوان مردم کشور را از تحت ستم ، فقر و عقب ماندگی نجات داد و بجانب هدف فائسی  
به پیش برد . تجربه ملی مبین این حقیقت است که شرایط سیاسی و جغرافیائی افغانستان محبوب  
در اوضاع احوال کنونی بصورت قطع حکمینماید که هم دولت و هم جریانات ترقیخواه دموکراتیک و ملی  
از تعل تشدد آمیز اجتناب کنند تا زمینه مساعد برای پیشرفت ملت مهیا گردیده باشد . هر وطن پرست  
افغان که عشق بوطن ، ملت و افغانستان محبوب داشته باشد باعمال ماجراجویانه و انقلابگری ،  
آتاریشی گری واخلال اوضاع دست نخواهد زد . اما در پاسخ این سؤال که اگر حکومت با بعضی  
اشخاص و محافل مفتن ، بمتوسطه ای باعمل تشدد آمیزی دست بزنند تکلیف چه خواهد بود ؟ سخنگوی  
حزب دموکراتیک خلق پاسخ میدهد هرکس و هر قدرتی که دست بمتوسطه تشدد آمیز ، خلاف قانون  
بزند ارتجاع راعلیه تشویق کند ، دین مبین اسلام را وسیله اغراض شوم سیاسی خود سازد و بدین  
وسيله مردم شریف افغانستان را بفریب و طلیه منورین مترقی ، وطن پرست و ایمان برانگیزانند ،  
بصورت قطع عامل استعمار و دشمن استقلال ملی مملکت و ضد قانون اساسی خواهد بود . اطمینان

مید هم کفالت افغانستان و جوانان منور کشور تمام د سائنس استعماری و عمال خارجی رادرك خوا کرد و باراده قانونی خود چنین اشخاص و محافلی را افشاء و " قانون " آنها را بجزای اعمال خلاف " قانون " شان خواهد رسانید .

چنانکمی بهنیم حزب د موکراتیک خلق افغانستان از بد و تاصیس طرفدار جدی راه رشد نه مسالمتاً میز انقلاب بود ه است و در دوران فعالیت خود نیز همواره کوشش کرده ه است از اعمال ماجراجویا جلوگیری نماید . اما در عین حال ، همانطور که نور محمد ترهکی رئیس شورای انقلابی طی مباحثه خود با مخبر اطلاعات متذکر گردیده ه است جلب حمایت هر چه وسیعتر افراد نیروهای مسلح افغانستان یکی از مهمترین برنامههای حزب را تشکیل داده ه است ، زیرا هیچ نیروی انقلابی نمیتواند فقط بدخمن نیت خود متکی باشد و سوه نیت دشمنان خلق را تسخیر و انهدانده ه نباشد که د موقع لزوم اعمال قهر مسلحانه ارتجاع را با اعمال قهر مسلحانه پاسخ گوید در انتظار کامیابی نباید باشد . حزب د موکراتیک خلق افغانستان وضع نیروهای مسلح رژیمهای گذشته افغانستان را مورد تحلیل قرار داده و نوشته ه است : " نیروهای مسلح دولت افغانستان در تاریخ جامعه طبقاتی کشور پیوسته افزایش استعمار صاحبان و مسائل تولید بوده ه و هنوز نقش کهنه د خود را بر ضد جنبش د موکراتیک و آزاد بیخش خلق افغانستان ایفا میکند . با وجود این باید د نظر داشت ارتش افغانستان اساساً زسه بخش تشکیل یافته ه است : ۱ - افراد ( نغرات ) ، ۲ - ماد و نسان ( درجه داران ) ، ۳ - آمران ( فرماندهان ) .

۱ - بر شمارترین بخش ارتش و نغرات تشکیل میدهند . دهقانان بی زمین و کم زمین ، خرد مالکان ، پیشهوران ، دهات ، خرده بورژوازی شهری و بطور کلی زحمتکشان افغانستان مگفتند در این بخش زیر پرچم خدمت کنند . با توجه بد ترکیب نغرات ارتش بجرات میتوان گفت که صفوف ارتش افغانستان نیروی عمد ه بالقوه انقلاب د موکراتیک ملی و حتی متحد قابل اعتماد پرولتاریای بهدار در انقلاب نیرومند سوسیالیستی کشور شمار می آید . افسران انقلابی ، گروهها و سازمانهای د موکراتیک و انقلابی باید به بیداری سیاسی و تجدید تربیت انقلابی نغرات ارتش توجه فراوان میدول دارند . ۲ - درجه داران ارتش افغانستان نیز باستانی آنهاست که نور چشمی های طبقات و محافل حاکمه افغانستان میباشد موقعیت طبقاتی مساعدی دارند ، در بدنه ارتش بطور کلی فرزندندان دهقانان فقیر ، خرد مالکان و پیشه وران دهات ، فرزندان خرده بورژوازی شهری و ماموران پائین رتبه دولت خدمت میکنند . این بخش ارتش که بد رجاست تفاوت در داخل و خارج از اشکال استعمار و ستگری مالکان فئودال ، بورژوازی کمپرادور ، بوروکراسی استبداد سلطنتی و ارتجاع و امپریالیسم و انضباط و اطاعت کورکورانه رنج میکشند میتوانند و باید در انقلاب ملی و د موکراتیک شرکت نمایند .

۳ - فرماندهان ، امرای ارتش افغانستان بطور کلی موقعیت طبقاتی نامساعدی دارند . قشر فوقانی فرماندهی نیروهای مسلح همواره بمثابه آلت اجرای مقاصد پلید سلاطین خون آشام خاندان محمد زائی بمنفع نظامات فرتوت فئودالی و پنهان انقلاب ملی و د موکراتیک اعمال خائفانه انجام داده اند و میدهند . اما قشر پائینی امراء که از طبقات محروم و زحمتکش برخاسته اند و از طبقه انقلابی خود جدا شده با دشمنان تاریخی مردم افغانستان و مقدم بر همه با اشرافیت فئودالی و خاندان محمد زائی پیوند یافته اند ، در اوج جنبش آزاد بیخش میتوانند و باید توسط نیروهای انقلابی کشور پیوسته جنبش انقلابی مورد استفاده قرار گیرند .

کادرهای ثابت قدم افسران ارتش بطور عموم منسوب به طبقات و اقشار زحمتکش کشورند و اکثریت آنان مبین پرست ، دارای غرور ملی و خواهان د موکراسی ، ترقی اجتماعی و استقلال ملی ، انقلاب اجتماعی درکشوند . بدین سبب تصادفی نیست که در کودتای ضد نظام سلطنتی ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳

بیش از ۹۲ درصد افسران پائین رتبه منسوب به طبقات زحمتکش و صاحب اندیشه های د موکراتیک و مترقی ، شرکت جستند ، و بدست د اود خان بزودی از مرکز فرماندهی هر کناری و واحد های د ویر ست تبعید گردیدند و بجای آنها دشمنان خلق از زندانها بیرون کشیده شدند و در اس قدرت قسار گرفتند .

بدین ترتیب در میان افسران ، درجه داران و نغرات ارتش افغانستان کسانیکه در صفوف حزب د موکراتیک خلق افغانستان پرورش یافته بودند ، کم نبودند .

این حقیقت را نور محمد ترهکی در کنفرانس مطبوعاتی ۱۷ اردیبهشت توضیح داد و گفت : " حزب ما نظامیان ترقیخواه را برای مبارزه در راه رهائی خلق از یوغ ستم هیئت حاکمه اشرافی کشور بسیج کرده بود . در دوران اخیر ما فل حاکمه سرکوب حزب د موکراتیک خلق را تدارک می دیدند . فعالین حزب را مورد پیگرد و فشار قرار دادند . بسیاری از رهبران حزب را زندانی کردند . حزب را خطرناک و بی تهدید میکرد . در این هنگام رهبری حزب به هر زمان خود د ارتش افغانستان رجوع کرد و آنها را فراخواند تا با مبارزه مسلحانه برخیزند " .

بدینسان سحرگاه هفتم اردیبهشت تانکها را ماکاپل را پیش گرفتند . به سردار د اود اتصام حجت داده شد . امتناع او از ترک پست خود بزد و خورد کشید و نبرد انقلابی آغاز شد . در کمتر از ۲۴ ساعت رژیم مستبد محمد د اود درهم شکست و قیام هفتم ثور ، که آغاز انقلاب ملی و د موکراتیک بود ، پیر و زگرید .

نخستین گامها در راه انقلاب

اینک د در بر حکومت جمهوری د موکراتیک افغانستان و وظائف مهمی قرار دارد : مقابلسه انقلابی با توطئه های رنگارنگ ارتجاع داخلی و خارجی ، مبارزه دشوار و بی افتخار برای آنبند ه تابناک خلق افغانستان . نخستین گامها در راه انجام این وظائف برداشته میشود . حکومت انقلابی با شور و انرژی بگام آغاز کرده ه است . وزیران شبانه روز کار میکنند .

نور محمد ترهکی رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری د موکراتیک افغانستان در برابر نمایندگان خلق که از بخشهای مختلف کشور رکابل گرد آمده بودند اظهار داشت : هدف انقلاب هفتم ثور این بود که هیئت حاکمه استعمارگرو مرتجع را براندازد ، قدرت دولتی را بنمایندگان دهقانان کارگران ، پیشه وران و همه مردم زحمتکش منتقل سازد . . . دورانی که میان خلقهای مختلف بد شنی دامن میزدند تا قدرت را بدست استعمارگران نگهدارند ، سپری شده ه است . حکومت جمهوری د موکراتیک افغانستان علیه هرگونه مظهر تبعیض ، اعمال فشار و ستگری اقدام پوری ارتقا سطح زندگی خلق مبارزه خواهد کرد . افغانستان با کشورهایی که بدون قید و شرط به رشد آن پاری برسا روابط خود را گسترش خواهد داد . نور محمد ترهکی نمایندگان خلق را درقبال توطئه های دشمنان داخل و خارج کشور به هشامی فراخواند .

برای اینکه اصلاحات ارضی د موکراتیک با شرکت فعال دهقانان زحمتکش انجام گیرد ، کار دامنه د اروسنگری ضرورت دارد . بدین منظور همه روستاهای افغانستان فعالان نوسازی انقلابی اعزام میشوند . کمیته های روستائی تشکیل می یابد . برای حفظ هیئت دولت جوان در برابر تجاوز خارجی واخلالگران داخلی ، کمیسیون ویژه ای ایجاد گردیده ه است . کمیسیون دیگری بنام کمیسیون قضائی اقداماتی را که بمنظور تامین حقوق د موکراتیک خلق بعمل می آید ، کنترل میکند . تصویب نامه ای توزیع عادلانه خواربار میان کارگران ، کارمندان و نظامیان را تنظیم مینماید . برای زحمتکشان کم درآمد کمک هزینه اضافه د مستمری منظور گردیده ه است . از د خاطر دولت با تخفیف

قیمت مردم سیمان و مصالح ساختمانی فروخته میشود. برای مبارزه با بیسوادی مدارس شبانه تاسیس می‌یابد. نخستین اتحادیه کارگری را کارگران نساجی حومه کابل تشکیل دادند. در میتینگ که بمناسبت این رویداد مهم برگزار شد محمد دانش وزیر صنایع و معادن سخنرانی کرد و گفت: "تأمین حقوق آزادبهای دموکراتیک زحمتکشان یکی از اهداف بنیادی ی ثوراست. ما اطمینان داریم که کارکنان موسسات دیگر نیز با الهام از سرشق کارگران کارخانه نساجی به تشکیل اتحادیه‌های خود خواهند پرداخت."

اتحاد شوروی نخستین دولتی است که برای گسترش دامنه همکاریهای اقتصادی و فنی با حکومت جوان افغانستان وارد مذاکره شده است. قرار است بزودی ساختمان یک مجتمع تغلیظ و ذوب مس در یکی از غنی‌ترین معادن مس افغانستان آغاز شود، قدرت نیروگاه برق مزار شریف افزایش یابد، برای گسترش کشف معادن نفت، گاز و کانیهایی دیگر ماشین‌آلات و افزار را از طرف اتحاد شوروی به افغانستان داده شود، میزان خرید کالاها از اتحاد شوروی افزایش یابد.

انقلاب ملی و دموکراتیک خلق افغانستان که اینک بر رهبری کمیته مرکزی حزب پرافتخار دموکراتیک خلق افغانستان به پیروزی رسیده است بی تردید درخشانترین صفحه تاریخ کشور افغانستان را می‌گشاید و آینده پر از موفقیت در راه بهروزی، آزادی و ترقی خلق افغانستان را نهیست میدهد.

تردیدی نمیتوان داشت که خلق برادر افغانستان تحت رهبری حزب پرافتخار خود، زیر درفش شکست ناپذیر وحدت و با بهره‌گیری از پشتیبانی نیروهای صلح‌دوست و ترقیخواه جهان، در مبارزه علیه ارتجاع و فتنه‌گران داخلی، علیه امپریالیسم و توطئه‌گران خارجی بهروز خواهد شد. و خواهد توانست رشد اقتصادی کشور را تسریع کند و موجبات ترقی سطح زندگی و رفاه مردم زحمتکش را فراهم سازد.

۱۲ خرداد ۱۳۵۷

ا. کجا

"پس از مشروطه با ابزار استبداد میگرد و فرخی یزدی

هفتاد و دو سال از عمر مشروطیت میگذرد

هفتاد و دو سال از عمر مشروطیت ایران میگذرد. اگرخواهیم عمرا حقیقتاً بدوران زندگی و اثر بخشی آن اطلاق کنیم باید بگوئیم که عمر مشروطیت ایران بسیار کوتاه بوده است: از سالهای دوران انقلاب (۱۹۰۶-۱۹۱۱) یعنی دوران نبرد درخشان و خونین مردم ایران علیه حکومت مطلقه شاهان قاجار و نفوذ البها و خاندانها و استعمارگران که بگذریم و سالهای جنگ جهانی اول را تا انقلاب کبیرا کتبی یعنی دوران اشغال ایران از طرف قوای نظامی خارجی، پشت سر بگذاریم و درباره جنبش نخواستہ انقلابی بپایه در شمال کشور چیزی ننویسیم به بیست سال تعطیل مشروطیت میرسیم که "کلان و جزا" تعطیل بردار نیست، بجای مشروطیت دیکتاتوری رضاشاه راسی بنیم که چون بختکی بر سینه مردم افتاد و منفسها را در قفس سینه ها حبس کرده است. امپریالیسم انگلیس را مشاهده میکنیم که رژیم دیکتاتوری را در ایران مستقر کرده و پیوسته دویا بگاه مهم اقتصادی و صالی یعنی شرکت فاسب نفت جنوب و "پانک شاهی" بشارتگری و اعمال نفوذ خود سرگرم است. از لحاظ سیاسی و نظامی نیز سیاست ضد شوروی رضاشاه و شرکت در بیمان "سعدآباد" خاطر امپراطوری را از جانب ایران آسوده داشته است.

هنگام جنگ جهانی دوم با ورود ارتش‌های متفقین از جمله ارتش شوروی، حکومت دیکتاتوری با فرار رضاشاه متزلزل میشود، بار دیگر مشروطه و قانون اساسی بمان می‌آید و دورانی بس کوتاه نیروهای ملی و دموکراتیک در شرایطی دیگر، شرایطی که از یکسوی موط به تحولات و تغییرات اجتماع ایران در طول زمان و از سوی دیگر تحولاتی است که در اوضاع بین المللی بپایه پس از انقلاب کبیرا کتبی پیدا میشود. ساختار نیروها، خواستههای آنها، تجربیاتی که از گذشته بدست آمده آنها را از نیروهای زمان انقلاب مشروطیت عمیقاً متمایز میکند. این بار جنبش، یک جنبش صرفاً بورژوازی نیست بلکه جنبشی است فراگیر که طبقه جوان کارگرو هقانان کثیرالعدد را در بر میگیرد و رهبری آن در دست مالکان لیبرال و بورژوازی عمدتاً ری نیست. بورژوازی ملی که رشد قابل توجهی کرده، خرده بورژوازی که بخشی از آن بدنبال بورژوازی ملی میرود و بخش دیگر آن بسازمانهای توده ای زیر رهبری حزب طبقه کارگر یعنی حزب توده ایران می پیوندند با آرایش ویژه خود در جنبش شرکت میکند. خلقهای آذربایجان و کردستان برای رهائی از استبداد، تأمین حقوق خود در میهن خویش ایران و شرکت در جنبش عمومی مردم ایران برای مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع و استبداد، بهما میخیزند و هنگامه نبرد انقلابی بالا میگیرد. در این نبرد با زهم دربار، یعنی سنگراتجاع و در رأس آن شاه مرکز سیمه ها و توطئه‌های ضد خلقی است. اما نیرومندی جنبش مانع از آن است که این توطئه‌ها بهد فهای پلید خود برسند. با پایان جنگ جهانی دوم، نبود جبهه واحد از نیروهای ملی



- \_\_\_\_\_ دست در دست
- \_\_\_\_\_ زنجیر استبداد
- \_\_\_\_\_ محمد رضای جلال را
- \_\_\_\_\_ بگسلیم!



ود موکراتیک ، ورو دامیرپالیسم هارودرنده امریکابصحنه سیاسی ایران ، کفتناسب نیروهابمسود ارتجاعوامیرپالیسم ودریارکه خودرا برای سرکوب جنبش انقلابی آماده میکردند ، تغییرمیکند ، آنهاحملهخودرا ابتدا بمآذریایجان وکردستان آغازمیکند وسپس برسروکوب سازمانهای حزب توده ایران درشهرستانهاوسازمانهای موکراتیک میپردازند . درپنجمماه ۱۳۲۷ بمبهاه سو قصد ناموفقی دردانشگاه ، کودتایی که بهرحال انجام میگرفت ، انجاممیدهند ویااعلام حکومت نظامی حزب توده ایران راغیرقانونی اعلام کرده وهریرمان وفعالان حزب وشورای متحد مرکزی راتحت تعقیب قرارمیدهند . برای تحکیم موقعیت وسط اختیارات شاه وسلب حقوق مردم به تشکیل موسساتی دستوری دستمیزنند ، اصل ۴۸ قانون اساسی راچنان تغییرمیدهند که شاه بتواند بدلخواه خود مجلسین را ، هروقت بخواهد ، منحل کند ، مجلس سنارا که آغاز مشروطیت تاآنزمان اصلا تاسیس نشده وتشکیل آن موکول بتصویب نظامنامه ای ازطرف مجلس شورابود وشوراهم به چنین امری اقدامکنده وعلاحدوف بود ، تشکیل میدهند وسنگری درمقابل مجلس شورابوجسود میآورند که نوکران شاه وسپاری ازعمال امیرپالیسم درآن جای میگیرند . یکی ازهدف های این اقدامات تحکیم قرارداد نفت باامیرپالیسم انگلستان است که پایههای آن درنتیجه مبارزات سال های ۲۰-۲۷ سمت شده وبعلاوه امیرپالیسم امریکاهمخواستارآن است که بنحوی درفارتگری صنایع نفت جنوب سهم شود وانگلستان میخواهد پیشدستی کرده موضع خود را درمسئله نفت مستحکم کند . اما جنبش موکراتیک دراین سالها انقدر عمیق وگسترده شده است که ضربت کودتای بهمین بیست وهفت رازمزمیگردد . حزب توده ایران بزودی صفوف خود را درخفا میآراید وهریرمان بوزواز ملی وبخشی ازخرده بوزوازی که ازاین ضربتد رمان مانده اند جبهه ملی را بوجود میآورند ویا در دیگر مبارزه علیه امیرپالیسم وارتجاع بویژه علیه کمپانی فاصب نفت جنوب اوج میگیرد . این کارزار که تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ درمدتی نزدیک بچهارسال طول میکشد ودرجریان آن صنایع نفت ملی میشود ، دکتر مصدق بتحتت وزیری میرسد ، سناراعلام منحل وقوانین ارتجائی مجلس راهس از بهمین ۲۷ باگرفتن اختیارات بزور مردم از مجلس ، لغومیکند ، یکی ازصفحات درخشان مبارزات مردم ایران علیه امیرپالیسم وارتجاع واستبداد است . دراین مبارزات بازم شاهود رپارش اساسی ترین سنگسرها دشمنان مردم هستند . دربار ، این لانه توطئه وفساد دراین حوادث چنان مفتضح ورسوا میشود که حتی حزب بوزوازی ومیانرو ( ایران ) هم شمارلزورققراری رژیم جمهوری رااعلام میکند .

کودتای ۲۸ مرداد باین دوران کوتاه که نیروهای ملی توانستند به پشتیبانی مردم از راهای آزاد بیهای مصرح درقانون اساسی بهره برداری کنند پایان داد . ازآن پس تاکنون یعنی مدت ۲۵ سال از مشروطیت همان سلطنت باقی مانده است وپرفصول " حقوق ملت " و " قوای مملکت " ، یعنی ازاصل هشتم متمم قانون اساسی تا اصل بیست ونهم که بیشتر دست آورد های انقلاب ناتمام مشروطیت در آنها مندرج است بادست برد های تازه محمد رضا شاه بقانون اساسی ویا زور سرنیزه و ساواک خط بطلان کشیده شد و بصورتی درآمده که باید بین آن ونظام شاهنشاهی یعنی حکومت خود سری وخود کامگی علامتستاسوی گذاشت . درواقع اصول سهگانه " حزب رستاخیز " اصول دوگانه ایست که دواصل اول آن باهم یکی است . قانون اساسی درقاوس شاهورستاخیز پانش همان اصل شاهنشاهی است . انصافا باید گفت شاه ازاین " اصل " بسود خود ، خانواده و اطرافیاناش وامپرسر بالیمت هابحد ادلی استفاده کرده است . شوخی نیست خبیانستوجنا پتکاری وپول خرج کردن هم عرضه واستعداد لازم دارد ( بهین از هفتاد میلیاردر دلار درآمد نفت رادرسالهای اخیر همه کس نمیتوانست باین آسانی دور بریزد واز جمله خوارها آهن وپولا در مواد منفجره که تنها خا صیت آنهاست آد کشی وویزانی است روی هم انبار نماید وده هاهزار " کارشناس " نظامی امریکائی برای نگهداری

آنها بیاد دادن طرز استفاده از آنها برای سرکوب مردم وفرمانروائی بارتش ایران باپرداخت حقوق های گزاف ویاورنگردنی . " استخدام " کند !

جمع بندی کنیم : ازاین هفتاد و دو سال تاریخ مشروطیت راه ۴ سال حکومت مطلقه واستبداد پدرویسرپهلوی اشغال میکند ، شش سال هم دوران خود انقلاب است و ۲۱ سال دیگر راهم باستثنای دوران کوتاه حکومت دکتر مصدق ، چه در دوران جنگ جهانی اول که کشور اشغال بود وچه در دوران حکومتشاهی مانند شوق الدوله ، صدروسعد وحکیمی ومنصوریزم آرانظایر آنها ومجاسمسی را که بوجود میآوردند نمیتوان بحساب عمر مشروطیت گذارد که در آن میبایستی قوای مملکت ناشی از ملت باشد . دراین ۲۱ سال هرگاه جنبش نیروهای انقلابی ودموکرات گسترش یافته وقتد رتضد شده توانسته است برای مدتی کوتاه ارتجاع ودراس آنها شاهود رباررادراین یا آن زمینه واداره محب نشینی کند . قانون کار را بقبولاند ، آزادی مطبوعات ومیان واجتماعات رادرحد معینی بدولتهای ارتجائی تحمیل کند ، قانون ملی شدن صنایع نفت را از مجلس ارتجائی بگذراند وشاه راجبورپامضا آن کند ، در مجلس عده ای از عناصر دموکرات را وارد کند ، دکتر مصدق رابنخستوزیری برساند ، فرماندهی کل قوا را از شاه بگیرد واورا ، شاه راجبور فرار کند و... اما بزودی امیرپالیسم وارتجاع با استفاده از نقاط ضعف وتفرقه نیروهای ملی ودموکراتیک جنبش راسروکوب میکنند ، سنگر های از دست رفته رابا زمینستانند وبتحکیم آنها میپردازند . از یکسوارتش را که شاه فرمانده آن است امریکائی زد میکنند ، گسترش میدهند ومجبر میکنند وازسوی دیگر سازمانی شیطانی بنام ساواک به وجود میآوردند که تسمه ازگرد مردم بکشد وهمه اینها برای حفظ " سلطنت مشروطه " یعنی سلطنتی که حافظ منافع غارتگران امیرپالیستی وهمقظاران ایرانی نمای آنهاست .

خلاصه آنکه عمر مشروطیت باقانون اساسی در همان شکل اولیه حتی بشماره انگلستان دست هم نمیرسد تاچه رسد به ۲۲ سال . مسلم است که امسال هم مانند سالهای پیش مجلسین و " حزب رستاخیز " جشن هفتاد و دو سالگی مشروطیت رابریا خواهند کرد . اما مشروطیت در نظر آنها آنچنان رژیم است که سلطنت محمد رضا شاه رامطلق وابدی کرده است !

نظری بانقلاب مشروطیت

هدف ما در اینجا نوشتن تاریخ نیست . در باره انقلاب مشروطیت نوشتهها بسیار است . ما فقط بخطوط کلی وشخصات اصلی این انقلاب ونتایج حاصل از آن اکتفا کرده وكوشش میکنیم بهمینم آیا جنبش انقلابی کنونی مردم ایران پس از ۲۲ سال خواستار اجرای قانون اساسی بهمان شکل اولی وزیم مشروطه است یا آنکه قانون اساسی تازه وزیم دیگری که متناسب باوضاع واحوال اجتماعی فعلی ایران ووضع جهان وپاسخگوی خواستهای اکثریت مردم باشد ، میطلبد .

جنبش انقلابی مشروطیت جنبشی است که علیه رژیم استبدادی ومطلقه شاهان قاجار که از یکسومظهر نفوذ الیسم وازسوی دیگر آلتیلا اراده ای در دست استعمارگران انگلیس وروسپهتزاری برای تسلط سیاسی واقتصادی آنها بر ایران بود ، پدید آمد . دراین انقلاب کسبه ، پیشموران ، تجار کوچک وتوده های ناراضی شهری در زیر رهبری بوزوازی عمده ( تجاری ) ، عده ای از روحانیان بزرگ وفقود الهای لیبرال شرکتکردند . این جنبش توانست در پنجم اوت سال ۱۹۰۶ ، چهاردهم ذی قعد الحرام ۱۳۲۴ ( ۱۴ مرداد ) قانون اساسی رابه مظفرالدین شاه ودر باره بقبولاند .

تصویب قانون اساسی از یکسومضربت سختی بقدر تعطیلقه در باره وارد کرد وازسوی دیگر موجب شد که جنبش انقلابی در بین توده های مردم گسترش یابد ، خواستهای دموکراتیک آنها در سطح بالا تری مطرح گردد ، جنبش شکل گیرد ، انجمن ها بعنوان محل تجمع توده ها پدید آیند وجرائد ونشریات

مترقی باگا نکردن مردم بهر ازند و با تحریکات در باره کوشش داشت جنبش را سرکوب کند مقابلسه نمایند و آنها را در هم شکنند و سرانجام متمم قانون اساسی را که حد زیادی مظهر تعالیات و موکراتیک توده های شهری شرکت کنند و در انقلاب در آند و ران بود ، بد رها محمد علی شاه بقبول نند . جنبش انقلابی میرفت که از چارچوب تنگ تعالیات بورژواشی بویژمان قسمت از بورژوازی که بمالکیت ارضی وابسته بود ، خارج شود و خصلت و اقامت موکراتیک بخود بگیرد ، توده های زمکنش شهری و خرد و بورژوازی سازمان یابند ، در رهبری انقلاب شرکت کنند و نیروی عظیم ذخیره انقلاب یعنی دهقانان را که تا این زمان اصلا بحساب نیامده بود ند بحرکت در آورند . در این مرحله است که بورژوازی معدده ، مالکان لیبیرال و بیارامی از روحانیان که بکما تصویب قانون اساسی و متمم آن کار انقلاب را پایان یافتند انستند از خود گذشته پیشی سازشکاران نشان میدهند و از پیشرفت و تعمیق جنبش انقلابی بیعناک میشوند . توافق روسیه تزاری و انگلستان بر سر تقسیم ایران موقعیت در باره ارتجاع فئودالی را بهبود میبخشد و کودتای ضد انقلاب بی ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ بد و ران مشروطیت صغیر یا یان میدهد ولی جنبش انقلابی باقی باقی بپیر پیروزی و خشکسالی شمالی کشور اوج میگردد و سرا سر کشور بجنبش میآید . در این مرحله از انقلاب با استعمارگران مستقیمان خالست کرد ، قوای نظامی خود را از شمال و جنوب وارد ایران میکنند و کار انقلاب مشروطیت با فرار محمد علی شاه ، بقای سلطنت و احیای مشروطیت در پدید میرهبری سپهد ارششی ( فئودال بزرگ ) و خانهای بختیاری و سرکوب توده های اصیل و موکراتیک پایان می یابد .

قانون اساسی و متمم آن

قانون اساسی و متمم آن که دست آورد اولین مرحله انقلاب مشروطیت است با توجه بساختار جامعه آنروزی ، رهبری انقلاب ، نفوذ و دخالت استعمارگران شامل موادی است که گرچه اختیارات شاه را بسیار محدود میکند ( اصول ۴۹ ، ۴۴ ، ۴۵ ، متمم قانون اساسی ) بسیاری از حقوق مدنی و انسانی و آزادیهای بورژواشی را ولومقید بقیودی تصریح مینماید و اصل ۲۶ قوای مملکت را نااهی از ملت میداند و آنها را بسه قوه منفک و مستقل تقسیم میکند ، با اینحال دارای نقاط ضعف زیاد است که در طول زمان همواره ارتجاع و شاه از آنها بسود خود بهره برداری کرده اند . یکی از نقاط ضعف مهم قانون اساسی بحساب نیابردن بیش از هشتاد درصد از مردم ایران یعنی دهقانان بود که از هر طبقه مولایه دیگری از جامعه ایران بیشتر درنچ بودند ، دیگری دادن فرماندهی کل قوا بسگاه بود که امروز هم جای خود باقی است یکی از نقطه های گرهی کشمکش شامود کتر مصدق بود ، حسیق شروع و اعلان جنگ و عقد قرارداد صلح و موادی که بحلت عدم صراحت مورد سوء استفاده شاه لستار گرفته اند در این قانون وجود دارد . بطور خلاصه قانون اساسی بد و ن آنکه به پایگاه اقتصادی فئودالیسم یعنی مالکیت بر زمین و روابط ارباب - رعیتی دست بزند ، به بورژوازی امکان داد که تا حد معینی در حکومت شرکت کند و حکومت مشروطه سلطنتی فئودال - بورژوا بوجود آید . آنچه در این قانون اساسی نصیب بورژوازی متوسط ، کسمو پیشه و ران و توده های فقیر شهری که با سرنگین مبارزه را بد و ش میکشید ند شد ، همان مواد بیست که بنام " حقوق ملت ایران " از اصل هفتم تا اصل ۲۶ در متمم قانون اساسی قید شده و در متمم و در و ران مشروطیت از طرف ( قومجریه ) که شاه در اس آن فرار دارد پایمال شده است : بفرمان محمد علی شاه قزاقها بمجلس شور اید رهم کوبیدند ، رضاشاه با داشتن فرماندهی قزاق کودتای سوم اسفند را انجام داد . محمد رضاشاه همگردد مقام فرماندهی کل قوا بسرکوبی مردم پرداخت . کشتار برحمانه خلقهای آز رها بجان و کرد سلطان ، کشتاره ۱ خرداد ، کشتار پس از ۲۸ مرداد ، کشتار مردم قموتیر بوز سابر کشتارها در سرا سرا ایران همه بد ستور این فرمانده کل توانجا گرفت . موسسان های بی درین و مجا لسن دستوری که بلانوی اساسی و متمم آن دستبرد

کلائی بسود شاه زدند و قوانین ارتجاعی ای که محتوای آنها حذف آزادیهای بورژواشی مصرح در قانون اساسی و باق بردن قدرت شاه بود ، همه بزرگترین ارتش و قوای زیر فرمان شاه بوجود آمد . ما بد و ن آنکه ارزش انقلاب مشروطیت را با وجود ناتمام ماندنش از لحاظ تاریخی از نظر دور بداریم ، ناچارانیمان این حقیقت هستیم که در قانون اساسی و متممش در عنصر متضاد یکی سلطنت با حقوقش و دیگری مردم " ملت " با حقوقشان روبروی هم قرار گرفته و در نبردند . تاریخ ۲۲ ساله مشروطیت نبرد بین این دو عنصر متضاد است . عنصر مردم در طول زمان رشد یافته و تبدیل بمنیروشی با کیفیات بسیار عالی تر از و ران مشروطیت شده . شمار افکارگران صنعتی کلر آند و ران تقریباً وجود نداشت از مرز و میلمون نفرگذشته ، دهقانان ایران از لحاظ کیفیت قابل مقایسه با دهقانان آند و ران نیستند ، خرد و بورژوازی صوری و رازی ملی و روشنفکران ایران از نظر کمی و کیفی رشد و تکامل یافته و در مبارزات ملی و موکراتیک شرکت کرده و تجربه اند وخته اند . در مقابل ، عنصر سلطنت بکمک امیرالیسم و ارتجاع یعنی بورژوازی بزرگ وابسته و زمینداران بزرگ بیکاره آب پاکی بر روی تمام حقوق مردم حتی آنچه در قانون اساسی و متمم آن وجود داشت ریخته اند و سلطنت را از و ران محمد علی شاه قاجار نیز مستبدانتر کرده اند . با این وضع آیا میتوان گفت که جنبش انقلابی امروز مردم ایران خواهان احیای همان قانون اساسی و متمم آن و مشروطیتی است که قزاق بود شاه در آن سلطنت کند نسسه حکومت ؟ آیا تجربه تلخ ۲۲ سال کافی نیست که نیروهای ملی و موکراتیک را با این نتیجه برساند که در کشوری امیرالیسم زده مانند ایران نمیتوان سلطنت را تبدیل بمقامی منحصراتر یعنی کرد و حکومتی ملی و آزاد بخواه بر سر کار آورد ؟ آیا محمد رضا شاه دیکتاتور میتوان تابع اراده مردم کرد ؟ آیا مقتضیات جهان امروز وضع بین المللی همان است که در و ران انقلاب مشروطیت بود ؟ آیا بفرض آنکه این شاه بنحوی نابود شود ، فززند و در بارش تغییر ماهیت میدهند ؟ مگر همین محمد رضا شاه نبود که پس از رفتن پدرش نوشت که قصد دارد مشروطیت را احیا کند ؟ مگر از این بچه گرگ کسدر شرایط آنروزی جنگال و دندانش را بنهان میداشت گرگی درنده و ترسفاک تر از زید بوجود نیامد ؟ مگر در کشورهای که پس از جنگ جهانی دوم بساط سلطنت را در زور دیدند چه اتفاقی افتاد ؟ آنچه مسلم است نیروهای ملی و موکراتیک ایران جانیدار استقلال سیاسی و اقتصادی میهن و خواهان آزادی و موکراسی هستند و در مبارزه ای دشوار با حکومت استبدادی محمد رضاشاه که هم ضد ملی و هم ضد موکراتیک است ، درگیرند .

قانون اساسی و متمم آن در حال حاضر همانطور که در بالا گفته شد بصورتی در آمده که شاه را صاحب اختیارات کامل و مسلط بر کلیه قوا کرده است . این نیروها چگونه میتوانند این اختیارات را از او سلب نمایند ؟ با خواهش و تمنا یا با مبارزه بیکری و قاطع ، مبارزه ای که برا شدا دهمنیروهای ملی متکی باشد و از تمام نقاط ضعف رژیم متضاد های درونی آن استفاده کند ؟ جواب خواهش و تمناها را رژیم تاکنون با تشدید فشار و تضییقات داده است . بنابراین راهی جز مبارزه بی امان برای سر انداختن استبداد وجود ند ارد و بفرض آنکه چنین امکانی بوجود آید بچه دلیل باید در باره پایگاه امیرالیسم و ارتجاع استولوا نکه ربهاه صفت خود را بموش مردمی بزند و انتهاز فرصت کند ، برجای گذاشت ؟ تجربه حکومت کتر مصدق این حالت را بخوبی نشان داد . شاه از ترس مردم به بسیاری از اقدامات کتر مصدق صحت گذاشت ولی سرانجام با استفاده از اختیاراتی کمرای خود تراشیده است فرمان عزل د کتر مصدق و نصب زاهدی را صادر کرد و زمینه کودتار فراهم نمود . رضاشاه هم در آقا زکار که هنوز مستقر نشده بود همین نقش را بازی کرد و همینکه زیر پایش را تحکیم کرد بیست سال تمامم قانون اساسی دیکتاتوری کرد .

آنچه ما میتوانیم و باید بمناسبت جشن مشروطیت انجام دهیم تحلیل درستی از انقلاط مشروطیت و نقش نیروهای شرکت کننده در آن و ویژه علل پیروزیهای اولیه (۱۹۰۶ تا ۱۹۰۷) و عوامل شکست جنبش، و تجربه از تیرهای این دوران برای پیشبرد جنبش امروزی ایران است که برای ایجاد حکومتی ملی و آزاد بخواه مبارزه میکنند.

## سیاست واپس نگر رژیم شاه

### در اجلاس سنتو در لندن

روزهای ۱۹ و ۲۰ آوریل سال ۱۹۷۸ (۳۰ و ۳۱ فروردین ۱۳۵۷) بیست و پنجمین اجلاس نوبتی شورای وزیران امور خارجه کشورهای عضویمان نظامی سنتو - عالیترین ارگان این بلوک تجاویز امپریالیستی - در لندن برگزار شد. در آن "سایروس ونس" از جانب ایالات متحده آمریکا، "دیوید اوئن" از جانب انگلستان، "گاند وزا و گچون" از جانب ترکیه، "آقا شاهی" از جانب پاکستان و "عباسعلی خلعتبری" از جانب ایران شرکت کردند. مذاکرات در پشت درهای بسته صورت گرفت. ولی از نطقهای مقدماتی علنی، از تفسیرهای روزنامه‌ها و اخبار خبرگزاری‌ها و از اعلامیه مشترکی که انتشار یافت، هم موضوع‌های مورد مذاکره و هم موضوعگیریهای دولتهای عضو تا حدی که بتوان به توضیح مختصر آنها پرداخت، فاش گردید. موضوعهای مورد مذاکره ظیف وسیعی داشت. در فهرست آنها از جمله وضع در شاخ افریقا (مسئله جنگ سومالی و اتیوپی و مسئله جدایی طلبان ارتره)، وضع در جنوب افریقا (جنبش استقلال طلبانه در نامیبی - کشور جنوب غربی افریقا که تحت اشغال جمهوری افریقای جنوبی است، مسئله حمایت از حملات مسلحانه "اونیتا" و نیز افریقای جنوبی علیه آنگولا و غیره)، مسئله رود زیا، مسئله قبرس، مسئله خاور نزدیک (مناقشه اسرائیل و اعراب و مسئله فلسطین)، مسائل مربوط به روابط اردوگاه امپریالیستی و خانواده کشورهای سوسیالیستی یا مناسبات "غرب و شرق" گنجانده شده بود.

عباسعلی خلعتبری - دبیرکل اسبق سنتو و وزیر خارجه کنونی حکومت شاه، در این اجلاس از "خطرهای مستقیم و غیرمستقیم که صلح و امنیت ناحیه ما را تهدید میکند" ابراز نگرانی کرد و بعنوان نظر رسمی دولت ایران لزوم بازگشت سنتورا به "هدفهای اولیه خود" و به "اصول اولیه خود" مطرح ساخت. این موضعگیری بایسته توضیح است. مادر این مقال پرده از روی آن برخوایم گرفت.

ظیف وسیع مذاکرات در این اجلاس وزیران سنتو جالب توجه است ولی شگفت انگیز نیست. شگفت انگیز نیست چون در گذشته نیز در اجلاسهای نوبتی سنتو مسائلی طرح و مورد بحث قرار گرفته که با هیچ مقیاسی در "منطقه" سنتونی گنجد، از جمله مسئله اوضاع در کشورهای سه گانه هند و چین (به تنام، لاوس و کامبوج) بهنگام جنگهای تجاویز امپریالیسم آمریکا در این کشورها. در واقع پیمان سنتو باین معنی "منطقه ای" نیست که فقط در منطقه جغرافیایی کشورهای سه گانه آسیای جنوبی (ترکیه، ایران و پاکستان) عمل کند. علاوه بر حفظ "امنیت" برای

### شعر از سلیمان لایق

وزیر راد یو تلویزیون جمهوری دموکراتیک افغانستان

### آتش دیدگان

آتشی کاندر نهاد ما قتاد  
گرچه ما را سوخت، اما زنده باد  
زنده باد این آتش و سودای ما  
آتش پوینده در رگهای ما  
گرچه ما را از تخوانها سوخته است  
عشق ما را در سها آموخته است.  
رگ رگ ما شعله گیر آتش است  
تار و پود ما اسیر آتش است  
هر که از ما مشت خاکستر گرفت  
شعله سوزنده را در بر گرفت.  
سوختیم اما سرفریاد نیست  
شکوه کارمرد آتش زاد نیست.  
چیت آتش؟ عشق مردم داشتن  
دل بزرگتر کرم داشتن  
دست در کام پلنگان بردن است  
مشت ها از قهر توفان خوردن است  
کاخ مردم استوار از پختگان  
پخته باشد خاک آتش دیدگان

تاراجگری نواستعماری امپریالیسم و حفظ " ثبات " رژیمهای ارتجاعی منطقه و سرکوب جنبشهای مترقی در آن سنتونحنوان يك پیمان نظامی - سیاسی امپریالیستی اساسا برای آن تشکیل شد که پیمان ناتوا در اروپا به پیمان سیتودر جنوب خاوری آسیا پیوند دهد تا ضمن ایجاد يك " کمربند صحرایی " نوبنی بدو کشور های سوسیالیستی و قصد تدارک تجاوز بر آنها ، استقرار سلطه نظامی - سیاسی - اقتصادی امپریالیسم امریکا ( و شریک کوچک انگلیسی او ) بر " جهان آزاد " در پهنه سه قاره اروپا ، افریقا و آسیا ممکن گردد . از اینرو گرچه پس از شکست مفتضح تجاوزات اصلاح ویر بر منشا امپریالیسم امریکا در هند و چین ، پیمان سیتودر جنوب خاوری آسیا از هم پاشید و بال راست سنتو شکست و برای دومین بار اسم آن بی سمشاد ( ۱ ) ، ولی رسالت آن بعنوان زائده ناتو و اکت اجرای سیاست امپریالیسم به سردمداری امپریالیسم امریکا باقی ماند . بهمین دلیل است که در اجلاس وزیران آن هر مسئله ای که از دیدگاه منافع سیطره جویانه و نواستعماری امپریالیسم لازم باشد مطرح و مورد مذاکره قرار میگیرد .

در مذاکراتی که در این بیستونهمین اجلاس وزیران سنتو انجام گرفت ، برخلاف دود پیکر اعضا آسیائی که نسبت باین مسئله نظرمستقلی مطرح ساختند ، رژیم ایران در تمام مسائل در کنار سازندگان سنتو - امریکا و انگلیس قرار گرفت .

۱ - بلوک نظامی سنتو با کوشش انگلستان ابتدا بانام " پیمان بغداد " بر مبنای قراردادی بین ترکیه و عراق در فوریه ۱۹۵۵ ( ۲۰ اسفند ۱۳۳۳ ) پایه گذاری شد . در اوایل مارس همانسال ( فروردین ۱۳۳۴ ) انگلستان خود بدان پیوست . در سپتامبر ( شهریور ) پاکستان بدان ملحق شد و در نوامبر ( ۱۹ مهرماه ۱۳۳۴ ) دولت علاء الحاق ایران کودتازده رابه پیمان بغداد اعلام داشت . این نحوه تشکیل بلوک بدلیل آن بود که کوششهای قبلی برای تشکیل يك پیمان دستجمعی کنظرمینا تویکجا به امضا تعدادی از کشورهای ( واقع در شمال افریقا و خاور نزدیک و میانه ) برسد پانگرفته بود . سنگ زینهای " پیمان بغداد " بدینسان از همان ابتدا لقی کارگزارده شد .

بهمین دلیل ایالات متحده امریکا که خود در پشت پرده سازنده اصلی پیمان بود ترجیح داد بعنوان " ناظر " پیمان را زیر کنترل خود بگیرد و از عضویت رسمی در آن خودداری کند تا دستش برای مانور شرکت یاعدم شرکت در حوادث ممکن الوقوع باز باشد .

در ۱۴ توموز ( ژوئیه ) ۱۹۵۸ در عراق انقلاب ضد امپریالیستی ضد رژیم دست نشانده ی سلطنتی به پیروزی رسید . در ۲۴ مارس ۱۹۵۹ جمهوری عراق رسماً از پیمان خارج شد . نام " پیمان بغداد " بی سمشاد ، آشکار شد که پیمان برخلاف رسالتش قادر به حفظ " رژیمهای ارتجاعی " مضمون نیست . در این زمان است که ایالات متحده فرصت را غنیمت شمرد و از یکسو بعنوان حافظ " ثبات " رژیمهای ایران و پاکستان و ترکیه و از سوی دیگر بعنوان " پدر بزرگ " پیمان شکست برداشته بغداد با هر سه قرارداد های دو جانبه نظامی منعقد ساخت . نام پیمان بغداد نیز به سنتو ( پیمان مرکزی ) ، بعنوان حلقه مرکزی بین ناتو در اروپا و سیتودر جنوب خاوری آسیا بدل شد .

ولی این حلقه واسطه نیز در سامبر ۱۹۷۱ با جاداشدن بنگلادش از پاکستان ( که عضو سیتونیز بود ) و با خروج پاکستان از سیتو شکست و نام " پیمان مرکزی " ( سنتو ) برای بار دوم بی سمشاد .

پیمان سیتو متشکل از امریکا ، انگلیس ، ژان دنو ، استرالیا ، فیلیپین ، تایلند از هم پاشید و روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۵ ( مهر ۱۳۵۴ ) انحلال آن اعلام گردید .

با ذکر چند نمونه عمق سیاست تبعی رژیم شاه رامیتوان نشان داد : در مورد اوضاع شاخ افریقا خلعتبری باوقاحتی که فقط از عهد ه سختگوی رژیم مطلقه و مطلقاً دست نشانده ای ساخته است از جمله گفت : " ایران در برابر حمله نیروهای اتیوپی به مرزهای شناخته شده سومالی ساکت نخواهد نشست " . این حرفی است که شاه قبلاً نیز بارها گفته بود . رژیم شاه سومالی متجاوز را که به تدریج غرب امپریالیستی " مرزهای شناخته شده " اتیوپی را شکست و داخل خاک اتیوپی لشکر کشید ، کشوری قلنداد میکند که گویا در معرض خطر تجاوز اتیوپی است . خلعتبری نماینده مرزهای که در تجاوز سومالی بر اتیوپی مستقیماً دست داشته و پس از سفر شاه بمواشنگتن برای ارسال اسلحه به سومالی " پل هوایی " بین تهران وموگادیشو ( از راه عربستان سعودی ) برقرار کرد و نیز با ۱۴ گشتی اسلحه و مهمات ( همه بحساب پول مردم ایران ) به رژیم زیاد باره تحویل داد ، از خطر موهومی که گویا تمامیت ارضی سومالی را تهدید میکند ابراز نگرانی کرد و اظهار داشت که " بسا توجه به حضور شوروی و کوبا در شاخ افریقا ، ایران بخصوص نگران دسترسی به دریای سرخ ( ۱ ) در آینده است " ( اطلاعات شماره ۳ فروردین ) .

در مورد مسئله تجاوز اسرائیل به سرزمینهای عربی و بیایمال کردن حقوق فلسطینی ها ، خلعتبری با زنده پیروی از سیاست امپریالیسم امریکا موضعی اتخاذ کرد که شاه انحرافی مصاحبه مطبوعاتی ۲۴ اردیبهشت ( ۱۳ ماهه ) در تهران توضیح داد . شاه در این مصاحبه گفت که از " سیاست صلح انور السادات " حمایت میکند و امیدوار است به نتیجه برسد . درباره اراضی اشغال شده او ( شاه ) " اظهار عقیده میکند " که اسرائیل طبق قطعنامه شماره ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد باید این اراضی را تخلیه کند و در این مورد او جزاظهار نظر " چاره ای ندارد " . سپس بگفته شاه زمانی که ساحل غربی رود اردن پس داده شد ، آنگاه " خود اعراب ( بخوان : طسک حسین وانور السادات ) مسئله فلسطینی ها را حل خواهند کرد . شاه در این مصاحبه تردیدی باقی نگذاشت که با تشکیل دولت فلسطین مخالف است و در مورد حل بحران خاور نزدیک بسا زامپریالیسم امریکا میرقصد .

نمونه دیگری که رژیم شاه رامیتوان اکت فعل سازندگان سنتو بطور کلی امپریالیسم معرفی میکند موضعی و محل اوست نسبت به اوضاع جنوب افریقا ( جنبش استقلال طلبانه کشورهای بی کتحت اشغال جمهوری افریقای جنوبی است ) و نیز نسبت به کشور آنگولا که کشوری است مستقل ، دارای حق حاکمیت ، دارای " مرزهای شناخته شده " که مپایستی مضمون از تعرض و توطئه باشد . خبر نیز فقط موضعی رژیم شاه را نسبت باین منطقه نیز فاش میسازد ، بلکه نمایشگر دست دراز شاه در شرکت در هرگونه توطئه بخاطر اجرای نقش زاندارم امپریالیسم است .

هفتماه " زار و زوروم " چاپ مسکود شماره چهاردهم خود ( ۳۱ مارس تا ۶ آوریل ۱۹۷۸ ) خبری بمنقل از آوانس مطبوعاتی آنگولا و نیز از مجله انگلیسی " آبیروز " انتشار داد مبنی بر اینکه فرانسه ، ایران ، عربستان سعودی ، کویت و یک کشور دیگر عربی کنا آن فاش نشده با اطلاع و توافق قبلی واشنگتن ، متعهد و رسیت صندوق با مبلغ اولیه ای برابر با ۱۰ میلیون پوند استرلینگ برای کمک به گروههای مسلح " اونیتا " در جنگهای تخریبی علیه آنگولا و به قصد برهم زدن ثبات رژیم این کشور تشکیل داده اند ( " اونیتا " چنانکه میدانیم نام مجموعه دستجات مسلحی است که مستقیماً تحت نظارت و حمایت رژیم فاشیستی جمهوری افریقای جنوبی قرار دارند و بعد رژیم پرتوریا برضد دولت آنگولا به علیه تخریبکارانه دست میزنند ) .

برای برجسته تر ساختن تبعیت بی چون وچرای رژیم شاه از امپریالیست های سازنده سنتو بجاست بازگو کنیم که هم در مورد مسئله بحران خاور نزدیک و مسئله فلسطین یعنی حق فلسطینی ها

به تشکیل و به داشتن کشور و ولتی مستقل هم در مورد مسائل جنوب افریقا، موضعگیری پاکستان و ویژه موضعگیری ترکیه متغایر و متضاد با آمریکا، انگلستان و ایران بود.

بنی جبهت‌یست که در اجلاس سنتو "سایروس ونس" وزیر خارجه آمریکا و "دیوید اوئن" وزیر خارجه انگلستان فقط از ( رژیم ) ایران بعنوان عامل مهم "ثبات" ( سلطه‌نواستعماری ) در خلیج فارس و در منطقه خاورمیانه و همچنین از نقش روزافزون ایران در صحنه بین المللی ستایش کردند ( اطلاعات، ۳۱ فروردین ) .

وزیر خارجه حکومت شاه در اجلاس شورای وزیران سنتو درخواست کرد که این پیمان نظامی امپریالیستی به "هدفهای اولیه خود" بازگردد.

توضیح این "هدفهای اولیه" را بد نیست با یادآوری این نکته آغاز کنیم که هر زمان شاه رژیم خود را در "تنگنا" می بیند به یاد "هدفهای اولیه" سنتو می افتد.

زمانی که بین دولت‌های ایران و عراق بحال ۱۹۶۹ مناقشه در گرفت و نیز بهنگامی که رژیم نظامی پاکستان از عهد ه جنبش استقلال طلبانه بنگلادش بر نیامد و این کشور از پاکستان جدا شد و استقلال خود را اعلام داشت ( ۱۹۷۱ ) شاه بد فعات سنتو را مورد نگاهش قرار داد و آنرا "پیمان روی کاغذ" و "پیمان یکطرفه" نامید.

ولی این انتقاد شاهانه نه برای گرفتن این نتیجه منطقی بود که پیمان "روی کاغذ" را باید بد و راقند و نه برای گرفتن این نتیجه استقلال طلبانه که پیمان یکطرفه "را باید منسوخ نمود و از آن خارج شد. منظور شاه این بود که پیمان سنتو نباید روی کاغذ باقی بماند بلکه باید فعال باشد و وارد میدان عمل گردد و پیمان نباید فقط باراده یکطرف ( طرف غرب ) عمل کند بلکه باید وقتی شاهنشاه نیز اراده فرمودند پیمان از روی کاغذ به میدان فعالیت وارد شود و سپاهیان آمریکا و انگلیس به جانبداری از هم پیمان آسیائی وارد عمل گردند.

ولی این آرزویی بیش نیست زیرا هرگز بشموری میدانند که سنتو با قرار داد و جانیه نظامی با آمریکا برای این ساخته نشده اند که به اراده فلان شاه موافقان رئیس دولت آسیائی عضو عمل کنند. اینکه در پروتکل سری سنتو تصریح شده که در "مواقع معین" کشورهای عضو میبایستی خاک و فرودگاههای خود را بدراختیار بگیریم پیمانان قرار دهند مسلما باین معنا نیست که فضا انگلستان خاک خود را در اختیار ارتش شاهنشاهی بگذارد بلکه معنای آن اینست که انگلستان "در مواقع معین" یعنی در شرایطی که اولاً نفعش اقتضا کند و ثانیاً قادر باشد حق داشته باشد ارتش با ایران گسیل دارد.

قرار داد و جانیه نظامی با آمریکا که بعنوان جبران ضعف سنتو ولی برای تثبیت سلطه امپریالیسم آمریکا از جانب واشنگتن بدست شاه بر کشور ما تحمیل شد ( ۱۹۵۹ ) نه باین خاطر امضا شده که دولت آمریکا بدلخواه شاه ایران وارد جنگ شود بلکه بخاطر اینکه این دولت "حق" داشته باشد زیر عنوان مقابله با "تجاوز مستقیم و غیر مستقیم" ( جنبش آزاد بخش ملی ) ایران را اگر نتواند اشغال نظامی کند.

بنابراین این هر دو پیمان امپریالیستی بالذات یکطرفه هستند. آنها مانند دیگر پیمان‌های نظامی امپریالیستی و دیگر قرار داد‌های نظامی و جانیه آمریکا، در دوران دکترین‌های بازداشتن و "واپس زدن" ترومن - ایزنهاور - دالس تشکیل و انعقاد یافته اند و هدفشان "پرتاب کمونیسم"

به عقب" و استقرار و تثبیت سیاد تسلط و استعماری امپریالیسم و در اس آن امپریالیسم امریکایی بر جهان سوم "از طریق سرکوب جنبشهای استقلال طلبانه خلقها بود.

ولی این هر دو هدف، چه سلطه بر جهان سوم و چه بطریق اولی عقب زدن کمونیسم، اهدافی غیر قابل دسترسی بودند، زیرا راه رسیدن به آنها در جهت عکس روند قانونمند رشد جامعه بشری است. روند تغییر متناسب قوا بود و سوسیالیسم و بزبان امپریالیسم که از اواخر سالهای ۵۰ و اوایل سالهای ۶۰ پنجویزتری نمایان گردید، فروپاشی سیستم استعمار کهن و پیدایش بیش از ۶۰ کشور نو استقلال در ظرف مدتی کمتر از ۱۰ سال، تغییر متوالی دکترین‌های نظامی - سیاسی امپریالیسم آمریکا هر بار برای یافتن راهی - ولی بی نتیجه - جهت حفظ مواضع موجود و باز پس گرفتن مواضع از دست رفته، و سرانجام غلبه اصل همزیستی مسالمت آمیز بر دکترین‌های جنگ سرد ( در هلسینکی ) که اعترافی است به شکست تمام دکترین‌های تجاوزی امپریالیسم و نشان بارزی است بر ادامه و تقویت پذیر تغییر متناسب قوا به سود صلح و سوسیالیسم و بزبان جنگ و امپریالیسم - چنین است روند حرکت تاریخ که در این روزها تمام جناح ارتجاع افراطی امپریالیستی ( مجتمع صنعتی - نظامی - سیاسی ) و عمال آنها را ( نظیر شاه و جاکراناش ) به زوزه و فغان واداشته است.

از اینجاست که وزیر خارجه حکومت شاه در اجلاس شورای وزیران سنتو در لندن درخواست میکند که پیمان به "هدفهای اولیه خود" بازگردد یعنی نه فقط وسیله رسوخ و حکمروائی استعمار زین در تمام مرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای آسیائی عضو باشد ( امری که عواقب وخیم آن در هر سه کشور آسیائی عضو در تمام شئون زندگی مشهود است )، نه فقط تکیه‌گاه رژیم‌های ارتجاعی هم پیمانان باشد ( امری که تحقق آن در چارتزلزل گردیده )، نه فقط جنبشهای آزاد بخش ملی را سرکوب کند ( امری که توانایی اجرای آنرا در اکثر موارد نداشته است )، بلکه باشد بیشتر متوجه اتحاد جماهیر شوروی گردد.

مقصود از بازگشت به "هدفهای اولیه" یعنی بازگشت به تدارک تهاجم بر ضد شوروی و این درخواست را که شاه در هماهنگی با افراطی‌ترین محافل ارتجاع امپریالیستی در دهان خلعتبری گذارده، قبل از هر چیز برای تازاندن بازهم بیشتر روی پرواترنا میگری در ایران، تشدید تبلیغات ضد شوروی و ضد کمونیستی، ایجاد تشنج در منطقه، جلوگیری از پیشرفت همزیستی مسالمت آمیز، بازگشت به جنگ سرد و از آنجا به سوی جنگ گرم است.

سنتو اعضا آسیائی خود را موظف میدارد که در عملیات جنگی محتمل در مناطق دریای سیاه، دریای خزر، دریای مرمره، دریای اژه، در آبراه بسفور و تنگه دار داندل و در صحنه عملیات نظامی در شبه جزیره بالکان و قفقاز شوروی عمل کنند. بنابراین سنتو رواقع شعبه ای است از ناتو درخا و در میانه، گروه استراتژیک جناح راست ناتو، پیرو دکترین‌های نظامی ناتو، عملاً زیر فرماندهی ناتو یعنی در واقع زیر فرماندهی پنتاگون ( ۲ ) .

خلعتبری که نقش طوطی "دل سوختگان" جنگ شکست خورده سرد را بر عهد گرفته، بنام رژیم شاه با عنوان بازگشت به "هدفهای اولیه" سنتو تقویت این جنبه از ماوریت سنتو را نیز خواستار شده است.

۲ - مراجعه شود به کتاب گ. ف. ورونوف. "اتحاد بهای نظامی و جنگهای متحده" بنگاه نشریات نظامی وزارت دفاع اتحاد جماهیر شوروی، مسکو، ۱۹۷۶، صفحات ۲۱۲ تا ۲۱۵.

ولی هم شاهوهم الها مگران ماورا<sup>۱</sup> اقیانوسش قاعد تا مید اندن و باید بد اندن که هر کس بخواهد دستگیرش بشود استحا دشوری و یاد یگر کشورهای سوسیالیستی متحد شوروی دراز کند ، دستش هنوز در نیامده قطع خواهد شد . اتحا دشوری با پیگیری و فعالیت خستگی ناپذیر همواره در راه پیشبرد سیاست همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای دارای نظامهای اقتصادی - اجتماعی گوناگون یگانه راه پی بدل حفظ صلح جهانی و نجات بشریت از فاجعه یک جنگ جهانی بگرموشکی - هسته ای کوشاست و اگر در این راه با موفقیت پیش میرود اولاً بدلیل آنستکه این راه همان راه حرکت قانونمند جامعه انسانی است و ثانیاً بدلیل آنکه قدرت اقتصادی - سیاسی - اجتماعی - ایدئولوژیک و نیز نظامی کشورشورا قدرتی است که تجاوز بر آن برای امپریالیسم در حکم انتحار است .

تاریخچه سنتونشان مید هد که این پیمان امپریالیستی به انجام دو مین هدف اساسی خود نیز ( جلوگیری از گسترش پیروزی جنبشهای آزاد بخش چه در کشورهای عضو چه در منطقه ) قادر نبوده است : پیروزی انقلاب ضد امپریالیستی و ضد رژیم دست نشانده سلطنتی در سال ۱۹۵۸ در عراق ، جنبش استقلال طلبانه بنگلادش و پیروزی آن سال ۱۹۷۱ ، پیروزی جنبش و تشکیلات دولت مستقل جمهوری دموکراتیک یمن و پیروزی انقلاب دموکراتیک در افغانستان .

بنابراین این پیشنهاد بازگشت به " هدفهای اولیه " سنتود واقع یک چیز ناقتی میماند و آن عبارت است از تشدید سیاست هارنظامیگری شاه و یاد قیق تر یگوئیم نظامیگری امپریالیستهای امریکایی و انگلیسی در ایران با پول ایران و حساب هستی کشور ما .

این نظامیگری که آنرا سنتو قرار داد و در وجهه نظامی با امریکایی افکندند و از سال ۱۹۷۲ با این سو : پیش از قرارداد سری شام - نیکسون در باره برنامه دراز مدت تسلیحات ارتش ایران شتاب گرفته هم اکنون به چنان مقیاسی رسیده که حتی بلع درآمد های هنگفت نفت پاسخوی اشتباهی سهری ناپذیر آن نیست . از آن سال با پیسود و ملت ایران هر ساله بین ۴ تا ۶ میلیارد دلار اسلحه بطور عمده از امریکا و انگلستان ( سهم انگلستان تقریباً همیشه یک پنجم امریکایی بوده ) خریداری نموده و اکنون نیز مبلغ سفارشهای تسلیحاتی ایران به نوشته روزنامه پراودا به نقل از خبرگزاری آسوشیئد پرس بالغ بر ۲۰ میلیارد دلار است !

ولی خرید اسلحه فقط بخشی در حد و یک سوم هزینههای نظامی را تشکیل میدهد . بود رسماً اعلام شده نظامی ایران در سال جاری رقمی است نجومی برابر با ۴۰۰ میلیارد ریال یعنی بیش از ۱۰ میلیارد دلار . بسال ۱۳۳۴ آنگاه که ایران به ارا به پیمان سنتونزنجیر شد ، رقم بودجه وزارت جنگ کمی بیش از ۴ میلیارد ریال بود . عبارت دیگر در و ران پس از الحاق به سنتو بودجه نظامی ایران ۱۷۵ برابر افزایش یافته است .

اما رقم بودجه رسماً اعلام شده با رقم واقعی هزینههای نظامی یکی نیست . برای دریافت مبلغ تقریبی هزینههای نظامی دست کم باید مبلغی برابر با یک سوم به مبلغ بودجه افزود . این مبلغ که در دسترس بودجه بودجه " کم " شده به مصرف ساختن فرودگاهها ، پایگاههای نظامی دریایی جاده ها و راه آهن های دارای اهمیت استراتژیک ، سرپازخانهها ، ایستگاههای الکترونیکی استراق سمع مخابرات تلفونی و تلگرافی ، شبکه مخابراتی ، سکوها ی زیر زمینی و روی زمینی پرتاب موشک نوسازی و بازسازی بناد پهنظور نظامی ، تعمیرگاههای اسلحه ، کارخانههای مونتاژ و بازرسی اسلحه کارخانههای اسلحه و مهمات سازی وغیره میرسد . بدینسان هزینههای واقعی نظامی ایران در سال جاری مبلغی حدود ۱۵ میلیارد دلار است که تازه بر آن میبایست هزینههای اندامری ( ۴ میلیارد ریال ) و نیز هزینههای " فوق العاده " رانیز ( نظیر مخارج ارتش اعزامی مقیم عمان ) افزود .

اگر ۵ میلیارد دلار از مجموع این مبلغ را برای پرداخت پول خرید اسلحه و تجهیزات وغیره کسر کنیم ( این مبلغ از درآمد نفت مستقیماً در خارج از ایران بوسیله بانکها بحساب انحصارهای اسلحه سازی و ابریز میشود ) باقی میماند حد و ۱۱ میلیارد دلار یا ۷۲۰ میلیارد ریال که هزینههای غیر تولیدی تورمی است که در داخل کشور به جریان می افتد و همراه با سایر عوامل نرخ تورم سالانه را در ایران به رقم بحران خیز ۳۰ درصد بیشتر رسانده است . سیاست نظامیگری رژیم در حکم شمشیر دو دست از یکسوا فزاری است که سلطه امپریالیسم را بوسیله رژیم پلیسی - نظامی شاه در کشور ماتحکم می بخشد ، از سوی دیگر پایه های اقتصادی ، مالی ، سیاسی ، اجتماعی و ایدئولوژیک همین رژیم شاه را میکاود ، آنرا از بنیان سمت و لیزان و قابل فروپختن میکند . شاهد بارز آن با سامانسی ها و آشفتگی های اقتصادی کنونی و جنبش جوشان ضد رژیم شاه بعنا به واکنشی در برابر آنست که دارد تمام پهنکشور را فرا میگیرد و با شکستن هرگونه سد رعب از دشمنی ساواک راه رشد و اعتلا می پیماید و با وجود فرازونشیب ها طومار این رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک را در هم خواهد پیچید .

بهنگام اوجگیری جنبش میان سرپازان و افسران جز و حتی افسران ارشد شرافتمند و میهن دوست از سوسی و مردم رزمنده از سوی دیگر هیچ دیوار چینی برپا شدنی نیست . این افسران و سرپازان از میان همین مردم برخاسته اند و هیچ تبلیغات ضد خلقی در ارتش نخواهد توانست مانع از نفوذ اندیشه و روحیه مردم به داخل سرپازخانهها باشد . دیده ایم که سرپازان در مواردی از تیراندازی بر روی مردامتناع کرده اند و با از مردم با خواهش فراوان خواسته اند که از این با آن کوچ و خویا بان نروند ، زیرا د ستور تیراندازی با آنها داده شده است . ناراضی در بین سرپازان و افسران میهن پرست تا آنجا میماند است که رادیوی بی بی سی نیز قادر به گمان آن نیست . این رادیو روز ۱۸ ماه مه سال جاری از مصاحبه ی بایک سروان و یک ستوان یکم ایرانی که از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۴ در ارتش خدمت کرده اند خبری فقط در یک جمله بازگو کرد و اینست " سرپازان و افسران عادی " از رژیم شاه ناراضی اند . ولی فقط همین یک جمله که از رادیوی لندن پخش میشود نیک نشان میدهد که مقیاس ناراضی درون ارتش عمیق به مراتب بیشتر از نمای سطحی آن دارد .

در این اوضاع احوال خلعتبری - نماینده رژیم محمد رضا شاه - در اجلاس وزیران بسوک امپریالیستی سنتهازگشت به " هدفهای اولیه " سنتو مطرح میکند که نشان مید هد شاه ، پاران و حامیانش " بسیار آزوده ولی هیچ نیاموخته اند " در واقع پیشنهاد خلعتبری این واقعیت را برجسته تر به نمایش میگذارد که رژیم شاه علیرغم ادعای مجهز بودن به " دیالکتیک دورنگر " یک دستگشاه ارتجاعی کور ، واپس نگر است و این خود گویای واقعیت دیگری است ، گویای این واقعیت که رژیم شاه قابلیت حیا تنفوذ را از دست داده است .



تذکره و پوزش

در ویژه نامه " دنیا " ( شماره اول سال ۱۳۵۷ )  
 بعلمت اشتباهی که در صفحه بندی رخ داده ضمن  
 پوزش از خوانندگان عزیز ، تقاضا داریم پس از  
 صفحه ۲۲ ابتدا صفحه ۲۶ را قرائت فرمایند .

کودتای امپریالیستی و ارتجاعی ۲۸ مرداد -

کودتائی بود علیه استقلال و آزادی

(بمناسبت گذشت ۱۵ سال از این کودتا)

بدرستی تشخیص دادند . رهائی از تسلط استعمار امپریالیسم و پایان دادن به نظام فرسودگی استبداد سلطنتی و رژیم ارباب - رعیتی از مدتها قبل از انقلاب مشروطیت ایران ، که خود آن خلقه عمده ای از انقلابات دموکراتیک آسیا را و اائل قرن بشمار میرود ، مطرح گردیده و در دوران انقلاب مشروطیت این اندیشه در کشور ما همه گیر شد .

مانور نیروهای استبدادی و فتوای مانع پیروزی انقلاب مشروطیت ایران شد . در واقع تسلط مطلق امپریالیسم بر جهان در آن دوران از جهت سیاسی ، اقتصادی و نظامی و دخالت مسلحانه خارجی مانع اساسی در راه بشمر رسیدن انقلابی بود ، که طرد تسلط استعمار امپریالیسم و محو سلطنت استبدادی را به همراه در گرونیهای انقلابی هدف خود قرار داده بود . مجموع اوضاع و احوال آنزمان به شکست و ناکامی انقلاب مشروطیت ایران انجامید ، لیکن هدفهایی که در برابر آن انقلاب قرار گرفته بود از دستور خارج نشد ، یعنی احیاء استقلال ملی و کسب دموکراسی در دستور مبارز مردم ایران باقی ماند .

پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثریت تسلط مطلق امپریالیسم بر جهان پایان داد و عصر نوری را در تاریخ بشریت ، منجمله مبارزه ملل زیر ستم استعمار و ارتجاع قرون وسطایی آغاز نهاد . در این شرایط وطنی سالهای پس از انقلاب اکبر ، بالهام از رویدادهای تاریخ و جهانشمول در کشور همسایه اتحاد شوروی ، مردم ایران بار دیگر مبارزه انقلابی وسیعی را برای تحقق هدفهای انقلاب ملی و دموکراتیک آغاز نمودند . صفحات درخشان این مبارزه ثبت تاریخ است و احتیاج به تکرار ندارد .

با پیدایش یک دولت نیرومند سوسیالیستی در همسایگی ایران ، سرکوب مبارزه انقلابی مردم ایران با توسل به دخالت مسلحانه خارجی غیر ممکن شد . ضامن این امر توان روزافزون دولت همسایه شمالی و قرارداد تاریخی ۱۹۲۱ ایران و اتحاد شوروی است ، که سند معتبر تائید امنیت ایران در برابر تهاجم مسلحانه خارجی شناخته شد و تا امروز بقوت خود باقیست . طبیعی است در این شرایط امپریالیسم و ارتجاع ایران ناگزیر بودند شیوه دیگری برای حفظ تسلط خود بر ایران و باز داشتن جامعه آن از نیل به تحولات انقلابی برگزینند . این شیوه در مورد کشور ما ایران بصورت کودتاهای امپریالیستی - ارتجاعی تجلی کرده است .

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ اولین کاربرد شیوه کودتای امپریالیسم و ارتجاع در برخورد با خواستههای انقلابی مردم ایران بود . چنانکه میدانیم با توسل به آن کودتا و روی کار آوردن رضا خان ، امپریالیستها و ارتجاع ایران جنبش انقلابی و دموکراتیک مردم ایران را سرکوب کردند و سه ابقا ایران در سارت امپریالیستی و عقب ماندگی اجتماعی در دوره دیکتاتوری ۲۰ ساله ناکمل شدند . کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کاربرد دیگری از همان شیوه بمنظور سترسی به هدفهای امپریالیستی ، نواستعماری و ارتجاعی بود ، که در شرایط تاریخی دیگری صورت گرفت .

۲ - جنبش ملی شدن نفت

مردم ایران با طرد دیکتاتوری ۲۰ ساله زاد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ آزمایش ایجاد جامعه ای مبتنی بر خواستههای ملی و دموکراتیک را از سر گرفتند و طی مبارزات وسیع خود در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ که در آن حزب توده ایران نقش بسیار برجسته ای را ایفا نمود ، به پیروزیهای مهمی نائل آمدند . جنبش ملی شدن نفت سرآمد این پیروزیها بود . این جنبش تحقق یکی از خواستههای اساسی کلبه جنبشهای انقلابی مردم ایران را از انقلاب مشروطیت به اینطرف را به همراه آورد . در جریان جنبش ملی شدن نفت مردم ایران عمدتترین پایگاه تسلط استعمار امپریالیسم - شرکت

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، ۲۵ سال تمام میگذرد . ارتجاع درباری و امپریالیسم حامی آن کودتا را بدست فراموشی سپرده و از آن بنام " رستاخیز " یا " قیام ملی " یاد میکنند . ولی واقعیت اینست ، که کودتای امپریالیستی - ارتجاعی ۲۸ مرداد بعنوان کودتائی علیه استقلال و آزادی در ایران فراموش شدن نیست .

طی مدت طولانی ۲۵ سال گذشته برای حفظ رژیم زاده کودتای ۲۸ مرداد و پذیرش آن از جانب جامعه ایران تلاشهای فراوانی بعمل آمده . این تلاشها یکی در تائید و تائید نیستند . در اینجا ما شاهد همه گونه فعالیت سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و حتی ایدئولوژیک ، که در یک جا " انقلاب سفید " و " انقلاب شاه و ملت " ، در جای دیگر " سیاست مستقل ملی " و " ناسیونالیسم مثبت " نامیده شده و اکنون بعنوان " نظام رستاخیزی شاهنشاهی " تبلیغ و تحمیل میشود ، بمنظور قبولاندن رژیم کودتا به مردم ایران بوده و هستیم . لیکن تا همین امروز مردم ایران رژیم کودتا را نپذیرفته اند ، آنرا پدیده ای غیر قابل پذیرش برای جامعه خود میدانند و برای دفع و طرد آن مبارزه میکنند .

برای مجریان داخلی و توطئهگران امپریالیستی کودتای ۲۸ مرداد ، مقاومت مستمر و مبارزه پیگیر مردم ایران علیه رژیم کودتا البته باعث شگفتی است . چراکه ایشان بزعم خود از هر اقدامی که بنظرشان میآمده ، از اصطلاح " مدرنیزه کردن " ایران تا " نزدیک کردن " آن بدروازه های " تمدن بزرگ " ، از تبدیل " ایران از کشور عقب مانده ای ، که گویا در زمان مصدق استقلالش بر باد میرفت ، به کشور " پیشرفته ای " که گویا مرزهایش اکنون به آنطرف اقیانوسها کشانده شده ، و همه " خدمات " دیگری که شاه منصف انجام آن را برگردن مردم ایران میگذارد ، کوتاهی نکرده اند . با این وجود مردم " ناسپاس " و " حق شناس " ایران همچنان از رژیم کودتا بیزاری و در ست هنگامیکه امپریالیستها و محافل حاکمه وابسته به آنها تثبیت موقعیت خود را میطلبند ، مردم ایران بجد بر سرای طرد این رژیم دامن همستبرگیزده اند .

چرا چنین است ؟ کوشش ما در این نوشته پاسخی کوتاه بهمین سؤال است .

۱ - کودتاهای امپریالیستی - ارتجاعی ابزار عمده مقابله با جنبش انقلابی مردم ایران در شرایط

نونی تاریخی

مردم ایران از زمان انقلاب مشروطیت را بخود را بموسی کسب استقلال ملی و نیل به دموکراسی

غاصب سابق نفت را از کشور خود برچیدند ، به طرد دیناریا گهاها ای امپریالیسم انگلیس موفق شدند و در راه تامین استقلال ملی گامهای بزرگی جلو برداشتند .

پیدا بود که پیروزی بدست آمده در زمینه استقلال ملی در صورتی میتوانست استحکام یافته و خلل ناپذیر گردد ، که با تحولات دموکراتیک درون جامعه ، که اساس آنرا سلب اختیارات از دربار ، اصلاحات ارضی دموکراتیک و محوریزم ارباب - رعیتی تشکیل میداد ، همراه باشد . بعلاوه ضرورت داشت که آزادیهای دموکراتیک از حدود و ضوابطی که منافع تنگ نظرانه بورژوازی خواستاران نبود خارج گردد و خواست فعالیت آزادانه صنایع و طبقاتی کارگران و دیگر زحمتکشان و سازمانهای سیاسی آنان ، که در شرایط نوین تاریخی میسر استقلال ، آزادی و پیشرفت جامعه ایرانند ، ارضا گردد . طبیعی است همه اینها از مسائل حاد جامعه آنروز ایران بود و بر سرشویه ، نوع و تسریع در حل آنها بین نیروهای مبارز مدتها هم و اختلاف نظر وجود داشت و بالا اقل نظر واحدی در بین نبود . و خود این عدم تفاهم ها و اختلاف نظر ها نیز البته از عوامل مهم شکست جنبش ملی شدن نفت بود ، که جا دارد در سطح خود ارزیابی و آزان نتیجه گیری شود . تا سرف در اینست که گاه دانسته و یا ندانسته از برخی نقاط ضعف فوری جنبش ملی شدن نفت بعنوان علل اصلی و اساسی شکست آن ارزیابی میشود و گناه آنرا نیز گردن این یا آن سازمان مبارز میافکنند . بد تر از همه آنکه از این ارزیابیها ناقص در جهت تفرقه نیروهای ملی و مترقی نتیجه گیری میشود . چنین قضاوتی نادرست است . قضاوت صحیح آنست ، که بدون آنکه تا اثر عدم تفاهم ها و اختلاف نظر ها و شویه ها را در جریان جنبش ملی شدن نفت دست کم گیریم ، بویژه توجه کنیم که مسئولیت اصلی و اساسی و تاریخی - درهم کوبیدن جنبش با امپریالیسم ، شاه ، محافل حاکمه و اربابان کودتاگراست . این نتیجه البته درست است که در جریان جنبش ملی شدن نفت در کشور ما بر سر حل مسائل اساسی و آتی اتفاق نظر نبود ، و نیروهای ملی و مترقی در مورد اهمیت و وظائفی که در برابر جنبش قرار داشت و ارتقاء جنبش ملی نفت را به یک جنبش ملی و دموکراتیک ضروری میساخت ، یکسان نمی اندیشیدند و انجام وظائف عمده با تمعل و تاخیر صورت میگرفت . امپریالیسم و ارتجاع که راهزنان در کمین بودند ، از این نقاط ضعف جنبش سود بردند و با تدارک کودتا بوسیله عوامل خارجی و داخلی ، خود به این جنبش راهزنانه شبیه خون زدند . بدینسان در تحلیل تحول منفی اوضاع بررسی روشها و شیوه های نیروهای مبارز علیه امپریالیسم نیز باید مورد توجه جدی قرار گیرد .

۳ - شبیخون امپریالیستی - ارتجاعی ۲۸ مرداد

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شبیخون راهزنانه امپریالیسم و ارتجاع درباری علیه استقلال ایران و تحقق خواستهای ملی و دموکراتیک جامعه آن بود . با کودتا امکان حل مسائل جنبش و نیل به تفاهم و وحدت نظر بر سر شیوه هایی که استقلال ملی و دموکراسی را در ایران تامین میکرد از مردم ایران و نیروهای مبارز ملی و مترقی سلب گردید . هدف کودتا تحمیل استبداد درباری و تشبیهات قشار مرتجع و وابسته جامعه ایران در حاکمیت بمنظور عقیم ساختن پیروزیهای بدست آمده در جنبش ملی شدن نفت ، بازگرداندن ایران به قالب تسلط امپریالیسم ، نواستعمار ، کارتلت نفت و بیگانگی نظامی بود . تشبیهات در چنین قالبی ادامه فزاینده ثروتهای طبیعی ایران و در راس آنها نفت ، تحمیل سیاست تسلیحاتی و نظامیگری به ایران ، استثمار شدید تر مردم و بازداشتن جامعه از ترقی و پیشرفت میسر بود . نیل به استقلال ملی یکی از خواستهای اساسی مردم ایران از انقلاب مشروطیت با اینطرف بشمار میروید . این خواست با پیروزی مبارزات ملی شدن نفت تحقق می یافت . با حفظ این پیروزی مردم ایران و نیروهای مبارز ملی و مترقی آن مسلمانان را بودند خواست اساسی دیگر جامعه ایران ، یعنی تحولات

دامنه دارد دموکراتیک را از قوه بغفل در آورند . البته اینکار احتیاج به زمان داشت و آیند ما بستن تفاهم و همکاری بین نیروهای اصیل ملی و مترقی بود . اما بویژه همین امر خوش آیند محاسن امپریالیستی و دست نشاندهگان ایرانی آنها نبود . بهمین جهت بود که آنها با کودتای ۲۸ مرداد به جنبش ملی مردم ایران شبیخون زدند و قبل از همه بسرکوب نیروهای مبارز ، حزب توده ایران و جبهه ملی پرداختند . بدینسان کودتا با تحمیل رژیم دست نشانده بر مردم ایران نمتهای از تحقق تحولات دموکراتیک جلوگیری کرد ، بلکه پیروزی استقلال ملی را با پامال ساخت .

تحقق خواستهای استقلال طلبانه و دموکراتیک جامعه ایران در گرو استقرار حاکمیت طبقات و اقشار دموکراتیک ملی است . این ضرورت تاریخی از انقلاب مشروطیت به اینطرف طرح و در دست مبارزه قرار گرفته . ولی در انقلاب مشروطیت نمتهای تلاش توده های خلق برای کسب حاکمیت با خشونت تمام سرکوب گردید ، بلکه بورژوازی ایران نیز بجز قشر تجاری - کپراد و رآن ، از حاکمیت بدور ماند . تشبیهات در دوره ملی شدن نفت بود ، که اقشار ملی بورژوازی ایران ، علاقمندان به حفظ استقلال بازار و تولید داخلی توانستند در سیمای دولت ملی مصدق به حاکمیت راه یابند . کودتای ۲۸ مرداد ، ضمن آنکه خشونت بارتترین روش را بمنظور نفی هرگونه استقرار حاکمیت خلق در ایران بکار برد ، همچنین مانع از تشبیهات موقعیت اقشار ملی بورژوازی در حاکمیت گردید ، تا خطر دفع آنها از تولید داخلی را دفع و راه را برای تهاجم کالا و سرمایه از کشورهای امپریالیستی باز نگاهدارد . کودتای ۲۸ مرداد خلاف منافع وسیعترین توده های مردم ایران و اکثریت مطلق جامعه ایران بود . کودتا تشبیهات امپریالیسم ، نواستعمار ، کارتلت نفت ، استبداد درباری و سرمایه ترین و مرتجعترین اقشار استثمارگر و طفیلی مسلط برجایماند ایران بود . کودتا ضمن حفظ منافع مرتجعین فئودال - ملاک و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم و عوامل و عناصری بود که زندگی شان به طفیل استبداد درباری ، احتکار ، اختلاس و ریخت و پاش معدود خادمان امپریالیسم و خائنان به منافع خلق و کشور تامین میشود .

کودتای ۲۸ مرداد از خارج به حمایت همه دول امپریالیستی و در راس آنها توطئه آشکار دولتهای آمریکا و انگلیس و سازمانهای جاسوسی " سیا " و " انتلیجنت سرویس " تکیه داشت . لیکن در داخل پایه طبقاتی و اجتماعی کودتا بسیار محدود بود . بازرگان اصلی کودتا را افراد خانوادگی سلطنتی و شخص شاه ، زاهدی فاشیست و پسرش در اداره اصل ۴ ، رجالها و فواحش بنام نظیر شعبان بی مخ ها و ملکه اعتضادی ها تشکیل میدادند . بدینسان کودتای ۲۸ مرداد نه یک رستاخیز و قیام ملی ، چنانکه شاه ادعا میکند ، بلکه منحصرا یک توطئه و شبیخون امپریالیستی - ارتجاعی بود .

۴ - مقایسه زبانهای حاصله از کودتا

کودتای ۲۸ مرداد در مقایسه با کودتای ۱۳۰۹ حمایت اقشار مراتب معدود و ترو محدودتری از نیروهای ارتجاعی سنتی داخلی را پشت سر داشت . این کودتا با دخالت علنی ترو رسواتر امپریالیسم صورت گرفت . رضا خان خود از قزوین به تهران آمد . محمد رضا شاه را ازوم به تهران بازگرداندند . کودتای ۲۸ مرداد مراتب استقلال شکنانه تر ، استبداد اتر ، مرتجعانه تر ، ضد ملی و ضد خلقی تر از سلف سوم اسفند ۱۲۹۹ خود بود . زبان این کودتا در ربع قرن گذشته به کشور و جامعه ایران به مراتب از زبان دیکتاتوری ۲۰ ساله فزونیتر ، مخرب تر و مهلکتر بود و وهست . کودتای ۱۳۰۹ زبانهای عظیمی متوجه ایران و جامعه آن نمود . لیکن کودتای ۲۸ مرداد در ربع قرن گذشته زبانهای به مراتب بیش و بیشتری به کشور و جامعه ما وارد ساخته است . مقایسه



میزان نفتی که از ذخایر نفت ایران در این دوره بغارت برده شده ، مقایسه مبالغ عظیمی که در این دوره انبوه وجود آمد نفت صرف تسلیحات و هزینه‌های سنگین نظامی شده ، مقایسه زیبایی که تسلط کالا و سرمایه‌های انحصاری امپریالیستی در ربع قرن اخیر به اقتصاد ملی ایران وارد آورده با آنچه در همین زمینه‌ها در دهه پس از کودتای ۱۳۹۹ صورت گرفته و در آنها وضوحا مورد دیگر تفاوت فاحش این دوران را روشن میکند ، تفاوتی که خود ناشی از تشدید مبارزه طبقاتی در عرصه جهانی و تشدید جهت ارتجاعی سرمایه داری در مقیاس جهانی است .

در این نوشته فرصت انجام این مقایسه‌ها با زبان اعداد و ارقام نیست . با اینحال جا دارد تنهادر ورق ، یکی در مورد تاراج ذخایر نفت و دیگری در مورد تحمیل هزینه‌های تسلیحاتی به ایران طی سالهای پس از کودتای سوم اسفند و کودتای ۲۸ مرداد بعنوان مثال ذکر نمود . در دهه پس از کودتای ۱۳۹۹ غارتگران امپریالیستی ببرکت دیکتاتوری رضاشاه قریب یک میلیارد بشکله از ذخایر نفت ایران را غارت کردند . در ربع قرن پس از کودتای ۲۸ مرداد دول امپریالیستی و در رأس آنها آمریکا و انگلیس به غارت بیش از ۲۰ میلیارد بشکله از ذخایر نفت ایران نائل آمده اند . در آن دوره مبلغ پولی که بابت تحمیل اسلحه و نظامیگری از درآمد نفت بود چه فقیر ایران غارت شد به نسیب میلیارد دلار رسید . غارت دول امپریالیستی از بابت تحمیل سلاحهای مرگ آور و وسایط نظامیگری تجاوزکارانه در دوران اخیر فزون از پنجاه میلیارد دلار است .

هر دو کودتا استقلال شکنانه ، ضد ملی ، ارتجاعی و ضد خلقی بود . لیکن مقایسه بالا نشان میدهد که کودتای ۲۸ مرداد ورژیم ناشی از آن انتظار با رنگ داشتن دست امپریالیسم و نواستعمار در غارت ثروت و تسلط بر ایران چه زبان عظیم و جبران ناپذیری بکشور ما وارد کرده و میکند . مردم ایران این واقعیت را روزانه لمس میکنند و همین جهت بدوین خستگی و طایر فم طولانی تر شدن عمر رژیم کودتا ، بیش از پیش برای طرفداران به مبارزه برخاسته اند .

میتوانیم نتایج دو کودتا را از جهت سرکوب آزادی و دموکراسی در داخل کشور ، پایمال ساختن حقوق ملل اقلیت و ایجاد فساد اداری و اجتماعی و دیگر نتایجی که بر شیخون های امپریالیستی ارتجاعی مترتب است مقایسه کنیم . در این موارد نیز دوران ربع قرن پس از کودتای ۲۸ مرداد بسیار صفحات سیاهتری از دستبرد به آزادیهای مردم ، نقض فاحش وطنی تر قوانین اساسی ، سرکوب خونین تر مبارزات ملل اقلیت و اعمال تضییقات بیرحمانه تر ملی ، محرومیت های بیشتر توده های زحمتکش و قتل و کشتارهای بیشمار تر آزادیخواهان ، میهن پرستان و تحقیق و ترویجی شدیدی تر نسبت به احزاب و سازمانهای مترقی و ملی نوشته شده است .

در دوران سلطنت رضاشاه نیز دستمختلسمین و محترکین ، سفته بازان و دلالان خارجی ، بوروکراتهای دولتی و فرماندهان ارتشی در حیف و میل اموال عمومی ، بودجه و درآمد نفت ، غارت و دزدی آشکارا نمود . کودتای ۲۸ مرداد در همه این زمینهها هرج و مرج و آشفتگی های بی مراتب مخرب تر ایجاد نمود و جامعه ایران را گرفتار فساد بیسابقه مالی ، اداری ، اجتماعی و فرهنگی ساخته است .

اینکه کودتای استقلال شکنانه و ارتجاعی بازار فساد و تباهی را در جامعه رواج داده و میدهد امری تصادفی نیست . رواج فساد و تباهی نتیجه الزام آوری و بیگونی شیخون های محقق ملل است . رژیمی که برای بازگذاشتن دست امپریالیسم در غارت ثروت نفت ایران و استثمارش در توده های زحمتکش روی کار آورده شده ، بدوین آنکه دست شیادان خارجی و داخلی از هر قماش را در غارت اموال عمومی و اشاعه فساد بازنگارد نمیتواند بحیات خود ادامه دهد . ایجاد فساد اداری ، اقتصادی

اجتماعی و گسترش سرطان و آران لازمه ادامه چنین رژیمهایی است . مادام که چنین رژیمی برپاست فساد ناشی از وجود آن اصلاح شدنی و از بین رفتنی نیست .

۵ - کودتای ۲۸ مرداد و تحولات ربع قرن گذشته

در ربع قرن گذشته بر اثر مبارزه مردم ایران و تحولات وضع جهانی برخی تحولات ناگزیر ، نظیر اصلاحات ارضی ازبلا ، اقداماتی برای صنعتی شدن و غیره صورت گرفته است . لیکن حرف بر سر اینست ، که اولاً ، چنین تغییراتی در جامعه ایران غیر غم‌ناک و قابل تأمل بود تا سران آن صورت گرفته ، و بدلیل مخالفت آنان با اقدامات بنیانی و استفاده از همه امکانات در این زمینه ها ، جامعه ایران از تغییر و تحولی که اقدامات اصیل در این زمینه‌ها طی ربع قرن میتوانست به بار آورد محروم ماند . ثانیاً و مهمتر آنکه چون پایه‌ها مانع کوششهای سطحی و محدود نیز ، تکیه بر تحکیم استقلال ملی و احترام به آزادی و دموکراسی نبوده ، بلکه هدف آن تثبیت ایران در مواضع وابستگی به امپریالیسم و تقویت بنیان دیکتاتوری بوده از مجموعه آن اقدامات در همه زمینهها نتایجی بزبان توده مردم موفقاتی ملی کشور بدست آمده .

مثلاً اصلاحات ارضی بجای آنکه بقلع و قمع فئودالها و ملاکین عمده و بیانجامد و رونق کشاورزی و بهبود زندگی میلیونها زحمتکشان روستا را به همراه بیاورد ، بر زمینه حفظ منافع زمینداران بزرگ و تحمیل شیوه جدید استثمار بجای شیوه کهنه به اجراء آمد و در نتیجه بحران کشاورزی ، ورشکستگی تولید کنندگان روستا ، مهاجرت های پریشانی آورو تشدید فقر و استثمار را به همراه آورد . صنعتی کردن بجای آنکه متوجه بی نیاز ساختن ایران از واردات کالا ی خارجی و پیاپی گذاری وسیع صنایع اساسی باشد بطور عمده بصورت رشد سرطان زای صنایع مونتاژی اجراء آمد ، بازاریاران را از رانی کالاهای لوکس و نجل ساخت و اقتصاد ملی ایران را در وضع وابستگی به واردات کالا و سرمایه های انحصاری قرار داد . ایران قبل از کودتای ۲۸ مرداد از لحاظ تولید مواد غذایی خود کفای حاصل کرده مواد خام کشاورزی بود . ایران ربع قرن پس از کودتا برای خوار بار روزانه محتاج واردات گندم از آمریکا و گوشت از استرالیا است . ایران قبل از کودتا در زمینه مصرف کالاهای صنعتی در درجه معینی از بی نیازی از خارج قرار داشت . ایران کنونی باید دو سوم پارچه مصرفی ، نیمی از قند و شکر و همه نیازهای روزانه خود را از طریق واردات مستقیم و یا مونتاژ تأمین کند .

مسئله تحولاتی نظیر اصلاحات ارضی ، صنعتی شدن و نظایر آن بر پایه وجود استقلال و آزادی بهترین ثمرات را برای رونق اقتصاد ملی و کار و معیشت عمومی بیاورد و ایران را بکاروان کشورهایی که از ترقیات و پیشرفت های اقتصادی - اجتماعی برخوردارند نزدیک میساخت . با برخورداری از استقلال و آزادی مردم ایران میتوانند از فرصت افزایش درآمد نفت ، که بر پایه تغییر تناسب نیروها در عرصه جهانی بزبان امپریالیسم و انحصارات نفتی نصیب کشورهای نفتخیز در حال رشد گردید ، به منابع مالی عظیمی دست یافته از آن بسود تسریع در پیشرفت همه جانبه اقتصادی ، اجتماع و فرهنگی استفاده کنند . لیکن بر پایه محرومیت از استقلال و آزادی ، نتایجی که از افزایش درآمد نفت ایران ، از کمترین یک میلیارد دلار به بیش از ۲۰ میلیارد دلار بدست آمده ، غارت بیسابقه تر این درآمد از جانب انحصارهای امپریالیستی ، سنگین تر شدن هزینه های تسلیحاتی ، هرج و مرج بیسابقه مالی و اقتصادی ، دزدیهای آشکار و ترسوخت تر شدن معیشت عمومی است .

۶ - رژیم کودتا و گوهرا استقلال ملی و آزادیهای دموکراتیک

شاه در این اواخر بطور مداوم از " حق ناشناسی " مردم ایران شکوه میکند . او از این بابت

ایران مردم رضایت می‌کند که چرا با وجود اینکه مردم خود طرفدار ترقی و پیشرفت جامعه ایران است و ملاحظه بخاطر "اصلاحات ارضی" با نفوذ الهاد رافانده، برای "آزادی" زنان با عوامل ارتجاعی مبارزه میکند و جز "مد رنیزه کردن" ایران آرزوی ندارد، با این وجود چرا مردم ایران وارد رک نمی‌کنند؟ صرف نظر از زمان تهی بودن دعاوی شاه درباره "انقلاب" مومنتی ایشان، علت این "عدم درک" و نه فقط عدم درک، بلکه تنفر عمومی مردم روشنتر از آنست، که شاه نتواند آنها را بفهمد. شاه گوهر استقلال ایران را تسلیم امپریالیسم کرده و آزادی را با مخاطرات آنان و دیکتاتوری خود به بند کشیده. چنین کسی نمیتواند مورد قبول مردم ایران باشد. زیرا مردم ایران مسلم میدانند که شرط مقصد و پایه اساسی هر ترقی و پیشرفتی برخورداری از استقلال ملی، آزادی و حاکمیت خلق است. مردم ایران از انقلاب مشروطیت به اینطرف نهل به استقلال و دموکراسی را در اسب خواست های خود قرار داده و تا امروز برای تحقق انقلاب ملی و دموکراتیک مبارزه میکنند. این یک مبارزه انترعای و تجربیدی نیست. این امر از حیث واقعی و درونی جامعه ایران ناشی میشود و مردم صحیح و معین توده مردم استوار است، که بدستی دریافتند بدون استقلال و آزادی پیشرفت واقعی میسر نیست. در شرایط وابستگی و محرومیت از دموکراسی تغییراتی که تحت عنوان "مد رنیزه کردن" صورت میگیرد، مالا به تشدید فوارت کشور، استثمارشدید تر و راجازدن در عقب ماندگی می انجامد.

مردم ایران عمیقاً طالب ترقی و پیشرفت هستند. درست بهمین دلیل است که کسب استقلال و دموکراسی را مقدم بر جاده شوسه آسفالت و بندرگاه مدرن میدانند و بر آنند که یک کشور مستقل و آزاد بناچار کلیه شرایط ترقی و تحول اجتماعی خود را به بهترین نحوی فراهم میکند. در این خواست حکمتی بزرگ نهفته است که ما همین کور تا نمیتوانند و نمی خواهند بفهمند. بدون وجود استقلال، جاده شوسه آسفالت و وسیله بیرون کشیدن ثروت های ملی است و بندرگاه مدرن و وسیله تشدید فوارت قرار میگیرد. بعنوان مثال: تا جزیره خارک بصورت جزیره ای غیر مسکون باقی بود فوارت سالانه ذخایر نفت به کمتر از ۱۰ میلیون محدود بود. از آن زمان که جزیره خارک بصورت مجهزترین بندرگاه صد و نرفت در جهان ایجاد شد و در آن وسایل آخرین سیستم برای پهلو گرفتن کشتی های پانصد هزار تنی و بارگیری نفت کار گذاشته شده، فوارت ذخایر نفت ایران سالانه به ۳۰۰ میلیون تن رسیده و همچنان روبه افزایش است. معنی و مفهوم ترقی و پیشرفتی که شاه مدعی است در ۲۵ سال گذشته نصیب ایران شده چنین است. مردم ایران خواهان پیشرفتی هستند که از منافع اساسی آنها ناشی شود و با این منافع اساسی خدمت کند. بین استقلال، آزادی و پیشرفت اجتماعی تلازم منطقی است و اگر در شرط اول نباشد، پیشرفت، پیشرفت نیست.

برای شاه و دیگر زمامداران رژیم کور تا این مسائل قابل درک نیست و یاد قیقت گرفته شود، آنها بنا بر مویستی که دارند نمیخواهند این مسائل را بفهمند. اما مردم ایران این مسائل را عمیقاً و با تجربه دریافتند. آنها میدانند که ترقی و پیشرفت واقعی تنها در سایه استقلال و آزادی میسر است و کسب استقلال ملی و آزادی های دموکراتیک مقدم بر هر چیزی است. رژیم کور تا با همسال کننده استقلال و آزادی است. رژیم کور تا مانع ترقی و پیشرفت است. مردم ایران طرفدار این رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک را، که در استبداد سلطنتی تجسم و تمرکز یافته، میخواهند. مبارزات وسیع ضد دیکتاتوری در مرحله کنونی میانگرتیل به چنین خواستی است.

## شناسنامه کار

### تدبیری با هدف های آشکارا ضد کارگری

در نخستین روزهای اردیبهشت ماه فروش باصطلاح شناسنامه کار به کارفرمایان کارخانه ها و کارگاه های بزرگ صنعتی و صغی در سراسر کشور آغاز شد. در این شناسنامه مشخصات کارگر و موسسه ای که در آن کار میکند ثبت میشود و علاوه بر این یک برگ "خاتمه خدمت" ضمیمه اش شده که حاوی نام کارخانه یا کارگاه و علت ترک کار از جانب کارگراست.

در واقع این مهمترین قسمت شناسنامه از نظر وزارت کار و کارفرمایان میباشد و آنچه که منظور اصلی آنان از انتشار شناسنامه بوده، یعنی سد کردن راه کارگران برای جستجوی کار یا دستمزد بیشتر و شرایط بهتر در همین یک برگ خلاصه میشود.

بسیار متوسوم فروردین ماه روزنامه کیهان مستقیماً نوشت: "با انتشار شناسنامه کار نقل و انتقال کارگران کشور ممنوع شد". و از آن پس هم هر کس و در هر جا راجع به شناسنامه کار اظهار نظر کرده، تکیه خود را درست روی همین جنبه آن گذاشته است. بطوریکه با قاطعیت میتوان گفت دولت و کارفرمایان با اجرای طرح شناسنامه کار تنها و تنها یک هدف معین ضد کارگری داشته اند و از آن دست و پایی "شناسنامه" هیچ چیز مثبتی برای کارگران پیش بینی نشده است.

در حالیکه دفترچه کار با شناسنامه کار باید بنحوی معمول شود که منافع دارندگانش را بطور همه جانبه حفظ کند.

برای اینکه تضاد میان این نوع بکارگرفتن شناسنامه کار با منافع واقعی کارگران آشکارتر شود مسئله را با ذکر جزئیات بیشتری مورد بررسی قرار خواهیم داد.

شناسنامه کار بصورت کنونی چه هدفی را دنبال میکند؟

از یکسال پیش مسئله ای بنام "کارگروپائی" در زبان کارفرمایان، گردانندگان رژیم و مطبوعات گوش بقرمان آنها شده بود. طی این مدت کوششهای گوناگونی برای جلوگیری از نقل و انتقال کارگران از موسسه ای به موسسه دیگر و منجمد کردن سطح دستمزد ها انجام گرفت. اینک حاصل "تجربیات" ضد کارگری یکسال گذشته را بصورت طرح شناسنامه کار در آورده اند و تصویب میکنند که بخواهند توانست با اینگونه تحمیلات به هدفهای ضد کارگری خود دست یابند.

هنوز در ۲۵ مهرماه سال گذشته وزیر کار ضمن گزارش به "کمیسیون شاهنشاهی" گفت: "در مورد جابجائی کارگران با اجرای طرح شناسنامه کارگری امید است به نسبت قابل ملاحظه ای جابجائی تقلیل یابد". روزنامه کیهان در ۲۸ و ۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۸ طرح شناسنامه کار را بترتیب زیر توضیح داد: "در آینده کلیه کارگران باید هنگام استخدام در واحد های صنعتی، شناسنامه کار

خود را ارائه دهند. در صورتیکه کارگزاران دلیل موجه کار قبلی خود را ترک گفته باشد، در واحد صنعتی جدید استخدام میشود. " و افزود: " صد و هفتاد و هشتاد و نهمین شناسنامه توافقی که بین مدیران واحد های صنعتی و وزارت کار صورت گرفته است مانع از آن خواهد شد که کارگران ماهربا پرداخت مزد و مزایای بیشتر در واحد صنعتی دیگری مشغول کار شوند."

بروشنی دید می شود که مدیران صنایع و وزارت کار با یکدیگر علیه کارگران " توافقی " کرده اند که نام واقعیش توطئه است. بخصوص که در مورد موجه یا ناموجه محسوب شدن علل ترک کار، تمام اختیارات دست کارفرماست و او است که نظر قاطع دارد.

در آبانماه سال ۵۶ سندیکای صاحبان صنایع ریخته گری اعلام کرد که " هیچیک از کارخانه های عضو سندیکای حق ندارند کارگران اخراجی یا کارگرانی را که به طرق مختلف از کارخانه هاترک کسار میکنند استخدام کنند ". در دیماه سال گذشته رئیس " اتاق اصناف پايتخت " توضیحات آشکار تری در مورد جبهات ضد کارگری طرح شناسنامه کار برای واحد های صنعتی داد. او گفت: " این اقدام بدان جهت صورت میگیرد که در ادامه فعالیت کارگران در واحد های صنعتی ضوابط مشخص و معینی بوجود آید و هر کارگر قادر نباشد هر زمان که دلش خواست محلی را که در آن کار میکند ترک کند و برای استفاده بیشتر به کارگاه دیگری برود."

رئیس اتاق اصناف که البته خود یکی از بزرگترین سرمایه داران ایرانست و با ساواک و دیار هم ارتباط بسیار نزدیکی دارد توضیحات خود را اینگونه تکمیل کرد: " در نتیجه اجرای این طرح در مرحله اول سطح دستمزد کارگران بی جهت و بی حساب بالا نمیروید و در مرحله بعد ( کارگر ) به اعتبار شناسنامه ای که در اختیار دارد در واحد های صنعتی کارگری استخدام میشود. در این شناسنامه علت اخراج کارگر، نظریه صاحب کار و از همه مهمتر رضایت صاحب کار از نظر سلوک کارزنوشته میشود که نمایانگر وضع کار و روحیه کارگر خواهد بود."

این اعترافات رئیس اتاق اصناف پایتخت دیگر جای تردیدی باقی نمیگذارد که اولاً صحبت بر سر و بسته کردن اجباری همه کارگران اعم از صنعتی و صنعتی به محل های معین کار و ثانیا نازل نگاه داشتن غارتگرانه سطح دستمزد هایشان است بطوریکه هیچ مفری برای فروشندگان نیروی کار باقی نماند.

در این میان روزنامه اطلاعات در شماره ( ۲ ) دیماه سال گذشته بصورت زیر اقدامات ضد کارگری دولت را توجیه کرد: " اینکه يك موسسه صنعتی یا صنعتی زحمت بکشد و با صرف پول و با صرف وقت و است کارگری را تربیت کند، روزگار را با بیاموزد و بعد ناگهان موسسه دیگری او را با وند دستمزد و حقوق بیشتر و سوسه کند و از دستش برپاید شرط انصاف نیست و اعتماد و تفاهم را بین کارگر و کارفرما متزلزل میکند."

از این توجیه اطلاعات ضمناً معلوم میشود که در اصل دعاویین خود کارفرمایان بوده که بخاطر سود بیشتر چوب لای چرخ یکدیگر میگذاشتند ولی سپس کاسه کوزه هارا بر سر کارگران شکسته اند و با یکدیگر عهد " جنتملنی " بسته اند که نگذارند سطح دستمزد ها بالا برود و اگر کارگری در صد دستمزدی کار بهتر و مناسب تر برآمد و یا کارگر آگاهی برای مبارزه برای حقوق برادران خود اخراج شد و بگسر هیچکس او را بکار نیندیرد. آنوقت شاه دیکتاتور ایران با وجود اینکه اقدامات خشونت آمیز ضد کارگری، باز هم مدعی است که نیتها " دموکراسی سیاسی " بلکه " دموکراسی اقتصادی " راهم در فضای باز ستاخیزی " تامین کرد و کارگران را از چنان مواهیبی برخوردار ساخته که دیگر روز به مشکل کارگری ندارد. ظاهراً این همه اعتصابات کارگری در چند سال اخیر هنوز نظر شاه را جلب نکرده است.

از طرف دیگر معلوم میشود که یکی از مظاهر دموکراسی اقتصادی مطلق کردن اختیارات کارفرمایان در مورد سرنوشت کارگران، برد کردن کارگران، تحمیل دستمزد های بخور و نمیر مصنوعی و حمل مسافله کارگری بزرور شلاق شکنجه گران ساواک است.

د فترجه کارشناسنامه کارچه نقشی باید داشته باشد ؟

خواست ایجاد نظم و ضابطه در مناسبات میان فروشندگان نیروی کار و کارفرمایان بصورت معمول کردن د فترجه کارشناسنامه کار از دهها سال پیش مورد نظر زحمتکشان ایران بوده است. سالهای سال است که در همین مابین ایران قول و قرار شفاهی میان خریدار و فروشنده نیروی کار بطوریکه تعهد دستویا کیرویزه ای برای کارفرما ایجاد نشود شکل مسلط انصاف قرار داد کار است. و با سوء استفاده از همین وضع است که کارفرمایان انواع حيله هارا بکار میگیرند تا بتوانند حقوق قانونی کارگران خود را پایمال کنند. مثلاً میتوان به استخدام سه ماهه بسمه ماه کارگر و اخراج مجازی او در پایان هر دوره اشاره کرد که بمنظور نقض حقوق کارگران نظریه اجتماعی انجا میگیرد. حتی خود دولت هم برای فرار از مسئولیت، کارگران و کارمندان خود را بصورت پیمانی و روزمزد، سالهای سال بطور موقت بکار و امیذارد تا بتواند مزایای کمتری بآنان بدهد.

ده سال پیش، هنگام تشکیل باصلاح سازمان کارگران ایران و بسته حزب فرمایشی آنروزی " ایران نوین " با زهم صحبت از شناسنامه کارگری میان آمد و سپس در کنفرانس های سالانه کار نیز اینجا و آنجا این موضوع مطرح شد. اما آنچه که اکنون وزارت کار بکسک صاحبان صنایع بزرگ و " کمیسیون شاهنشاهی " تهیه کرده است ربطی بان خواست دایمی کارگران ندارد. این د فترجه با اعتراف تهیه کنندگان برای " تنظیم " تغییر شغل کارگران تهیه شده و کارفرما را که از قبیل استثمار و غارت زحمتکشان هر روز خیر پول ترمیم شود قاضی کل در مورد رفتار کارگر کرده اند بطوریکه رضایت غرض آلود او برای کارگر سرنوشت ساز باشد. در حالیکه کارفرما تنها یک خریدار نیروی کار است، آنهم خریداری که فکرو ز کوشش بردن سود بیشتر و پرداخت دستمزد کم تر است و بنا بر این در بهترین حالت یک طرف دعوا است و نمیتواند قاضی بیطرف بحساب آید.

کارگران و زحمتکشان میخواهند د فترجه کار یک سند رسمی باشد که در آن تمام مشاغل يك کارگر ( یا کارمند ) ، طول مدت کار در هر موسسه معین و میزان حقوق و مزد او برای مشاغلی که داشته منعکس شود. بطوریکه در هر لحظه بتوان دید يك کارگر یا کارمند از چه مراحل ترفیعی گذشته، چند سال و چند ماه و چند روز رکا اموسسات سابقه خدمت دارد و برای هر طبقه شغلی چه حقوقی دریافت کرد مومیند.

د فترجه یا شناسنامه کار یک سند دایمی است که کارگر یا کارمند را باید مسادام العمر همراهی کند.

هنگام صد و د فترجه کار میزان تحصیلات عمومی و حرفه ای دارند مان باید ثبت شود و سپس تمام آموزشهای حرفه ای و دوره های تخصصی در صفحات ویژه در آن منعکس گردد.

کارگر یا کارمند در هر موسسه ای که استخدام میشود باید شغل او، میزان حقوق ثابت، تاریخ آغاز خدمت و تاریخ قطع خدمت با مضای رئیس موسسه برسد.

هر بار که کارگر یا کارمند ترفیع بگیرد، از شغل و میزان حقوق او باید ثبت شود. بهنگام ترک کار نباید تعداد سالها، ماهها و روزهای خدمت با مبرموسسه و مضای رئیس آن زیر صفحه ثبت گردد. بدین ترتیب، موقع فرارسیدن دوران بازنشستگی هر کارگری برسرعت میتواند حساب کند که

مجموعاً چند سال سابقه خدمت دارد و حقوق بازنشستگی او چند ریال باشد. همچنین تمام دوران های بیکاری کارگر و کمکهائی که موافق قانون بیمه بیکاری برای آن دریافت کرده باید در دفتر چه کار ثبت شود.

کارگران و زحمتکشان ایران خواهان دفترچه یا شناسنامه کاربترتیمی که برشمریم هستند تا مانعی جدی بر سر راه قانون شکنی ها و بیست های وزارت کار یا کارفرمایان علیه آنان بوجود آید. اما آنچه که اکنون دولت برایشان سرهچندی کرده تنها وسیله ایست در دست کارفرمایان برای اینکه حقوق قانونیشان را خود سرانه زیر پا گذارند و آنان را بصورت بردگان مورد بهره کشی قرار دهند.

چرا کارگر بد نبال دستمزدها بیشتر و شرایط بهتر کار می رود ؟

تهیه کنندگان شناسنامه کار، جستجوی دستمزدها بیشتر و شرایط کار بهتر را دلیل ناموجه و نامعقول بحساب آورده اند و تهدید کرده اند اگر کارگری بآن دلائل تقاضای قطع قرارداد کار را بکند او و خانواده اش را به گرسنگی محکوم خواهند کرد. استدلال کارفرمایان چه از نظر قوانین کار در ایران و چه از نظر آن "اصولی" که گردانندگان رژیم سنگس را به سینه میزنند باطل است. در جامعه ای که اصول سرمایه داری در آن حاکم است، نیروی کار هم کالا است مانند کالاهاست که بهای آن در بازار تعیین میشود. یک سرمایه دار که تنها با خطاطی سود سرمایه گذاری میکند هیچگاه حاضر نیست بکارگران خود دستمزدی بدهد که از سطح متوسط بهای نیروی کار در جامعه بیشتر باشد. بنابراین اگر حاضریه "کارگر بهائی" میشود و دستمزدها بیشتری را پیشنهاد مینماید تنها این نکته را ثابت میکند که کارفرمای قبلی دستمزدی بمراتب کمتر از سطح متوسط دستمزدها بکارگران خود میداد. اگر سرمایه دار حق دارد کالای تحت اختیار خود را به بهای مناسب بفروشد و بآن خریداری عرضه کند که بهای بیشتری پیشنهاد مینماید چرا که کارگر نیروی کارش تنها کالا و یگانه سرچشمه گذران زندگی او و خانواده اش است، حق چنین کاری را ندارد ؟

در شرایط کنونی که حداقل "قانونی" دستمزدها در ایران حدود ۲۱ تومان است، هر کارگر ایرانی میدانند که این دستمزدها در برابر هزینه زندگی بکلی ناکافی است و هیچ خواستی عادلانه تر از خواست افزایش دستمزدها وجود ندارد. اما سرمایه داران بزرگ ایران که خانواده پهلوی از عمدترینشان است میخواهند بهتر ترتیب که شده اجازه ندهند دستمزدها را از این حداقل زیاد فاصله بگیرد. اگر در یک کارخانه یا کارگاه برای افزایش دستمزدها مبارزه درگیر شود چماق ساواک و پلیس و ژاندارمری و بالاخره ارتش را بچرخش در می آورند و اگر کارگری بخواهد بطور ساده و برپایه "دموکراسی اقتصادی شاه" از کارش استعفا کند با چماق شناسنامه کار بچانش می افتند.

تردید نیست که کارگران و زحمتکشان ایران با مبارزات و مقاومت های شمر بخش خود اقدامات ضد کارگری رژیم و کارفرمایان را عقیم میکنند و از حقوق خود و از آنجمله از مسئله مشخص تنظیم دستمزدها و کارگری موافق منافع واقعی خویش دفاع خواهند کرد.

## دیداری از «الجماهیریه» (۱)

(کشور جماهیریه عربی خلقی و سوسیالیستی لیبی)

سفرنگارنده این سطور سرزمین لیبی برای شرکت در کنفرانس جهانی صلح فرصتی نیز بود برای دیدار از سرزمینی که از عمر استقلال واقعی آن هنوز نه سال نمیگذرد - نه سالی که در زندگی جوامع و ملتها در حکم هیچ است.

در این مدت از لحاظ تاریخی کوتاه چه تحولاتی در این سرزمین رخ داده است؟ لیبی در آستان انقلاب درجه شرایط ناگواری بسر میبرد است، انقلاب اول سپتامبر ۱۹۶۹ بین مردم محروم و مستعبدیده چه مواهبی اعطا کرده است؟ برای درک اهمیت این تحولات، سوابق طولانی، پرحادثه و رنجبار آنرا در چند سطر خلاصه میکنیم.

سرزمین لیبی در سال ۹۰۰ پیش از میلاد به قبضه اقدار فنیقی ها درآمد. در سده های بعد یونان بر قسمتی از سواحل شرقی آن دست یافت. از نیمه قرن دوم پیش از میلاد سروکله رومیان پیدا شد که با زور طول مدت چندین قرن سیطره خود را بر این سرزمین نگه داشتند. آنگاه نهمه سلطه اعراب در صدر اسلام فرا رسید و در سال ۶۴۲ میلادی سراسر این کشور زیر سیطره آنها قرار گرفت. از نیمه دوم قرن شانزدهم نهمه به امپراطوری عثمانی رسید که لیبی را ضمیمه خود ساخت و این سلطه با نشیب و فراز فراوان همچنان بر جای بود. در اوایل دهه دوم قرن حاضر نهمه ترک تازی با ایتالیا رسید که با اعلام جنگ به امپراطوری عثمانی شهرهای عمد لیبی را بلس، بنغازی، میسورته، درنه و برخی نقاط دیگر را بتصرف در آورد. ترکها که در شبه جزیره ای بالکان دست و پایشان بند بود ناگزیر شدند طبق قراردادی سلطه غاصبین جدید را بجای خود در لیبی بپذیرند.

پس از انقلاب کبیرا کثرت بود رهم شکستن یکی از عمدترین حلقه های امپریالیسم و ارتجاع، مبارزه خلق لیبی بموازات دیگر کشورهای مستعمره و اسیر برای تحصیل آزادی و استقلال شدت یافت. در سال ۱۹۱۹ نخستین سازمان حزبی بنام "حزب اصلاحات ملی" بوجود آمد. با استقرار نظام فاشیستی، ایتالیا باشد توحشیانه ای بمقابله با هرگونه نهضت استقلال طلبانه برآمد ولی سلطه کامل آن بر لیبی تنها در سالهای اول دهه سی ام توانست برقرار گردد.

در آن زمان هنوز اقتصاد مسلط در لیبی آمیزه ای بود از دامداری و کشاورزی مبتنی بر روابط

۱ - "الجماهیریه" عنوانی است که از او ان سال ۱۹۷۷ بنا بر پیشنهاد قذافی بر کشور لیبی اطلاق میشود که مفهوم آن که پیش حکومت همه خلقی است و از تئوری سوم قذافی که در "کتاب سبز" آمده است و مبتنی بر "دموکراسی مستقیم" است و منتجیم آن در یک حزب، با طبقه و مجالس نمایندگان آنها ریشه میگیرد. وجه کامل عنوان مزبور چنین است: الجماهیریه العربیه اللیبیه الشعبیه الاشتراکیه.



فئودال - پد رشاھی . بابرقراری سلطه ایتالیا ، این سرزمین مبدل بزایدی زراعتی این قدرت استعمارگر شد . سیصد هزارهکتار از حاصلخیزترین زمینهای ساحلی بتصرف ایتالیا فیهاد آمد . بسیاری از اراضی متعلق به امیران وفئودالهاغصب وتصرف شد . شرکتهای کشاورزی ایتالیا امتیازات وسیعی بد ستاوردند .

در جریان جنگ دوم جهانی این سرزمین در معرض تاختوتازمهاجمین تازه قرار گرفت . در ژانویه ۱۹۴۳ نیروهای بریتانیا با کمک موثر جنگجویان بومی که از مظالم فاشیسم بسته آمد بودند توانستند قوای ایتالیا را از لیبی برانند . ولی سپس معلوم شد مهمانان تازه جانشینان نوع دیگری از استعمارگران هستند . طولی نکشید که سروکله قوای فرانسه پیدا شد و خود را در ایالت مرکزی فزان مستقر ساخت .

مقاومت مردم علیه اشغالگران نوپا فزونی گرفت . " کمیته نجات لیبی " که در شهر قاهره مستقر بود مسئله استقلال لیبی را مطرح ساخت و طی یادداشتی بوزرای خارجه شوروی ، فرانسه امریکا وبریتانیا خواستار استقلال کشور خود شد . این موضوع از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۴۸ بین وزرای خارجه چهارگانه مطرح بود ولی قدرتهای استعماری که تخلیه لیبی را مخالف نقشه های خود میدانند در این زمینه با سرسختی تمام مقاومت میکردند . سرانجام در اثر تاکیدات مکرر اتحاد شوروی موضوع بسازمان ملل ارجاع شد .

این موضوع سبب گسترش بیشتر نهضت استقلال طلبانه خلق لیبی شد . توسعه این جنبش و دفاع قاطع شوروی از خواستههای عادلانه این مردم سرانجام سازمان ملل را وادار کرد که طی قطعنامه ای استقلال آن کشور را رسماً اعلام بدارد . با وجود این قدرتهای امپریالیستی بعنوان این گوناگون مانع عملی شدن این تصمیم بودند . ناآنگاه که در او خرسال مزبور دولت شوروی طی یادداشت شدیدا لحنی خطاب به چهارمین اجلاس سازمان ملل خواستار اجرای این تصمیم و خروج نیروهای بیگانه از لیبی گردید . سرانجام در سال ۱۹۵۲ مجلس موسسانی مرکب از شخصت نماینده تشکیل شد وقانون اساسی کشور را بتصویب رسانید .

اما آنزمان هنوز تعادل نیروها بسود اردوگاه امپریالیستی بود . سازمان ملل هنوز برای امپریالیست هادرحکم یک ماشین رای گیری بود که نقشه های جهان خوارانه ی خود را بتوسط آن و بنام آن بموقع اجرا میگذاشتند . نفوذ وسلطه آنها در کشورهای مستعمره ونیمه مستعمره در هم نشکسته بود . نمایندگانی که برای تصویب قانون اساسی لیبی برگزیده شدند از بین دستیاران استعمارگران یکچین شده بودند . آنها لیبی را یک کشور سلطنتی موروثی اعلام کردند و ملک ادیس را که از " دوستان " نزدیک بریتانیا بود بسلطنت برگزیدند . بدینسان دولتی که در آن سرزمین بوجود آمد از استقلالی بهره مند بود که تنها جنبه ی صوری داشت و وجود یک رژیم سلطنتی بکنج ادز مردم ، یک پادشاه دستنشانده و تسلیم تعاملات امپریالیستها ، بایک پرچم بیروح وبدون محتوی خلاصه میشد . بادستاری اینچنین دولتی بود که امپریالیستها و قبل از همه امریکا وانگلیس توانستند بدون هرگونه برخورد مستقیمی سلطه ی خود را بر بشتون اقتصادی ، اجتماعی وسیاسی لیبی مستقرکنند و پیگاه های نظامی خود را بموجب قرارداد های تحمیلی برپانگه دارند .

از این روی ، نه آن تغییر و تحول صوری واستقلال ظاهری ونه حتی کشف واستخراج مناسب نفت وافزایش درآمد آن برای اینومردم بیابانگرد وچادرنشین که اکثریت عظیم خلق لیبی راتشکیل میدادند ، هیچ چیز بارمغان نیآورد . عنوان پرطمطراق " کشور مستقل پادشاهی " برای آنها هیچ مفهوم خارجی نیافت . در سرنوشت پردرد ورنج آنها تغییری داده نشد . سهم آنها از زندگی

همچنان فقیر بود وگرسنگی ودردی ، درماندگی در برابر سوزش سرمای شبهای زمستان ، و شدت گرمای روزهای تابستان .

برخی اصلاحات سطحی ونیم بند که در دوران پادشاهی ادیس بنحونا گزیری انجام شد

برای برخی شرکتهای شهرنشین مزایایی در برداشت ، اما صحرانشینان را از آنها تعصیب نبود .

کشف واستخراج نفت نمتنها باری از دشواری بود مردم برداشت ، بلکه از یک جهت سرباری

شده بود بفروری بارگران آنها . با از یاد درآمد نفت از کسو زمینی بسیار مساعدی بوجود آمد بود

برای توسعه دامنه رشوه خواری ، دزدی ، زد و بند های سیاسی بسود تاراجگران خارجی و

شرکای داخلی آنها . از سوی دیگر برای اینکه این وضع ادامه یابد و برجای بماند میبایست

دولت نوبنیاد بجای اینکه مظهدرا استقلال وحاکمیت خلق باشد مبدل بکالت فشا روختناق شود و هرگونه

آثار مقاومت از مردم رابا وحشیگری هرچمتا مترد رهم شکند . با اینجهت نفت بار ست ودلبازی تمام

بتاراج داد میشد و عمدی سود آنرا خدایان نفت بحیب میزدند . از آنچه برای دولت پادشاهی

باقی میماند قسمتی بین دربار و درباریان تقسیم میشد و بساط شکوه وجلال آنها را رونق می بخشید ،

وسهم عمده ای از آنچه که باقی میماند بمصرف خرید اسلحه و تقویت نیروی نظامی میرسید . بدینسان

در حالیکه هیچ پرتو امید ی کلبه ی تنگستان وچاد ر صحرانشینان را روشن نمیساخت سیل طغای

سياه بوسی مخازن خدایان نفت سرازیر بود . نیروی مسلحی که از محل درآمد نفت سازمان یافته

و تقویت میشد ، میبایست وظیفه ی نامیوم ونفرت انگیز نگهبانی منافع دشمنان خارجی و داخلی

خلق را ایفا کند و مشابهی آلت سرکوب هرگونه مقاومتی مورد استفاده ی این دشمنان قرار گیرد .

اتحاد افسران آزاد و قیام پیروزمند

جهان وشرايط عمومی سیاسی آن بسرعت تغییر می یافت . جامعه کشورهای سوسیالیستی

بمتابه ی مرکز ثقل ونیروی محرکه ی تحولات انقلابی جهانی نضج میگرفت و پیوسته تر میروند ترمیشد .

تناسب نیروها در عرصه ی بین المللی بسود جامعه کشورهای سوسیالیستی تغییر می یافت و این روند

کارگسترش هرچه بیشتر نهضت های نجات بخش راتسهیل میکرد . اوج نهضت در ایران که مسئله

نفت در آن حلقه اساسی راتشکیل میداد ، ارتجاع رابحقب نشینی وادارکرد وحکومت دکتر مصدق

بروی کارآمد ، فشار افکار عمومی رامطی شدن نفت راهموار ساخت . این رویداد بر تمامی جریانهای

خاورمیانه تاثیر شگرف بخشید . در این منطقه حلقه ای از زنجیراستعمار در هم شکسته بود وواکنش

زنجیری این در هم شکستگی شرايط مناسبی برای پیروزیهای دیگر را این منطقه فراهم می آورد .

انقلاب مصر ، سرنگون شدن دستگا سلطنتی ملک فاروق ، بروی کار آمدن جمال عبدالناصر ، پشتیبانی

بید ریخ جامعه کشورهای سوسیالیستی از آن ، خاصه در دوران تاخت وتاز اتحاد ثلاثی اسرائیل ، بریتانیا و

فرانسه ، پیروزی ناصرد رملی کرد رکانال سوئز ، توسعه ی نهضت در آفریقا ، همه اینها نمیتوانست در توسعه

وترویج افکار آزاد وخواهانوا استقلال طلبانه در محافل مترقی لیبی بی اثر بمانند . در بین این گروهها ومحافل

با پیدازد انشجوانی ناچهره که به پشتیبانی از نظامات عمومی خلق میاد این مبارزروی آوردند . این نظامات

کهکامعیهفاسد ووظالمهبت فرمانروا وگامخاطرا برآزهدردی و همبستگی با مصر برپا میشد در معرض

تعرضات وحشیانه ی پلیس قرار میگرفت . دانشجویان در مواردی همزمان خود را میدیدند کهبا گلوله ی

نگهبانان جوروفساد بخون خویش رظلمتد بمانند . برای مقابله با این وضع رصد چاره جوئی برآمدند وبتدرویج

در گروهوشکلی گرد هم جمع شدند . از جمله ی افراد برجسته ی آنها که خط مشی آیند هگرومرا تعصیب میکرد ، با پید

از معمر قذافی ، فرزندان ک خانواده ی صحرانشین و بیابانگرد ناچهره . این گروه در جریان مبارزات خود و

تجارب حاصله از آن باین نتیجه رسید که بادست خالی نمیتوان بجنگ مسلسل وتانک رفت .

این نظر معمر قذافی مورد تأیید همگان قرار گرفت که قوهی قهریه را فقط باید با قوهی قهریه پاسخش گفت ، و برای اینکه بتوانند قوهی قهریه اعمال کنند خود را با همان سلاح دشمن مسلح سازند . با این نتیجه گیری اعضای گروه موافقت کردند که وارد دانشگاه افسری بشوند . هسته ای اولیه و مرکزی " اتحاد افسران آزاد " که سرانجام کار انقلاب را بسامان فرخنده ی خویش رسانید از این گروه تشکیل میشد .

آنگاه که این گروه خود را در پیچ و خم مقررات نظامی محصور یافت و با انضباط نظامی که اطاعت بیچون و چرا و کورکورانه را شرط سرپازی میدانست سروکار پیدا کرد ، از یکسو دشواریهای پیچیده و از سوی اهمیت فوق العاده و حیاتی کار را بنحوروشن تری درمی یافت . وضع درون ارتش نموداری بود از فساد و انحطاط و سرخوردگی و احساس ناتوانی خوش نیت ترین افسران در برابر مامورین نیرومندی که میگردید و همه چیز را با خود میگردانید . ارتشی که از یک سو آلت قهر و ظلمه و اعمال فشار شکنند علیه خلق بود و از سوی دیگر بنحوتوهین آمیز و حقارت آوری تحت سلطه ی " مستشاران نظامی امریکائی ، حافظین منافع انحصارات بیگانه ، قرار داشت .

در ارتش کم نبود تعداد افسران عالی رتبه که از هست و نیست مردم سهم شایسته میبردند ، بسرنوشت خلق بی اعتنا بودند و مسائل مربوط به ملیت ، غرور میهنی ، شرافت انسانی برایشان مفهومی نداشت . برای آنها وضع موجود کمال مطلوب بود . وجود مستشاران یک قدرت امپریالیستی که در واقع منافع شرافت سرپازی یک افسر لیبی بود آنها را بدر نمی آورد . بلکه آنها در این مستشاران و قدرت پشت سر آنها متحد طبیعی خویش را میدیدند . از این معدود که بگذریم برای انبوه افسران در درجات مختلف آنچنان وضعی بس ناگوار و خفت آور بود . آنها گویانکه به جنبه سیاسی موضوع هم توجهی نداشتند ، اما غرور میهنی و شرافت سرپازی خود را جریحه دار و خویشتر راتوهین شده و حقارت زده می یافتند و راهی به بیرون ازین بستم نمی جستند .

اما برای اتحادیه افسران آزاد موضوع بنحود یگری مطرح بود . وظیفه اساسی ارتش که خود جزئی است از مردم ستمدیده چیست ؟ آنگاه که وظیفه میهنی و انسانی ارتش در نقطه ی مقابل انضباط نظامی قرار گیرد تکلیف از چه قرار است ؟ آیا اساسا هدف از تشکیل یک ارتش مقابله در برابر تنهاجم تاراجگران خارجی است یا سرکوب خلق برای حفظ منافع این تاراجگران و دستیاران داخلی آنها ؟ آیا کدام از این دو وجه والا و مقدس است ، قیام برای حفظ حقوق انسانی توده های اسپر به بهای پشت یازدن بعقوبات خشک و بیجان که خواستار اطاعت کورکورانه است ؟ یا در برابر این مقررات سربه اطاعت نهادن و عمل کردن به مثابه آلت سرکوب خلق ؟

پاسخ کمیته مرکزی اتحاد افسران آزاد برپاست معمر قذافی باین پرسش روشن بود . والا ترین و شریفترین وظیفه قیام است برای آزادی خلق از قید اسارت مادی و معنوی . قذافی بعد ها ضمن یکی از نطقهای خود در توجیه این قیام میگوید :

" ما ناگزیر بودیم از حد و انضباط سرپازی خود پای بیرون نهیم و طبله دولت دست با سلاحه ببریم . زیرا حفظ منافع خلق لیبی و ملت عرب در آن لحظات اقتضا میکرد که ما باین کار نهادت و رزمیم . در سراسر سالهای شصت تا سال ۱۹۶۵ برای مردم لیبی غیر ممکن بود در دستگیر شدن و وقتی حتی کمترین تغییر موقت در مکرانیک بوجود آورد . در نتیجه جز توسط بنیروی سلاحه راهی باقی نماند . باین جهت است که ما سرپا زخانه ها و انضباط خشک حرفه ای سرپازی را پشت سر گذاشتیم تا وظایف والا تری ، یعنی نجات مردم لیبی را بعهده بگیریم . ما سرپا زخانه ها را رها کردیم تا گرهبان خلق لیبی را از جنگ نظام ارتجاعی سلطنتی ، رژیم کمخلاق امپریالیسم امریکائی ، انگلیس و فاشیسم ایتالیا بود ، رهائی بخشیم ."

البته دشواریها کم نبود . این قیام نه تنها ممکن بود با مقاومت برخی واحدهای ارتش و بخصوص گارد شاهی که از نیروهای متعصب و عقب مانده ی عشائری تشکیل میشد مواجه گردد ، بلکه وجود پایگاههای نظامی امریکائی با پنج هزار سرباز و پایگاههای انگلیسی با چند هزار سرباز که در سالهای ۵۶ و ۶۷ نیروهای انقلابی مصر با استفاده از آنها بمباران میشد ، میتوانست دشواریهای زیادی تولید کند . اما اگر ، در نظر بگیریم که شرایط جهانی سال ۱۹۶۹ نسبت به سال ۱۹۵۲ از بیخ و بن بسود نیروهای سوسیالیسم و دموکراسی و آزادی تغییر یافته و امپریالیسم جهانی نقش مسلط و سرنوشت ساز خود را از دست داده بود و دیگر توانائی دخالت مستقیم در جریان اینگونه حوادث را نداشت ، آنگاه روشن میگردد که چرا بهنگام قیام " اتحاد افسران آزاد " برای نجات لیبی ، این قدرت امپریالیستی نتوانستند عواقب هرگونه دخالت ماجراجویانه ی راجان بخرند .

در عین حال شایستگی خود بانیمان قیام را باید در نظر داشت . اتحاد افسران آزاد توانسته بود با دقت و احتیاط و هشیاره ، علیرغم تمام دشواریهای داخلی و مراقت شدید دستگیر ستگاه پلیسی ، سازمان خود را از آسیب هر ضرری ای مضمون نگه دارد و بدون شتابزدگی های زیان آور خود را برای فرود آوردن ضربت آماده کند . چند بار تصمیم بقیام گرفتند و عملت دشواریهای غیر منتظر تصمیم رابتا خیر افکندند . تا روزاول سپتامبر سال ۱۹۶۹ که مصادف بود با روزولایت بهامراسلام دست بگاززدند و دستگاه پوسیده سلطنت را از هم فروپاشیدند . صبح آنروز صدای معمر قذافی رهبر قیام ازاد بود بگوش مردم لیبی میرسید که خطاب ب مردم میگفت :

" نیروهای مسلح شمار رژیم ارتجاعی ، عقب مانده و فاسد را از میان برداشته است . ارتشش دلیرشما باینک ضربت بت هارا در هم شکسته و در یکی از لحظات سرنوشت ساز تاریخ آنها را منهدم کرد . است . از این لحظه لیبی کشوری است آزاد و مستقل . یک جمهوری بنام جمهوری عرب لیبی . دیگر مظلوم و فریب خورده و دستمکش وجود ندارد . همچنین نفلام ونه ارباب . بلکه برادرانی آزاد در سر زمینی که خواست خدا برچم برادری و برابری را برخواهد افراشت . . . .

ای فرزندان بدوی ، فرزندان صحرا ، فرزندان شهرهای کهن ، فرزندان روستاها ، ساعت کار فرارسیده است : بگذارید به پیش بروید . . . . "

قیام به پیروزی رسید . " دولت نفوذ الیها و تاراجگران ، دولت حافظ منافع امپریالیست ها " ساقط گردید . مقاومتها نسبتا ناچیز بود و خیلی زود در هم شکست . نیروهای خارجی بخود جرات مداخله ندادند . انبوه مردم تشنه ی آزادی و استقلال با هلبله و شاد باش از قیام کنندگان به مثابه ی نجات دهندگان خود استقبال کردند . نیروی انقلاب با عنوان " دولت جمهوری عربی لیبی " زمام کار را بدست گرفت .

هنوز هفت ماه از آغاز قیام نگذشته بود که بریتانیای کبیر ناگزیر شد نیروهای خود را از لیبی فرا خواند و پایگاههای نظامی خود را برچیند . دو ماه ونیم پس از آن نوبه با آمریکا رسید و با برچیده شدن پایگاه نظامی آن استقلال سیاسی کشور تحقق یافت . با بیرون راندن غاصبان ایتالیایی زمینهای حاصلخیز و وسیعی بحالای ساختمانها و موسسات بازرگانی بحالکت دولت انقلابی درآمد .

بزرگترین قدمی که از طرف دولت برای تکمیل استقلال همه جانبه برداشته شد ملی کردن صنایع نفت بود . با این اقدام درآمد نفت بجای اینکه بطور عمده عاید تاراجگران خارجی گردد بدخترانه ی دولت راه یافت . دولتی که از شخصیات برجسته آن صداقت انقلابی و وفاداری نسبت بخلق و هلاقه به اعتلای رفاه عمومی بود . از برکت درآمد نفت رهبران انقلاب نتوانستند قدمهای موثری در این راه بردارند و جنگ سه بیماری زمین اجتماعی یعنی بیسوادی ( که نزد یک به نود و پنج درصد مردم

د چاران بودند ، فقدان وسائل بهداشت عمومی و فقدان مسکن و ماوای شایسته مقام انسانی  
بروند و از این عرصه پیروزید رایند .

طبق تصمیم شورای انقلاب تحصیل عمومی برای تمام افراد اعم از زن و مرد در تمام مراحل  
تحصیلی و تا عالیترین مدارج مجانی اعلام شده است و تحصیلات ابتدائی برای تمام کودکان اجباری  
است . علیه میسواد ی در بین افراد بالا تر از سنین تحصیلی قد مهای موثری برداشته شده و طبق  
برنامه ی تدوین شده تا پایان سال هشتاد میبایست تمام افراد تا سن چهل سالگی دارای سواد  
شوند . ولی برای آنها که بالا تر از چهل سال دارند ، اجبار در میان نیست . تمام وسائل برای آنها  
فراهم است تا هر کس بخواهد بتواند به تحصیل بپردازد .

در زمینه ی بهداشت نیز همین قدم برداشته شد و مورد او برای هر فرد لیبی کاملاً تامین و  
مطلقاً مجانی است .

بمنظور نجات انبوه چادر نشینان و کپرنشینان و خانواده هائی که در پناه دیواری و سقفی از حلی  
روزگار پر رنج و عذابی را بنام زندگی میگذرانیدند ، تدابیر سود بخش وسیعی بعمل آمده ، ساختن  
های مدرن با وسائل لازم بطور مجانی در اختیار آنها قرار گرفته است . قسمت اعظم مردم بیخانمان  
اکنون صاحب خانه و مسکن شده اند و برنامه دولت آنست که تا پایان سال ۱۹۸۰ آخرین بقایای  
هرگونه چادر نشینی و کپرنشینی را در سران سرکشور از بین ببرد .

بدیهی است در تمامی این امور دشواریهای زیاد وجود دارد که عمدتاً آنها فقدان يك  
کارگزار آموخته است . اما رهبران با اهتمام و علاقه ی صادقانه تمام تدابیر ممکن و لازم را برای رفع این  
نقصه اتخاذ کرده اند . هم اکنون تعداد زیادی مهندس ، پزشک ، کارشناس ، معماران و کشورهای  
سوسیالیستی با شرایطی همسنگ کارشناسان بومی در این کشور فعالیتهای میکنند .

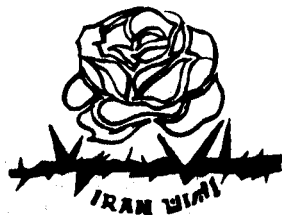
اقدام برجسته ی دیگر دولت انقلابی اعلام تساوی کامل بین زن و مرد در همه ی زمینه های  
اجتماعی است . زنان لیبی در درون کارگاهها اشتغال دارند ، در برابر کارمندی با مردان ، مزد  
مساوی دریافت میکنند . رهبری انقلاب بر آنست که زنان باید در تمام رشته های کار و صنعت و خدمات  
اجتماعی در حدی که متناسب با ساختمان جسمانی آنها است فعالانه شرکت کنند . بدیهی است  
در این زمینه نیز دشواریها کم نیست . رسوم و عاداتی که ارزشیهای قریبای گذشته میباشد ، سنتهایی که  
بخصوص نسل غیر جوان را تحت سلطه خود دارند ، اعتقاداتی که نسل بنسلی را سرخ تر شده و برافکار  
نسل غیر جوان کنونی مسلط است ، بقیه تمام تدابیر مانع اجرای تام و تمام قوانین و مقررات و تصمیماتی  
خواهد بود که برای تساوی حقوق زنان و مردان در محیطی خانواده و اجتماع وضع و اتخاذ میشود .  
اما حسن کار در آنست که رهبری انقلاب با اتکا به نسل جوانی که پشتیبان افکار مترقی و انقلابی است  
بطور جدی و البته بدون اینکه عکس العمل نامتناسبی ایجاد کند با تمام وسائل علیه این میراث ریشه  
دار مبارزه میکند ، چنانکه هم اکنون پیشرفتهای چشمگیری در این زمینه نصیب زنان لیبی شده و جامعه  
لیبی دیگر جامعه ی انحصاری مردان نیست .

از عوانی که اینک رهبران لیبی برای کشور خود اختیار کرده اند روشن میگردد که آنها پایه ی  
تکامل کشور را بر اساس سوسیالیسم قرار داده اند . اما آنها بر آنند که سوسیالیسم آنها آنچنانسان  
نهی از سوسیالیسم است که میبایست در چهارچوب مقتضیات خاص لیبی که کشوری است مردمی و اسلامی  
را معین خود را ببیند . یعنی این اندیشه پایه ی طبقاتی سوسیالیسم را رد میکند و آنرا  
بر روی پایه عربیت و اسلام قرار میدهد و از این روی بین این سوسیالیسم و سوسیالیسمی که جمال  
عبد الناصر خواه ستاران بود قرابت بسیار نزدیک وجود دارد ، کما اینکه رهبران لیبی ناصر را بواقع مقتدای  
خود میدانند و برای او احترامی درخور یک استاد و پیشرو قائلند و عکس ناصر و قذافی همجدارکنسار هم

قرار دارد . اما در همین حال " ناصریسم " را خالی از عیب و نقص نمی شمارند و بر آنند که مسئله ی موکراسی  
در زمان ناصر حل و فصل نشد . تئوری سوم قذافی که سوسیالیسم ماورا طبقاتی را عرضه میسازد  
برای رفع این نقیصه کما کیت و موکراسی همه خلقی را در ماورا تاثیر طبقاتی مطرح میسازد و در نتیجه  
هرگونه حزب را بر هم زندی و موکراسی میداند .

در لیبی بالا ترین مقام کنگره عمومی همه خلقی است که از نمایندگان کنگره های خلقی تشکیل  
میشود و عالیترین مقامات رهبری خلقی را انتخاب میکند . در پایان سال ۱۹۷۶ قذافی طرحی  
به کنگره عمومی همه خلقی تقدیم داشت که بموجب آن میبایست شورای فرماندهی انقلاب منحل  
گردد و اختیارات خود را به کنگره بدهد . پس از بحث های طولانی که حاصل آن تاکید در باقی  
ماندن قذافی در رهبری انقلاب بود ، سرانجام در جلسه ی فوق العاده ی ۲۸ فوریه ۱۹۷۷  
کنگروهی همه خلقی اختیارات شورا به کنگره تفویض گردید و کنگره دبیرخانه ای با عضویت قذافی  
و چهارتن از رهبران دیگر انتخاب کرد و خود قذافی را بعنوان دبیرکل تعیین نمود که حد و صلاحیت  
و اختیارات او نسبت به بیرون عبارتست از ریاست جلسات کنگره ، امضای قوانینی که از تصویب کنگره  
میگذرد و قبول اعتبارنامه های نمایندگان سیاسی .

خوانندگان ما اینک تا حدودی با وسعت پیروزی های انقلاب لیبی که مدیون درآمد سرشار  
نفت و تلاش رهبران انقلاب در خدمت مردم و ازین بردن آثار عقب ماندگی قریبای گذشته است  
مختصراً آشنا شده اند . در این زمینه البته میتوان مطالب دیگری را مطرح کرد که برای احتراز از طول  
کلام بفرصت دیگری گذاریم .



در تدوین این مقاله از کتابهای زیر استفاده شده است :

- ۱ - لیبی بدانسان که من آنرا می بینم : فردریک موسکات
- ۲ - کتاب سبز : اثر تئوری که معمر قذافی
- ۳ - لیبی دوران جماهیریه را آغاز میکند : م. ل. شحات
- ۴ - رئیس جمهوری من : پسر من : فردریک موسکات
- ۵ - نطق قذافی بمناسبت شصت و چهارمین سالگرد جنگ قریبیه
- ۶ - استراتژی رشد : عهد السلام جلود
- ۷ - تاریخ نوین افریقا - از انتشارات آکادمی علوم شوروی

از کودک " در شهروین برراس هیئت نمایندگان ایران شرکت جست . در بازگشت به وطن ، در شهرسکونتگاه خود قم مورد استقبال پرشور اهالی قرار گرفت . برقی در نطق خویش در برابر استقبال کنندگان ( خرداد ۱۳۳۱ ) گفت : " خرسندم که در راه سعادت زندگی و رفاه و آسایش شما مردم ، هرسختی و همرسختی را توانستم تحمل کنم . . . تمام بدگویی ها و هرزه درآشپهای نسا دانان را تحمل کردم . مطمئن باشید که راه مایه فیروزی من پیوند د . بعدل سوگند که صلح پیروز است ! " .

این درست در شرایطی بود که ارتجاع و در پشت سر آن در بارجنایتکار پهلوی و برراس آن امر بهالمسئلتاراجر خود را برای هجوم خونینی علیه جنبش عظیم رهائی بخش مردم ایران آماده میکردند . در تیرماه ۱۳۳۱ اراذل و اوباش بمتحرک ارتجاع به خانقاه آیت الله ریختند و آنرا سوختند و تار و پود کردند . " کمیسیون امنیت قم " آیت الله را بازداشت کرد و او را نخست به شیراز و سپس به یزد تبعید نمود . در بهمن ماه ۱۳۳۱ نماینده قم به نطق شدید اللحنی علیه برقی در مجلس دست زد . برقی در اسفند ۱۳۳۱ در تبعیدگاه خود در یزد چنین گفت : " من در دست راهی که پیش گرفته ام و همچنان آنرا دنبال میکنم ، هیچگونه تردیدی ندارم . من از این تبعیدگاه پیوند ناگسستنی خود را با هواداران صلح ایران و جهان اعلام میکنم " .

از آن تاریخ سالهای دراز و پیر رنجی گذشته است و امروز صلح جهان بیش از همیشه میتواند به دستاورد های خود تکیه کند ، مردم ایران هرگز چهره خادمان صدیق راه صلح و آزادی را از خاطرنی زد اینند و امروز نیز مانند دیروز زبانه آیت الله برقی میگویند :

" بعدل سوگند که صلح پیروز است ! "



از رفقا و دوستان زیر بناسبت کمک مالی صمیمانه سپاسگزاریم :

- دوست گرامی ر. آذر ، مبلغ ۶۰۰۰ ( شش هزار ) فرانک فرانسه
- دوست گرامی پختیاری ، مبلغ ۱۲۰۰ مارک آلمان فدرال .
- دوست گرامی غزال ، مبلغ ۱۲۰۰ مارک آلمان فدرال .
- دوست گرامی صادق ، مبلغ ۲۰۰ مارک آلمان فدرال .
- دوست گرامی ۱۱۸ ، مبلغ ۱۰۰ مارک آلمان فدرال .

ایجاد جبهه ضد دیکتاتوری شرط اساسی  
بر انداختن رژیم استبدادی شاه است



بعدل سوگند که صلح پیروز است

( پادی از آیت الله سید علی اکبر برقی )

در سالهای اوج جنبش رهائی بخش ملی در کشور ما ( ۱۳۲۹-۱۳۳۲ ) حجت الاسلام سید علی اکبر برقی یکی از روحانیون بناچار فاضل حوزه علمیه قم و پیشنما ز مسجد معتبر امام حسن واقع در خیابان دارالشفای این شهر ، کمی که مردم قم گزاردن نماز عید صفر را در پشت سروصفت واجب - الرهایه خود میسر نمود ، بسوی " جمعیت ایرانی هواداران صلح " روی آورد . و مفهومیت مدبره این جمعیت شد . روزنامه " مصلحت " ارگان این جمعیت در شماره پنجشنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۳۱ خود درباره برقی نوشت : " حجت الاسلام برقی در قم سرشناس و محبوب است . دانش و فضل او همراه با تقوی ، او را در نظر همه عزیز و محبوب ساخته است . . . زندگی او در میان مسجد و مدرسه و منزل محدود است و همه دقائق آن انباشته است از کار و مطالعه " .

برقی از دیدن يك جنبش جهانی که هدف آن ریشه کن کردن جنگ ویرانگر پهلویها داشت - صلح عمومی است ، عینا مانند شاد روان ملك الشعراء بهار که برراس این جمعیت قرار داشت ، به هجان آمد . وی در سخنرانی خود در ۱۳ بهمن ۱۳۲۹ در مسجد شاه چنین گفت : " درست دقت کنید . آباء و تاریخ گذشتگان مردمی را نمیتوانید پیدا کنید که در يك خیر عمومی ، بطریق اختلافی که در بین مذاهب و زبان و مسلک داشته باشند ، با هم اتفاق کرده باشند ؟ اما امروز مسلمان و مسیحی و یهودی و بودایی و پرهامانی و جوگی و شیعه و سنی و کاتولیک و پروتستان و ارتودوکس ، اختلاف دین و مذاهب و مسلک و زبان را کنار گذاشته اند " .

پس از درگذشت شاد روان بهار ، آیت الله برقی برجستترین چهره در میان رهبران نهضت صلح خواهی در میهن ما بود . در سال ۱۳۳۱ آیت الله برقی در " کفرانس بین المللی حمایت